



دوماهنامه اجتماعی فرهنگی، سال اول، شماره پنجم، اردیبهشت و خرداد ۹۲

اقلیت توالتی

پرونده‌ای درباره‌ی روابط اقلیتی
در غیاب اینترنت

از کنار هم می‌گذریم
شایان.میم

بررسی آسیب شناسانه‌ی شیوع لزبینیسم
میان زنان دگرجنسگرا در ایران
صدرا اعتمادی

رابطه در مدرسه
خاطره‌ای از مریم

جستجو برای او، از دیروز تا امروز
هوداد

بررسی موردی روابط همجنس‌خواهانه
در اشکال سنتی آن
محمد

توالت‌نویس شهر تنهاست
آرش سعدی

تفاوت و تحمل؛ تا کجا باید رفت؟
ژوبین رها

یاد اقلیتی
به یاد بانوی اردیبهشتی
مریم خاتون ملک‌آرا



فهرست

اقدام موثر باید
سر مقاله

۴

بازتاب

نقد و نظر خوانندگان

۵

یاد اقلیتی

بانوی اردیبهشتی

۶

رویدادها

امام همجنس‌گرای واشنگتن خطبه عقد می‌خواند

۱۲

شعر و اقلیت

چگونه یک دگرباش می‌تواند حرف‌هایش را به شعر بگوید؟ (قسمت پنجم و آخر)
نوشتار آرش سعدی برای شاعری

۱۴

باشگاه نویسندگان

دو شعر از فرهود سلطانی

۱۷

از تومی نویسم، از تومی گویم
متین محمدی، آرش سعدی

۱۷

پسرهای عروسی

پرهام

۱۸

تهوع

بنیامین، یک دوست دگرجنس‌گرا

۲۰

بانوی مرد من

بازیار

۲۱

خودنویس

فاطمیما

۲۲

خاطره‌ای از رامین

۲۲

چتر آبی ما

یاس آسمون

۲۳

۱۷

دفتر مقالات

بخش پنجم و ششم هویت کویر؛ «نامدلولِ خودآگاهی»
و «خودآگاهی و رخداد دلوزی»
مسعود ایرانی

۲۴

تفاوت و تحمل؛ تا کجا باید رفت؟
ژوبین رها

۲۷

ساندرا بَم، لورنس کولبرگ و نانسی چادورو:
نگاه جامعه‌شناسانه به جنسیتی شدن دختران و پسران
دوموزی

۲۹

۲۴

پرونده ویژه: اقلیت توالتی

۳۷ بررسی آسیب شناسانه‌ی شیوع لژیینیسم
میان زنان دگر جنس‌گرا در ایران
صدرا اعتمادی

۳۵ از کنار هم می‌گذریم
شایان.میم

۴۰ رابطه در مدرسه
خاطره‌ای از مریم

۴۵ توالت نویس شهر تنهاست
آرش سعدی

۴۲ جستجو برای او، از دیروز تا امروز
هوداد

۴۳ بررسی موردی روابط همجنس خواهانه در اشکال سنتی آن
محمد

۳۴

زندگی اقلیتی

۴۹ گفتگو با شهلا
ترنس سکشوال تهرانی

۴۷ چند نکته برای دوام رابطه
فاطمیما

۴۷

کتاب اقلیت

۵۲ فرزندان ما (قسمت دوم)
برگردان وارتان پاکباز

۵۲

فرهنگسرای اقلیت

معرفی سریال

۵۶ خانواده فاستر
ایلیا

معرفی ترانه

۵۵ همه پسران آمریکایی
باران

معرفی کتاب

۵۶ sacred Country
آراز

۵۵

اقلیت

نویسندگان به ترتیب حروف الفبا:
آراز، آرش سعدی، ایلیا، باران، بازیار، بنیامین، دوموزی، رامین،
ژوبین رها، شایان.میم، صدرا اعتمادی، کسری ملک‌آرا، فاطمیما،
فرهود سلطانی، متین محمدی، محمد، مسعود ایرانی، مریم،
وارتان پاکباز، هوداد و یاس آسمون.
و با سپاس از میم.نون، پرهاما و نیما سروش

دوماهنامه اجتماعی فرهنگی
با روش اطلاع رسانی، تحلیلی و آموزشی
زیر نظر گروه سردبیری

مشاورین هنری

فهیم، ژوبی، حسین غریبه

عکس روی جلد: فهیم

AghaliatMagazine@Gmail.com
aghaliat.blogspot.com
facebook.com/Aghaliat



اقدام موثر باید

کلیبی با لحن جسورانه و مدعی یا حضور خیابانی عده‌ای و ثبت این حضور نتیجه‌ای برای مبارزه با همجنسگراهراسی حاصل می‌شود یا یک طرح زیبایی از حرکت‌های زیبای مدنی در قلب بدویت کشیده می‌شود تنها امیال و آرزوهای شخصی گروهی از همجنسگرایان مدرن را ارضا نمی‌کند؟

بزرگترین شبکه اجتماعی مورد استفاده در ایران فیسبوک است که اتفاقاً همجنسگرایان بسیاری در این شبکه نمایه دارند و ساخت کلیپ و برنامه ۱۷ می سال ۹۰ نیز با محوریت همین شبکه اجتماعی شکل گرفت. در مقابل چنین حرکت‌هایی رفتارهای هوموفوب بسیاری شکل گرفته و می‌گیرد. به عنوان مثال صفحه «ما از این خز و خیالایی که دارن فیس بوکو به گند میکشن متنفریم» هر روز در حال گسترش یافتن است و طرفدارانش بیشتر می‌شود. دست مایه این صفحه تصاویری از پسران همجنسگرایی است که دوست دارند بر اساس میزان هویت جنسی خود آرایش کنند و یا حالاتی غیر متعارف برای جامعه، بگیرند. همین طور ترنس‌هایی که چهره و نوع آرایش خاصی را برای خود می‌پسندند. این که گروهی هوموفوب از کف جامعه با فیلترشکن به اینترنت آزاد میرسند اما در این فضا دست از رفتارهای همجنسگراهراس خود برنمی‌دارند مساله‌ای جدی است که باید بررسی شود. باید بنشینیم و بررسی کنیم چگونه ما در چارچوب اینترنت آزاد به کمک فیلترشکن، در همسایگی افرادی که در فیسبوک و اینترنت آزاد هستند فعالیت می‌کنیم اما حتی نمی‌توانیم روی آنها تاثیر بگذاریم.

اگر این خوان را رد کردیم شاید فردا به جامعه و مردمان عادی برسیم که به اینترنت و اطلاعات آزاد دسترسی ندارد.

۱۷ می برابر با ۲۷ اردیبهشت روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا بهانه‌ای است برای تشدید و یادآوری مبارزه برای همجنسگراستیزی و زمان تجدید قوا برای ادامه این مبارزه سخت و دشوار است. هر سال در این روز، حرکت‌های تازه‌ای شکل می‌گیرد و یا حرکت‌های گذشته جان تازه‌ای به خود می‌گیرد. در کشورهای آزاد که همجنسگرایی جرم نیست در چنین روزی ممکن است اجتماعی در خیابان‌های شهر تشکیل بدهند و خواستار حقوق بیشتر و برابر با اکثریت جنسی جامعه شوند. چند سالی است اقلیت‌های ایرانی در این روز فعال‌تر شده‌اند و برای این روز از چند روز قبل تدارک برنامه‌ای می‌بینند. در سال ۹۰ ابتکاری نو و تاثیرگذار در شبکه اجتماعی فیسبوک و ایرانیان مدرن که دسترسی به اینترنت داشتند شکل گرفت. چند تن از هم‌حسان شجاع‌مان با ضبط ویدیویی درباره خودشان و گرایش جنسی خود با مخاطبان به شکل مستقیم صحبت کردند.

سال بعد اما همزمان با ساخت کلیبی که با لحن جسورانه‌ای از جامعه هوموفوب ایران انتظارات غیرمنطقی‌ای داشت گروهی از همجنسگرایان داخل ایران دست به اقدامی شجاعانه زدند و در خیابان‌ها حضور پیدا کردند. آنها با پلاکاردها و پرچم رنگین کمان در مترو، پیاده‌رو و پارک‌های شهر تهران توجه گروهی را به زنده بودن و پویا بودن جامعه اقلیت‌های جنسی جلب کردند. چنین کاری دستاورد بزرگ دیده شدن را به همراه داشت. این کار هزینه‌ی سنگینی برای خودشان و اطرافیان‌شان داشت که با شجاعت، آنها انجامش دادند. اما می‌توان جور دیگری به این حرکت نگاه کرد. می‌شود آن را کاریکاتوری از رویای بزرگ رژه‌ی پراید تهران دید. کاریکاتوری که برای رسیدن به آرزویی بزرگ و به حق کشیده می‌شود. اما آیا ساخت

که دگرباشان خاطره‌هاشون رو که بیشتر حول آشکارسازی بود اونجا می‌نوشتند که البته توی بخش «تریبون زمانه» (در وبسایت رادیو زمانه) باز نشر داده می‌شد. یک حسن دیگه‌اش هم این بود که بین خاطرات گی‌ها و لژی‌ها بالانس داشت و نقطه ضعفش هم این بود که نتونست ترنس‌ها رو به سمت خودش جذب کنه (یا خودشون نخواستن!).

اقلیت: سرویس باشگاه نویسندگان برای خاطرات، دلنوشته‌ها، حرف‌ها و نامه‌های دگرباشان اختصاص داده شده که طی شماره‌های گذشته کارآمدی و نفوذ خود را بین خوانندگان عزیز نشان داده است. ضمن این که سرویس دیگری به نام راز اقلیت هر شماره، دو خاطره مربوط به آشکارسازی در قالب مصاحبه یا خاطره‌نویسی منتشر می‌کند که علاوه بر انتشار، پاسخ کارشناس بالینی مجله نیز در مورد آن لحاظ می‌شود. همینطور دفتر مقالات برای مطالب مقاله‌گونه‌ی دگرباشان اختصاص یافته است. مطالب هم در فیسبوک و هم در وبلاگ مجله منتشر می‌شوند. اقلیت برای هر مطلبی از خوانندگان خود، جایگاه ویژه‌ای را در نظر گرفته است.

ف.۵: مدتهاست که میخواستیم در خصوص اقلیت نکاتی را مطرح کنم ولی متأسفانه هر بار به دلایل توجیهات همیشگی موفق به این امر نمی‌شدم ولی حال پس از تلاشهای مستمر و بی‌وقفه توانستم در خصوص طراحی اقلیت نکاتی را ذکر کنم (قابل‌الذکر می‌باشد در خصوص محتوا نیز انتقادی بوده که به دلایلی از ذکر آن خودداری نموده و تنها به بحث در خصوص ظاهر پرداخته‌ام).

۱. اقلیت چیست؟ با نگاهی کوتاه به جلد این پرسش مطرح می‌گردد. برآستی اقلیت چیست؟ روزنامه، هفته نامه، ماه نامه، دو ماه نامه، گاهنامه و متأسفانه علاوه بر مشخص نمودن نحوه‌ی انتشار، نحوه‌ی فعالیت آن نیز بر جلد درج نگردیده است. برآستی چرا؟

۲. طرح زیبای جلد هم که دیگر جای بحث ندارد. خواهشا یکبار دیگر نگاهی به جلد بیندازید و حدود ۳۰ ثانیه (نه بیشتر) با خود بیندیشید. ۳. فهرست اقلیت که دیگر چیزی شبیه فاجعه است. انتشار فهرست در چند صفحه و اینگونه بی‌سلیقه. ای کاش دوستان عزیز قبل از انتشار نگاهی به ماه‌نامه‌های دیگر می‌انداختند و اینگونه در خلق شبهه فاجعه عجله نمی‌کردند.

۴. header صفحات نیز که متأسفانه همچون سایر قسمت‌های دیگر شدیداً می‌لغزد، لغزشی که مسبب آن خطای بشریست.

اقلیت: با سپاس از انتقادات شما دوست عزیز، دو مورد اولی که مطرح کردید و مورد آخر از شماره‌های چهارم به بعد اصلاح شد اما درباره فهرست که عرض کردید که ما قبل از انتشار نگاهی به ماه‌نامه‌های دیگر بیندازیم، پیشنهاد می‌کنیم شما نیز نگاهی به فهرست مجله «اندیشه پویا» داشته باشید.

ا.ن: شماره پنجم چرا در تاریخ مقرر بیرون نیومده؟
اقلیت: به دلیل مصادف شدن شماره پنجم با انتخابات ریاست جمهوری ایران، امنیتی شدن فضا و اختلال در اینترنت سراسری، انتشار شماره پنجم از اقلیت یک ماه به تعویق افتاد. ولی شماره‌های آینده در موعد مقرر منتشر خواهند شد. برای مطلع شدن از اخبار اقلیت، می‌توانید فیسبوک مجله را پیگیری کنید.

س.ب: سلام. من مجله رو خوندم خیلی جالبه موضوع هاتون. اگر میشه بیشتر از راه‌های آشنایی و شناخت برای ال‌جی‌بی‌تی‌ها از تجربیات خودتون و دیگران بنویسید. همینطور که میدونید یکی از روش‌هاش آشنایی سایت ام‌جی هست که خیلی هم مناسب نیست.
اقلیت: ما میتوانیم راه‌های موجود را آسیب‌شناسی کنیم و مشکلات دگرباشان را در این راه‌ها متذکر شویم اما معرفی سایت‌ها یا مکان‌هایی که در آنها اقلیت‌ها با هم ارتباط می‌گیرند مسئولیت‌هایی را به همراه دارد که از عهده اقلیت خارج است.

ج.ا: نمیدونم چرا شماره ۴ مجله قابل دانلود نیست و پیغام خطا میده. لطفا شماره‌ها رو با همون سایتی که شماره ۱ و ۲ رو آپلود کردید، بزارید تا ما برای دانلود مشکلی نداشته باشیم.

اقلیت: متأسفانه مدیافایر فایل‌های اقلیت را بنا به دلایلی نامعلوم مخالف قوانینش دیده بود که با پیگیری ما و مذاکره با مدیا فایر این مشکل مرتفع شد. خوانندگان عزیز اگر وبلاگ و فیسبوک مجله را دنبال کنند، از اخبار مجله با خبر خواهند شد تا اگر مشکلی به وجود آمد مطلع گردند. به زودی سایت رسمی اقلیت شروع به کار خواهد کرد تا چنین مشکلاتی به وجود نیاید.

ز.ا: من فکر میکنم گی هستم اما به دلیل مشکلات فرهنگی و خانوادگی مجبورم ازدواج کنم، میشه راهنمایی‌ام کنید؟

اقلیت: هر سوالی که داشتید با بیان دقیقی از شرایط خود برای اقلیت بفرستید در این زمینه کارشناسان اقلیت پاسخ شما را در اولین فرصت برای شما ایمیل می‌کنند. ضمناً اقلیت هر شماره مطالبی را در این زمینه منتشر می‌کند مثل سرویس راز اقلیت که مربوط به آشکارسازی دگرباشان می‌شد که قسمت اول این سرویس طی ۴ شماره متوالی خدمت خوانندگان عزیز ارائه شد. قسمت دوم نیز از شماره ششم شروع به کار خواهد کرد. شما با مطالعه آنها می‌توانید در نگرش خانواده و اطرافیان خود به گرایش جنسی‌تان، تاثیر چشم‌گیری بگذارید.

ت.ج: اگر میشه یک بخش رو برای خاطره‌نویسی بچه‌های کوییر اختصاص بدید. صفحه‌ای داخل فیسبوک بود به نام «تلخ و شیرین»

یاد اقلیتی

به یاد باثوی لر دیهشتی



تغییر بزرگ

در سال ۱۳۵۴ مریم ملک آرا که در آن موقع نامش فریدون بود، در اولین نامه از یک رشته نامه هایش به آیت الله خمینی که در آن موقع در تبعید زندگی می کرد، نوشت که همواره احساس می کند که یک زن است و مادرش به او گفته است که حتی هنگامی که وی بیشتر از ۲ سال نداشت در مقابل آینه درست مانند زنی که آرایش می کند گچ به صورت خود می مالید.

آیت الله خمینی در پاسخ نوشته بود که او باید وظایف اسلامی به عنوان یک زن را رعایت کند. اما پس از انقلاب اسلامی مریم ملک آرا که کارمند تلویزیون ایران بود کار خود را از دست داد. به او با جبر هورمون مردانه تزریق کرده و در آسایشگاه روانی بستری اش کردند.

مریم به دلیل آشنایی با روحانیون بانفوذ توانست از آسایشگاه مرخص شود. او در ادامه مبارزه خود با چند شخصیت سرشناس از جمله اکبر هاشمی رفسنجانی ملاقات کرد و همه به او توصیه کردند که مجدداً برای آیت الله خمینی نامه بنویسد.

مریم ملک آرا که می خواست تایید مذهبی برای عمل جراحی تغییر جنسیت داشته باشد، یک روز با پوشیدن لباس مردانه و قرآن به دست، توانست پس از دشواری های بسیار موفق به ملاقات با آیت الله خمینی شود.

به نوشته گاردین در این ملاقات سه نفر از پزشکان مورد اعتماد آیت الله خمینی نیز حضور داشتند که توانستند توضیحات بیشتری درباره وضعیت مریم ملک آرا به آیت الله خمینی بدهند. آیت الله خمینی نامه ای به او داد که خطاب به دادستان کل و نیز رییس نظام پزشکی بود و در آن اجازه مذهبی برای عمل جراحی تغییر جنسیت وی داده می شد. این نامه همان فتوایی بود که سرنوشت

وی و بسیاری دیگر را عوض کرد. بدون شک مبارزه ی مریم ملک آرا به تنهایی در مبارزه ی سختی که داشته اند یک تحول بزرگ پزشکی و اجتماعی به وجود آورده. اما در ادامه راه مبارزه اش اقدام به تاسیس یک نهاد حمایتی از ترنس ها می کند که نوع رفتارهای این نهاد مورد انتقاداتی قرار می گیرد به نحوی که خدمات و تحولاتی که این بانوی اردیبهشتی برای جامعه ترنس ها داشتند از طرف گروه عمده ای از فعالان حقوق اقلیت های جنسی نادیده گرفته می شود.

پس از صدور فتوا تا به امروز که مساله ترنس ها تا حدودی برای مردم جامعه عادی شده است، رفتار جامعه و حکومت با این اقلیت جنسی تغییر کرده است. تغییری که جای خود را از ستیزه و هراس به ترحم و تحقیر داده است. این تغییر بر روی سایر گرایش های جنسی به ویژه همجنسگرایان تاثیر گذاشته است. بدون شک خانم ملک آرا مسئول تغییر رویکرد به شکل مستقیم نیستند اما انتظاراتی مبنی بر این که بتواند به عنوان یک چهره مؤثر در تغییر نگاه به اقلیت های جنسی به ویژه همجنسگرایان اقدامی تاثیر گذار داشته باشند پیکان انتقادات را بیشتر بر روی ایشان گرفته است.

اما چیزی که پس از فقدان ایشان بسیار به چشم خورد خلا حضور یک فعال حقوق اقلیت های جنسی و به ویژه ترنس ها که در داخل ایران شناخته شده باشد، است. کسی که بتواند روزه ای از آگاهی، اطلاعات و درک متقابل را بین جامعه اقلیت های جنسی و اکثریت جنسی برقرار کند. ارتباطی که باعث رسیدن یک راه حل جدی و منطقی برای کاهش آسیب دگرباشان باشد.

متین محمدی

وقتی فتوا صادر شد

گفتگوی هفته‌نامه چلچراغ با مریم خاتون ملک آرا*

یک ترنسکسوال یا دوجنسی کاذب فرق داشت و من می خواستم تکلیف خودم را بدانم.»

درست مثل یک پزشک تفاوت دوجنسی های واقعی و دوجنسی های کاذب را برایم توضیح می دهد: «هرمافرودیت ها یا دوجنسی های واقعی مشکلات ما را درک نمی کنند، چون آنها ۴۷ کروموزوم و در نتیجه مشکل آناتومی دارند و چون مشکیشان قابل لمس و دیدن است باورپذیر است. اما مشکل ما ترنسکسوال ها به عنوان کسانی که مثل بقیه انسان ها ۴۶ کروموزوم داریم و تنها تمایلاتمان شبیه تمایلات و خواسته های جنس مخالفان است باورپذیر نبود. ما با همجنس گرایان اشتباه گرفته می شدیم. هنوز هم خیلی از آنها برای اینکه از طرف جامعه پذیرفته شوند خودشان را به عنوان ترنسکسوال معرفی می کنند. باید این موضوع را به امام توضیح می دادم.» تا سال ۵۷ با پوشش زنانه زندگی می کند و دانشگاه و درس و صداوسیما را کنار می گذارد: «چطور می توانستم با لباس های زنانه و کارت شناسایی مردانه سرکار بروم یا پشت نیمکت های دانشگاه بنشینم. من هنوز فریدون بودم.» اما سال ۵۷ برای دیدن امام راهی فرانسه می شود: «اما آنجا هم نتوانستم امام را ملاقات کنم. تنها همراهان ایشان را دیدم که آنها به من گفتند: نامه ای بنویس و مشکلات را داخل آن توضیح بده. ما نامه را به دست امام می رسانیم. چند روز بعد یکی از همراهان ایشان به من گفتند: امام نامه را خواندند. شما به ایران برگرد و به کارهایت برس. امام قول مساعد داده اند.» به ایران برمی گردد. باز هم پوشش زنانه دارد: «انقلاب شد. امام هم به ایران آمده بود، اما میان کارهای حکومتی و مملکتی نوبت به نامه من نرسیده بود. هنوز هیچ شناختی از این بیماری میان عامه مردم نبود. من مجبور شدم دوباره لباس های مردانه بپوشم.» سه سال دیگر هم می گذرد تا این که از طریق دفتر آقای جنتی نامه دیگری برای امام می نویسد. اما جواب امام شبیه همان جوابی است که در نامه اول دریافت کرده. تصمیم می گیرد هر طور شده امام را ملاقات کند و حضوری مشکلس را بیان کند: «توضیحات امام مربوط به بیماران هرمافرودیت بود. پوششم هنوز مردانه بود.» سال ۶۵ بالاخره موفق می شود در جماران خدمت امام برسد و مشکلس را توضیح دهد: «در جماران مدارک لازم ارائه شد و موضوع میان علما و پزشکان مورد بررسی قرار گرفت تا این که امام اولین فتوا را برای بیماران ترنسکسوال دادند.»

«تغییر جنسیت با تجویز طبیب مورد اعتماد اشکال شرعی ندارد.» این جمله فتوای امام خمینی برای بیماران ترنسکسوال است. همان موقع امام به دادستان وقت برای حکم اجرایی دستور می دهد و دادستان وقت حکم تغییر شناسنامه فریدون ملک آرا را صادر می کند.

«من دوست ندارم فقط درباره خودم و زندگی شخصی ام حرف بزنم یا فقط از آن روزی که خدمت امام رسیدم بگویم یا از سختی هایی که برای گرفتن این فتوا کشیدم تعریف کنم. دلم می خواهد اگر با من مصاحبه می کنید و از زندگی ام می نویسید، از مشکلاتی که هنوز هم بعد از شناخت این بیماری برای ترنسکچوال وجود دارد بنویسید. مشکلاتی که من به عنوان عضوی از انجمن حمایتی این بیماران هر روز آن را به می بینم اما هیچ جا منعکس نمی شود.» این پیش شرط مصاحبه با مریم خاتون ملک آرا است. همان کسی که سال ۶۵ فتوای تغییر جنسیت برای بیماران ترنسکسوال یا به قول خودش تراجنسیتی را از امام خمینی می گیرد: «فریدون صدایم می کردند. یعنی توی شناسنامه ام جلوی کلمه آقا نوشته شده بود فریدون و روی کلمه خانم یک خط بزرگ مشکی کشیده شده بود. در تمام کارتهای شناسایی ام جلوی جنسیت، مرد نوشته شده بود. اما من از بچگی از آن خط سیاه روی شناسنامه ام متنفر بودم و اصلا از کلمه جنسیت بدم می آمد. تمام اسباب بازی هایم دخترانه بود و عاشق لباس های دخترها بودم. آرزو می کردم یک روز که از خواب بیدار می شوم، زن شده باشم. اما...»

نفس عمیقی می کشد و می گوید: «آن موقع اصلا این بیماری شناخته نشده بود. خانواده ام فکر می کردند من رویایی هستم و من با رویاهایم مشغول بودم تا اینکه سال ۵۲ دبیرستان را تمام کردم و وارد رادیو تلویزیون شدم. هم زمان در دانشگاه هم در رشته پزشکی پذیرفته شدم. چند وقت بعد علایم این بیماری در فیزیک و رفتارم هم پدید آمد. از طرف صدا و سیما من را به یک دکتر متخصص معرفی کردند و بعد از کلی آزمایش دکتر به من گفت: شما یک ترنسکسوال هستید و پیشنهاد عمل تغییر جنسیت را مطرح کرد.»

مردم چه می گویند؟ آیا جامعه من را می پذیرد؟ شرع و دین درباره این موضوع چه حکمی می دهد؟ این سوالات در ذهنش نقش می بندد. اما بیشتر از نگاه جامعه، دوست دارد بداند که تکلیف شرعی او چه می شود؟ «سال ۵۴ یک نامه برای امام خمینی نوشتم و موضوع را برای ایشان که آن موقع در نجف زندگی می کردند، توضیح دادم. چند وقت بعد جوابم را گرفتم. امام در جواب تنها یک جمله نوشته بودند: تکالیف یک زن بر تو واجب است.»

بعد از گرفتن جواب از امام، بلوز و شلوارهای مردانه اش جای خودشان را به لباس هاس زنانه میدهند: «وقتی جواب نامه از طرف امام خمینی آمد، نوع پوششم را تغییر دادم. لباس های زنانه می پوشیدم. اما هنوز هم تردید داشتم که نکند امام مشکل من را متوجه نشده اند و من را با یک بیمار دوجنسی اشتباه گرفته اند. اما من هرمافرودیت یا دوجنسی واقعی نبودم. مشکل من به عنوان

وقتی می پرسم چرا در ایران عمل نکردید؟ آه بلندی می کشد و می گوید: «عمل تغییر جنسیت، عمل سختی است. متأسفانه تکنیک این عمل در ایران وجود نداشت و ندارد. خیلی از ترنسکسوالها با عمل های ناموفق تبدیل به انسان های ناقص شده اند یا بعد از عمل آن قدر احساس پشیمانی کرده اند که دست به خودکشی زده اند. این بیماری اگر اشتباه تشخیص داده شود و یا عمل به درستی انجام نگیرد، پشیمانی شدید همراه دارد که فرد را بعد از تغییر جنسیت به مرز جنون و خودکشی می رساند. اما من بعد از عمل احساس راحتی داشتم. شاید مثل کسی که تازه به دنیا آمده.» از سال ۷۹ مدیریت کمیته حمایت از بیماران ترنسکسوال یا دوجنسی های کاذب را بر عهده می گیرد: «هنوز هم ما به طور مستقیم نمی توانیم از خیلی ها کمک بگیریم، چون شناخت درستی از این بیماری نیست. ما با کسانی که مشکل اخلاقی دارند اشتباه گرفته می شویم. هیچ بودجه ای به طور مستقیم برای این بیماران در نظر گرفته نمی شود. خیلی از خانواده ها مشکل فرزندشان را باور نمی کنند و خیلی از آنها هم در مضیقه مالی هستند، چون با وجود این بیماری شغلی برایشان پیدا نمی شود. گاهی به استعفا فکر می کنم و گاهی به آنهايي که رنج می کشند، واقعا نمی دانم چه کار کنم.»

*این مصاحبه در تاریخ ۵ خرداد ۸۶ انجام شده است.

«شناسنامه با جنسیت خانم برایم صادر شد و اسمم شد مریم خاتون. خانم های بیت همان روزی که امام فتوا را دادند و گفتند تکالیف یک زن بر شما واجب است، برایم چادر بریدند. کنار در با لباس های مردانه ام ایستاده بودم. منتظر بودم چادر بریده شود و به داخل صدایم کنند. یکدفعه آیت الله خامنه ای را که آن موقع رئیس جمهور بودند دیدم. با هول و هراس سلام دادم. ایشان جواب گفتند و کنارم ایستادند و گفتند: «شرح حال شما را شنیدم. اگر مشکلی داشتید با دفتر من تماس بگیرید.» دوباره لباس های مردانه را کنار می گذارد. شناسنامه اش هم دیگر مشکلی ندارد: «اما فقط شناسنامه ام تغییر کرده بود. کارت های دانشجویی ام هیچ فرقی نکرده بود و من نمی توانستم ادامه تحصیل بدهم. پاسپورت و سایر کارت هایم هم تغییری نکرده بود. از همان سال بیماران ترنسکسوال پیدایم می کردند و با آنها حضوری یا تلفنی مشاوره می کردم. راه و چاه را نشانشان می دادم. اما باز هم خیلی کارشکنی بود. عده ای مشکل من را نمی فهمیدند و فریاد اعتراض می کشیدند و می گفتند: تو منحرفی. البته بعدها خیلی از آنها متوجه اشتباهشان شدند. مثلاً یکی از همان ها بچه اش دچار این بیماری شد و چند سال بعد تلفنی با من تماس گرفت و درخواست کمک کرد. اما آن موقع کارشکنی زیاد بود.» سال ۸۱ عمل تغییر جنسیت را انجام می دهد آن هم در کشور تایلند: «تا آن سال زمینه عمل مهیا نبود. من هم با پوشش زنانه احساس راحتی می کردم

بانو مریم

به نام حضرت ماه

برای دقیق غمها فقط تو آغوشی

سلام مادر؛ سلام بانو؛ سلام به پاکی مریم و صلابت فریدون
چقدر بی معرفتم که تا بودی و بین ما نفس درد میکشیدی
نمیدانستم که در پهنهی برهوت تنهایی اقلیت بودن، کسی را دارم
که به من و همحسهایم فکر میکند و غصه ما را میخورد. دلسوز و
غمخوار و برای کسانی چون من اصلونسب هم هستی.

مهمتر از همه مادر؛ نامت را قبلترها شنیده بودم از یک زوج
همجنسگرا که رابطهایشان را مدیون تو میدانستند و هم شرح
دردها و رنجهای تو را که خیلپاش را بعد مرگ فهمیدم؛ مرارتهای
کودکی و تنهایی دوران جوانیات؛ داستان حس زنانهای که در یک
کالبد مردانه با خود حمل میکردی و عاقبت صبری که لبریز شد
و گامهایی که استوار کردی برای گشودن یک راه و یک روزنه‌ی
امید برای تمام همحسهای بعدیات و تمام آنانی که روحی را در
جسمشان اسیر دارند.

مادر چشمانم خیس میشود اما شانیههایم پر غرور است وقتی
داستان تلاشهایت را میخوانم برای گرفتن فتوای شرعی تغییر
جنسیت و اجازه‌ای که سرانجام گرفتی و فریدونی را که کردی
مریم بانو. میدانم که سختی راه تو دوچندان بود از طرفی باید
مشکلت را حل میکردی و از طرفی هم آزر و حیا و قید و بندت به
مذهب نگذاشت کاری کنی که رنگ عفت و پاکی با خود نداشته
باشد و ای کاش ما بفهمیم...

وقتی زندگیاات را تند و سریع مرور میکنم، نامهای که برای آیتالله
به نجف فرستادی و جواب آن و داستان بست نشستنتان جلوی
حسینیه جماران و جراحی در ایران و تایلد و دهها اتفاق دیگر از
جلوی چشمانم رد میشود و فقط یک سوال برایم مجسم میشود:
یک اقلیت جنسی و اینهمه پشتکار و عزم و مردانگی؟ و راه دور و
درازی که من و امثال من در پیش داریم که یاد بگیریم از تو. یاد
بگیریم که اقلیت بودنمان را با بیخیالی و ببند و باری طی نکنیم.
یاد بگیریم اقلیت باید فریاد بزند و گرنه له میشود و تو اما اگر بودی

اینچنین نبود مادر.

راستی از انجمنی که تشکیل داده بودی چه خبر؟ یکی از اولین
فضاهای مجازی برای گرهمایی دگرباشان و دعوتی صادقانه
و صمیمانه از همه برای همکاری و اینکه به خیلی از هموها و
ترنسهایی که نسبت به هر جمعی فویبا داشتند یاد دادی که بیایند
و بگویند. بیایند و زبان باز کنند بدون هیچ ترسی از اینکه اینترنت
گازشان بگیرد. چه آنانی که برای عمل جراحی تغییر جنسیت با
تو کار داشتند و چه آنانی که فقط گوشی میخواستند برای شنیدن
دردها و اما این همه چیز نبود. خانهای تو و آغوش تو هم پذیرای
همیشگی‌شان بود. آنقدر ترنسهای فراری از خانه را پیش خودت
پناه دادی که دست آخر صاحبخانه خانه را ازت گرفت و یک روز
آمدی و دیدی اسباب و خانه را وسط کوچه ریخته‌اند و مادری ماند
با آنهمه فرزند و پناهی که خود پناهی نداشت. آه یک زن و آنهمه
بدخواه و دشمن؟!

کسی به من گفت وقتی رفته بودی پیش یکی از مقامات رده بالا
برای پیگیری حقوق ما به تو گفته بود: «ما هیچ مشکلی در این
زمینه‌ها نداریم جز اینکه تو بمیری و این سر و صداها هم بخوابد
و گی و ترنس هم خواهند مرد.» شاید احترام فتوای آیت الله را
داشته که به تو بیشتر توهین نکرد و چه احمق بود آن مقام رده
بالا، نمیدانست که تو نخواهی مرد و گی و ترنس هم زنده‌اند به
نفس مادرانه‌ی تو هرچند که در تنهایی و غربت عاقبت جان دادی
و ما از طریق دکتر مهرابی فهمیدیم که بی مادر شدیم.

راستی خانهای را آرزو میکردی داشته باشی. چه شکلی بود؟
خانهای بدون در توی همان زادگاه سرسبز آبکنار انزلی که
سفرهای همیشه گسترده و آشپزخانه‌اش همیشه روشن و گرم
باشد و طنین قهقهه‌های فرزندان که همگی جمعان دور شمع
وجود تو و یاران و دوستان هم حس و همقیلهات که آن خانه را
کعبه‌ی امیدشان بدانند و عاقبت اما رسیدی به آن خانه ولی نه گرم
و شلوغ، سبز و در بسته زیر خاک، رها از تمام سختیها و نامهربانیها.
ولی تو بدان که ساکن همیشگی قلبهای مایی!

توی لاک خودمان خزیدیم و قلم میزنیم. راستی مجله اقلیت را میخوانی؟ راستی میبینی چقدر بچهها دارند پناهندگی میگیرند؟ بلوار شهریار را از آن بالا میبینی؟ استریتخوری یعنی چه مادر؟ آه که اگر بودی به تو میگفتم که رسم طبیعت این است که وقتی یک مادر سینه سپر میکند فرزندانش از پشت او میرسند با غیرتهای به جوش آمده و سرهای سرفراز؛ امروز اما این خبرها نیست و گمان نکن پیشرفت کردیم و روشنفکر شدیم و هموفوبیا کمتر شده که اینها همه از عوارض یتیمی است. بچههای توی خانه همسایه دارند بزرگ میشوند و دست و پا میزنند برای اینکه هوایی پیدا کنند برای تنفس. مادر ما تورا کم داریم اگر همه چیز هم داشته باشیم. من ترنس نیستم ولی محبت تو بین گی و ترنس همیشه مساوی بود برای همین جرات کردم که خودم را پسر تو بدانم و نام تو را برای خودم انتخاب کردم. باشد که به پاس مادریهایت من هم فرزندی کنم. مادر برایمان دعا کن از آن بالا و از روی ایوان رنگین کمانی آسمان. دعا کن رنگین کمان زندگی ما هم قدری پاکتر و صاف و زلالتر دیده شود. من دستبند رنگینکمانیام را همیشه به یاد تو می بندم. روح شاد

کسرا ملک آرا

راستی آن بالاها خوش میگذرد؟ میشود دستی پایین بیاوری و به سر پسر بچه ترنسی بکشی که تازه فهمیده چه خبر است و بدون آنکه بداند چرا زیر نگاه تحقیرآمیز خانواده بغض میکند و عروسکبازیش را میکند و پسر همجنسگرایی که خودش را پشت خندههای پر صدا و ادای استریت درآوردنها پنهان میکند و دختر همجنسگرایی که توی اتاقش یک دشمن دارد؛ همان جعبه لوازم آرایشی که پدرش هدیه تولد برایش گرفته.

مادر! دست نوازش تو امروز آن سقف نداشتی ماست که ما آن را کم داریم و نه فقط آنرا که مهر تو را و برق نگاه تو را نیز و آن روسری مشکینی که توی آن عکس معروف بر سر داری هرچند که الان لباسی سفید در برداری همچون فرشتهها.

مادر! ماها در هیاهوی دوستبازی و بیافخوری و پارتریابی و لایفچرخی گم شدیم. ما تو را میخواستیم که کودکانه و دور از نقاب خود واقعییمان را در آغوش فریاد کنیم و تو اشکهایمان را پاک کنی اما افسوس که تو نیستی تا دلت بخواهد به جای تو مسئله داریم. یک جامعهی مردسالار فویبامنش و یک حکومت که در خوشبینانهترین حالتش اگر به ما کار نداشته باشد اما از درک ما عاجز است. ما که مثل تو نیستیم که فتوا داشته باشیم و کفش آهنی و یقهی چرمی. عوضش تا دلت بخواهد هرزگی و بیندوباری و خیانت و دشمنی با همدیگر برایت داریم. من و امثال من هم که به خیال خودمان انتلکتوال و روشنفکر جامعه هموسکشوال هستیم



امام همجنسگرای واشنگتن خطبه عقد می‌خواند

بی‌بی‌سی: امام داعیه عبدالله، ساکن واشنگتن، بین هویت دینی و جنسی خود تعارضی نمی‌بیند. او تنها چهره اسلامی سرشناس در آمریکاست که علناً می‌گوید که همجنسگراست و شریک زندگی‌اش مردیست که با او در صیغه موقت زندگی می‌کند. آقای عبدالله که در عربستان سعودی فقه آموخته، معتقد است نص قرآن درباره رابطه عاشقانه و ازدواج دو همجنس که تمایلی به جنس مخالف ندارند، ساکت است.

او می‌گوید: «به نظر من، قرآن مستقیماً در مورد رابطه همجنسگرایان حرفی نمی‌زند. وقتی که مردم در این باره به قرآن استناد می‌کنند، در واقع به روایت لوط اشاره می‌کنند و تفسیرشان این است که عمل جنسی تعیین کننده گرایش جنسی شخص است. این مشکل تفسیر آن‌هاست.»

واشنگتن از نظر تراکم جمعیت اقلیت جنسی در آمریکا جایگاه نخست را دارد. نظرسنجی اخیر موسسه گالوپ نشان می‌دهد که حداقل ۱۰ درصد ساکنان این شهر همجنس گرا، دو جنس گرا یا ترنس جندر هستند.

میدان دوپانت واشنگتن یکی از مراکز اصلی زندگی این افراد است. در نزدیکی همین میدان است که امام عبدالله در یک مرکز فرهنگی، مسجدی افتتاح کرده است و هر روز با شمار کوچک پیروانش دیدار می‌کند.

تحریف در دین

برداشت داعیه عبدالله از تعالیم اسلام و این که او برای زوج‌های همجنس نیز خطبه عقد می‌خواند، از دید بسیاری از مسلمانان تحریف آشکار دین اسلام به حساب می‌آید. در مسجد دار الهجرة، واقع در شمال ایالت ویرجینیا در حوالی

اولین ازدواج دو همجنس در فرانسه ثبت شد

یورو نیوز: مراسم اولین ازدواج یک زوج همجنس در فرانسه در شهر مون پلیه در جنوب فرانسه، برگزار شد.

برای این زوج، مراسم تشریفاتی‌ای برگزار شد که آنها را رسماً به عقد یکدیگر درآورد. اما برای همجنسگرایان فرانسوی نقطه عطفی به شمار می‌رفت.

نقطه عطفی در تاریخ پر فراز و نشیب مبارزه برای آن چه آنها حق خود می‌دانند.

این زوج بر خلاف زوج‌های دیگر لازم نبود نگران عکاس و فیلمبردار برای مراسم خود باشند. چرا که حدود دویست خبرنگار و فیلمبردار لحظه لحظه مراسم ازدواج آنها را ثبت کردند.

خانم نجات والد بالقاسم، سخنگوی دولت از جمله مقام‌های دولتی و پارلمانی بود که در این مراسم حضور داشت.

واشنگتن، شاید کمتر کسی بپذیرد که دو همجنس می‌توانند ازدواج کنند.

جوهر عبدالملک، امام مسجد، صراحتاً علیه دگرباشان جنسی موضع‌گیری نمی‌کند، اما بر حفظ مفهوم سنتی خانواده تاکید دارد. او می‌گوید: «این که گفته شود بر اساس تفسیر قرآن مرد می‌تواند با مرد ازدواج کند و زن با زن، من چنین چیزی را در قرآن نمی‌بینم.» بسیاری از مسلمانان آمریکا اصالتاً مهاجران کشورهای خاورمیانه هستند که دگرباشان جنسی در آن‌ها حقوقی ندارند.

بنا بر نظرسنجی اخیر سازمان پیو، در اردن ۹۷ درصد مردم، در مصر ۹۵ درصد و در لبنان ۸۰ درصد مردم، همجنسگرایی را رد می‌کنند. اما در آمریکا حداقل ۶۰ درصد مردم بر این باورند که همجنسگرایی باید توسط جامعه پذیرفته شود. این رقم در سال ۲۰۰۷ میلادی ۴۱ درصد بوده است.

با وجود مقاومت‌ها، به نظر می‌رسد که جامعه آمریکا در حال پذیرفتن حق ازدواج همجنس‌گرایان باشد، هرچند بعید است تابویی که امام داعیه عبدالله آن را شکسته است، به این زودی‌ها برای قشر سنتی مسلمانان آمریکا شکسته شود.

مخالفان طرح قانونی کردن ازدواج افراد همجنس، که با حمایت کامل دولت سوسیالیست پیشنهاد و تصویب شد، در ماه‌های گذشته بارها در خیابان‌ها راه پیمایی کردند تا مانع از تصویب آن شوند. اما پارلمان فرانسه و رئیس‌جمهوری این کشور با تصویب و امضای این قانون فرانسه را به چهاردهمین کشور جهان تبدیل کردند که ازدواج دو فرد همجنس با یکدیگر قانونی است.

گزارشگر یورونیوز از محل برگزاری مراسم ازدواج می‌گوید: «این مراسم، البته یک مراسم ازدواج خانوادگی نبود. سوالی که باقی مانده این است که آیا این پیوند بین دو فرد همجنس می‌تواند پایانی بر جنجال‌های ایجاد شده درباره این موضوع باشد یا این آتش را شعله‌ورتر خواهد کرد؟»

اخبار کوتاه

خبر خوب برای تراجنسگرایان در هنگ کنگ

دادگاه عالی هنگ کنگ ازدواج تراجنسگرایان (ترنس جندر) را قانونی تشخیص داد. بنا بر حکم دادگاه، یک فرد سی ساله تراجنسگرا که طبق شناسنامه پسر بود ولی در سال ۲۰۰۸ تغییر جنسیت داده بود اجازه یافت با دوست پسر خود ازدواج کند. طبق این رای تراجنسگرایانی که در زمان تولد، جنسشان مونث ثبت شده هم می توانند از این پس در هنگ کنگ با زن مورد علاقه شان ازدواج کنند.

خودکشی مورخ راست گرا در کلیسای نوتردام پاریس

یک مورخ راست گرای مشهور فرانسوی با شلیک گلوله در کلیسای جامع نوتردام در شهر پاریس به زندگی خود پایان داده است. آقای ورنر از مخالفان سرسخت به رسمیت شناخته شدن ازدواج افراد همجنس در فرانسه بود. او پیش از رفتن به کلیسای نوتردام در وبلاگ شخصی خود از تصویب قانون ازدواج افراد همجنس انتقاد کرده بود.

ممنوعیت فرزندخواندگی برای همجنسگرایان روس

نمایندگان دومای روسیه، سه شنبه به طرحی رای دادند که بر اساس آن فرزند خواندگی کودکان روس برای زوج های همجنسگرا ممنوع می شود. این تصمیم در پی قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در فرانسه و توانایی زوج های همجنس در این کشور برای داشتن فرزند خوانده اتخاذ شده. کلیسای ارتودکس روسیه و بخش گسترده ای از

عشق اقلیتی ادل معتبر ترین جایزه مستقل
سینمای جهان را به دست آورد.

«زندگی ادل» یا «آبی گرم ترین رنگ است» ساخته عبداللطیف کشیش، فیلمساز تونسی تبار فرانسوی برنده نخل طلای شصت و ششمین جشنواره فیلم کن شد. این فیلم درباره عشق، بلوغ جنسی، اروتیسم و همجنس خواهی است. ادل، دختر جوانی است که لذت جنسی را نخست در ارتباط با یک پسر جوان همکلاسی اش می جوید اما خیلی زود از این جوان که عاشق اوست، سرخورده شده و عاشق اما، دختر نقاشی با موهای آبی می شود.

عبداللطیف کشیش، این داستان ساده را به ساده ترین شکلی روایت کرده است. ویژگی برجسته کار او، رویکرد اروتیک بی پروای او و نمایش صحنه های طولانی همخوابگی بین ادل و اما است. دوربین، در این سکانس ها، مانند دوربین فیلم های پورنو یا سینماگران تجاری، دوربینی منفعل و نظاره گر نیست بلکه جزئی از این هم آمیزی و پیچش عاشقانه است و به گونه ای عمل می کند که انگار با ادل و اما به یک نوع رهایی اروتیک می رسد.

جامعه این کشور، همجنسگرایی را به عنوان یک انحراف اخلاقی در نظر می گیرند.

منع برگزاری راهپیمایی دگرباشان در کیف

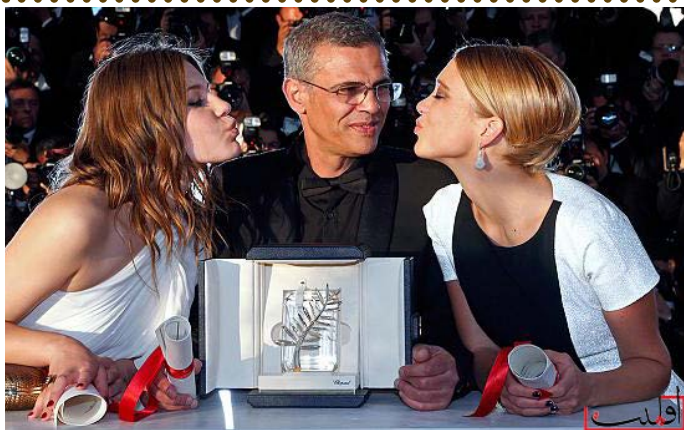
دادگاهی در کیف، پایتخت اوکراین، برگزاری راهپیمایی همجنسگرایان در مرکز این شهر را ممنوع کرده است. قرار بود نخستین راهپیمایی همجنس گرایان اوکراین در روز بزرگداشت شهر کیف برگزار شود. بنا به دستور دادگاه، همجنس گرایان می توانند در هر جای دیگر در مقیاسی محدودتر تجمع کنند، نه در مرکز شهر.

استعفای وزیر ایتالیایی یک روز پس از تحلیف

میکلا بیانکوفیوره، وزیر فرصت های برابر در دولت ایتالیا یک روز پس از شرکت در مراسم تحلیف از سمت خود کناره گیری کرده است. علت استعفای خانم بیانکوفیوره انتقاد شدید از سخنان او درباره افراد همجنسگرا عنوان شده است.

اجازه فرزندخواندگی به زوجهای همجنس در پرتغال

سه سال پس از تصویب قانون ازدواج زوجهای همجنس در پارلمان پرتغال، این پارلمان جمعه شب به این نوع زوجها اجازه فرزندخواندگی داد. البته آنها فقط می توانند فرزندان یکی از شرکای زندگی خود را به فرزند خواندگی بپذیرند.



این جایزه درحالی اهدا شد که همزمان اعتراضات خیابانی به تصویب و ابلاغ قانون ازدواج همجنسگرایان در فرانسه به خشونت کشیده شده بود.

به راستی زیبایی هنر و عشق در تاریکی برای ما راهی روشن و درخشان را ایجاد می کند. مجله اقلیت در صفحه فیسبوک و وبلاگ خود این جایزه را پیروزی برای جامعه ای اقلیت های جنسی دانسته و آن را به همه ی دگرباشان و فعالان حقوق دگرباشان تبریک گفته بود.

چگونه یک دگرباش میتواند حرفهایش را به شعر بگوید؟ (قسمت پنجم)

آرش سعدی

این الگو باید تا آخر شعر در هر مصرع تکرار شود. البته هرچه این الگو تغییر نکند برانزنگی شعر بیشتر می‌شود اما با استفاده از اختیارات شاعری می‌توان تغییرات جزئی‌ای در الگوی یاد شده ایجاد کرد. چنان که پیداست در مصرع دوم این الگو یک تغییر جزئی دارد که چون آهنگ شعر را به هم نریخته و در دسته‌بندی‌های اختیارات شاعری است، بلامانع است.

این شعر مردف است به این معنی که غیر از قافیه، ردیف دارد، طبیعتاً سرودن شعر مردف سخت‌تر است. بنابراین اگر می‌بینید که ادامه شعر به دلیل ردیف استفاده شده، ناممکن است، می‌توانید شعر را تغییر دهید! نگران نباشید شعر جدیدی بنویسید این بار با قافیه‌ای نو و ردیفی بهتر و وزنی خوش آهنگ‌تر! می‌توانید با استفاده از غزل‌های دیگران از وزن‌های موجود بهره ببرید، برای مثل غزلی که در خاتمه به عنوان غزل اصلاح شده می‌آید با کمک از غزلی از سعدی است.

مصرع ششم این شعر نیز جایی که می‌گوید: «سالم بَرَنَد» به نظر می‌رسد که مجبوریم «برند» را سریع‌تر بخوانیم که از وزن شعر جا نیافتیم. یک هجا در این مصرع زیادی است. همین یک هجا باعث می‌شود که وزن این مصرع اشتباه باشد، همانطور که پیشتر گفته شد زیبایی شعر فارسی به رعایت کردن همین وزن است. اگر حتی یک هجا کم یا زیاد شود وزن غلط می‌شود. بنابراین این مصرع باید تغییر کند؛ حالا یا با اضافه کردن و حذف کردن یک سری کلمات یا دگرگونی کامل مصرع. مصرع هفتم عملاً نتوانسته به دلیل استفاده نادرست از کلمات آنچه که مقصود شاعر است بیان کند، مصرع هشتم خود گواه این موضوع است. هرچند که وزن و قافیه درست است اما باید در انتخاب کلمات دقت کنیم تا جملات درست بسازیم؛ جملاتی که ادوات و ارکان آن از نظر معنایی درست باشند. پس این مصرع نیز باید تغییر کند. گاهی تغییر یک مصرع به تغییر کل بیت منتهی می‌شود، جای نگرانی نیست، کل بیت را اگر لازم بود تغییر دهید.

استفاده از تخلص به عنوان امضای شاعر پای شعرش یا به هر عنوان و هدف دیگر، نباید اسلوب شعر را به هم بریزد. در قدیم رسم بر این بود که غزل‌ها با تخلص شاعر، منحصر به فرد می‌شدند. اما حالا شعر شاعر را با سبک وی می‌شناسند، مثلاً کسی که بهمنی بخواند یا فاضل نظری بخواند، اگر شعر جدیدی از او ببیند بی‌درنگ می‌فهمد که شعر از آن کیست بدون اینکه در شعر، از تخلص استفاده شده باشد. در عصر حاضر لااقل اینجانب کمتر دیده‌ام که شاعری مصرع به استفاده از تخلص باشد. نکته‌ی بعدی اینکه بهتر است تخلص این اعطاف را داشته باشد که در معنای دیگری قابل استفاده باشد، بنابراین تخلصی برای خود انتخاب کنید که تیر چند نشان باشد. مثل شاعری که تخلص خود را «هالو» یا «فضول» یا چیزهایی از این دست می‌گذارد. در مصرع یازدهم استفاده از بهراد نادرست است چون وزن را به هم می‌ریزد. بنابراین این مصرع نیز باید اصلاح شود.

برای تشخیص درست مصرع‌هایی که باید اصلاح شوند، اول از همه باید شماره‌ی تعداد هجاهای هر مصراع را کنار آن یادداشت کنید که در شعر بالا با رنگ قرمز مشخص شده است. آنهایی که با بقیه فرق دارند باید

در شماره‌ی پیشین، کار تقریباً تمام شد و از شما خوانندگان عزیز درخواست شد تا اگر ابهامی داشتید یا اگر خواستید مشکلاتان رفع شود اشعارتان را برای اقلیت بفرستید، بنابراین از بین اشعار ارسالی یکی از آنهایی که توضیحشان با هم یکسان است را به نمایندگی بقیه انتخاب و در این شماره درباره‌اش بحث می‌کنیم.

شعر زیر از طرف یکی از خوانندگان مجله به اسم بهراد ارسال شده، با این توضیح که بهراد عزیز سعی در سرودن غزل داشته ولی چون بیت اول، بیت الهام شده به او بوده، نتوانسته آن را تغییر دهد و شعر را با قالب قطعه ادامه داده است.

۱. من آن بتخانه ام کز دوری یار: ۱۲

۲. تبر بر دست ابراهیم دادند: ۱۲

۳. من آن دارم که منصورش بکردند: ۱۲

۴. گل اندازان آن را سیم دادند: ۱۲

۵. گل پرورده‌ی باغ خودم را: ۱۲

۶. همی سالم بَرَنَد خونیم دادند: ۱۳

۷. چو آرامش برای درد پلکم: ۱۲

۸. همه لحظه مرا زاریم دادند: ۱۲

۹. درفشم، من درفش کاویانم: ۱۲

۱۰. ز گوهرها، مرا روزیم دادند: ۱۲

۱۱. از آن باشد که بهراد دردمند است: ۱۳

۱۲. مرا وعده که: «ما آییم» دادند: ۱۲

نکته‌ای که به نظرم می‌رسد در ابتدا بگویم این است که باید آنقدر تمرین کنیم تا گنجیه‌ی واژگان ما در شعر، به واژگان امروزی‌تر مایل شود. همینطور در استفاده از تشبیهات و استعارات نیز باید سعی کنیم از موارد امروزی استفاده کنیم اینگونه زبان شعر برای خواننده خواناتر می‌شود. داستان‌هایی مثل بت‌شکنی ابراهیم، اعدام منصور حلاج یا درفش کاویان و ظهور منجی که در شعر بهراد آمده هرچند که نتوانسته در سیاق سخنش بنشیند و وصف حالش را انجام دهد اما «نو» نیستند. هر چه از ترکیبات نوتری در شعر استفاده کنیم، شعر جاودانه‌تر می‌شود. مساله بعدی درباره وزن شعر است. بهتر است در ابتدا وزن اولین مصرع سروده شده را بنویسید تا دقیقاً بدانید طبق چه الگویی قرار است این مسیر را تا آخر شعر خود ادامه دهید:

هجابندی مصرع اول: مَ / نان / بُت / خا / نِ / اَم / کَز / دو / ری / ی / یا / ر

هجابندی کوتاه و بلند: کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / کوتاه

هجابندی بر اساس شکل: U-U----U---U

اصلاح شوند که با رنگ آبی مشخص شده است.

با توجه به همه موارد گفته شده، از نظر و سلیقه‌ی من شعر می‌توان به صورت زیر تغییر کند:

۱. دوره‌ی بت‌گری‌ام می‌گذرد همچو نسیم

۲. جز مدارا چه کنم با تبر ابراهیم

۳. دار منصور که برخاست کسی حاضر شد

۴. گل نیاندازد و جایش نستاند زر و سیم

۵. دل من همچو گل لاله در این باغ شکفت

۶. عرقدمت می‌شکند لاله‌ی این باغ، چه بیم؟!

۷. همه شب گریه کنم، وقت فراق تو فقط

۸. گریه‌ام گیرد و در چشم فقط اشک، مقیم

۹. دیگران پیش تو با ارزش و لایق بودند

۱۰. ما که بودیم که لایق‌تر از اینها بودیم

۱۱. «توبه گویند از اندیشه معشوق بکن

۱۲. هرگز این توبه نباشد که گناه‌یست عظیم»

نقدی که نشد

را توجیه کنند. یک روز یکی پدرش بیمار می‌شود، روز دیگر، دیگری گرفتار درس و دانشگاه می‌شود، عده‌ای زن و بچه دارند و کم مشغله ندارند. ازین بین تعدادی هم مشغول به اصطلاح «خاله زنک بازی» هستند و می‌گمارند زمین حول ایشان در حال گردش است. اقلیت هرگز ادعای دایه بودن برای اطلاع‌رسانی را نکرد که اگر می‌کرد به شخصه از فعالیت در آن دست می‌شستم، حرف این نیست که همگی باید برای اقلیت کار کنیم نه! اینهمه عرصه و فرصت برای کار هست، حتی اگر نقدی هست حتی اگر خاطره‌ای هست باید خودمان را ملزم به نوشتن کنیم، اگر نه که رسانه‌ای نداریم پس چه تفاوت ازینکه مارا با پارک دانشجو بشناسند و همجنس‌بازان شیطان پرست. بارید یکی از دوستانم حرف زیبایی زد در مورد نقد، با اعتقاد به اینکه نقادها دو نوع هستند، نقادی که نقد میکند و راه چاره‌ای جلوی پای فرد نقد شده قرار می‌دهد، و نقادِ علاف که هدفش تنها سنگ جلوی پای افراد انداختن است که مجال سخن گفتن ازین بیشتر نیست.

شاید بزرگترین اشکال به این سرویس، در نگاه به ماهیت شاعری است. شاعر شدن یا شاعر بودن عمده مساله‌ای بود که خوانندگان به آن اشاره کردند. در اثنای مطالبم بارها ذکر کردم که قصد اینجانب، تربیت یک شاعر و روح‌بخشی به اشعار او نیست که خود نیز کمیتم لنگ می‌زند! تنها انتقال تجربه‌ای بود که بارها با استفاده از آن توانستم قواعد پیچیده‌ی شعر کلاسیک فارسی را دور بزنم. چرا به باقی دگرباشان انتقال ندهم؟ به هر حال هر سرویسی مخاطب و خواننده‌ی خود را دارد و مطالب این بخش نماینده کل اقلیت‌های جنسی که نه ولی نماینده قسمتی از افکار این اقلیت که هست.

وقتی که یکی از دوستانم ایده‌ی نوشتن «چگونه یک دگرباش می‌تواند حرفهایش را به شعر بگوید» را به من داد و خواست تا آن چیزهایی که با دانستن‌شان میشود شعر سرود، بنویسم، فکرش را می‌کردم که مطالبم مورد انتقاد قرار بگیرد. از سوی تعدادی از خواننده‌ها و دوستان، بارها شنیدم که به مطالبم در این سرویس نقد دارند ولی من هرگز نقدی از ایشان به دستم نرسید، حتی در مواردی خودم به آنها یادآوری کردم ولی همچنان با تایید این موضوع که یک روز می‌فرستیم و یک روز می‌نویسیم از سر خود باز کردند. طبیعتاً سرویسی نو، مثل سرویسی که این بنده تا به اینجای ماجرا در دستم بوده نیازمند نقدهای سازنده است چرا که پر از اشکال است اما این انفعال نقادان را کجای دلم بگذارم؟ البته در این میان تعدادی از دوستان و خوانندگان عزیز مواردی را مطرح کردند که من هم آنها را در مجله پاسخ دادم و تعدادی را هم در مطالبم استفاده کردم. اما آن نقدها و آن مخالفت‌های تند که به گوشم می‌رسید هرگز به رشته‌ی تحریر درنیامدند. حالا من تصمیم گرفته‌ام پاسخی به نقدهای نشده به این سرویس بدهم تا بلکه التیامی باشد به زخم‌هایی که نقادان را دچار انفعال کرده است.

اما قبل از آن لازم می‌دانم که نقدی را به این نقادان داشته باشم. حمید یکی از دوستان وبلاگ نویس در عرصه همجنسگرایی، بارها به من تاکید کرد که این جامعه‌ی اقلیت‌های جنسی بسیار بسیار زیاد نسبت به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، منفعل و بی‌تفاوت است و من بارها و بارها با او مخالفت کردم. اما وقتی که مجله اقلیت سامان گرفت و تصمیم گرفته شد تا تیمی از این فعالین کنار هم شروع به کار کنند، متوجه شدم که هر روز یک سری دلیل سر هم می‌کنند تا نبودشان

سعی می‌کنند از قوانین شعر کلاسیک پیروی کنند؟ من هیچ‌گاه در پی مرزبندی بین افراد و استعدادهایشان در این سرویس نبوده‌ام، آنکس که می‌داند بیاید و بنویسد برای دیگران، آنکس هم که نمی‌داند و می‌خواند اگر خواست بهره‌ای می‌برد. اگر قرار بود ریز عروض و اختیارات و ... را شرح دهیم، آنگاه باید یک مجله دیگری راه می‌انداختیم چراکه از حوصله اقلیت بیرون بود، ضمن اینکه روش‌های سنتی و دقیق در همه جا یافت می‌شوند، در این سرویس بیشتر از آنکه آموزش را هدف قرار دهم به بیان خاطرات خود پرداختم، خاطراتی از این جنس. چرا که دیدم شاید با این کار سردرگمی تنی چند را نیز پایان دهم. برای همین، این نقد را نمی‌پذیرم، چون این شیوه جواب داده است.

و مساله آخر طرح شدن این سرویس در یک مجله با رویکرد غالباً اجتماعی است. طی بحثی که در ابتدا با گروه سردبیری مجله داشتیم، این موضوع را عنوان کردم که چگونه وجود بخشی مثل اقلیت و شعر را در یک مجله اجتماعی توجیه می‌کنید؟ و این پاسخ مطرح شد که مجله صرفاً اجتماعی نیست و هنر و فرهنگ هم مخاطبین خود را دارند، هدف آموزش با رویکرد فرهنگی و اجتماعی است. لذا من سعی کردم طوری نویسم تا از حوصله‌ی خواننده خارج شوم، با این حال هر کوتاهی‌ای در این باب شده بر این بنده‌ی حقیر گذشت کنید.

سخن آخر اینکه، درست است این سرویس به پایان عمر خود رسید، ولی اگر همچنان نظری و نقدی درباره مطالب این بخش وارد شد، در قسمت بازتاب مجله پاسخ داده می‌شود. والسلام

با اعتقاد به این موضوع که ابزار شعر سرودن برای «ساختن یک شعر» کافی است این سرویس را در دست گرفتیم اگر ذره‌ای بر این باور بودم که شاعریت یک ویژگی درونی است که خداوند متعال به هر کسی نداده، هرگز قلم این نوشتار را به جوهر خیس نمی‌کردم. اما با این حال تاکید کردم و می‌کنم که احساسات یک فرد می‌تواند در زیباسازی شعر او و روح‌بخشی به اثر او، نامش و شعرش را جاودانه کند و باعث خرسندی خود و خوانندگانش شود، سپس یادآور شدم که تجربه‌ام در طی این سالها نشان داده که خانواده اقلیت‌های جنسی به شدت احساساتی هستند، چرا این احساسات برای خلق یک اثر نه صرفاً شعر هر اثری می‌تواند باشد، به کار گرفته نشود؟ در این سرویس شعر و شاعری مطرح شد، آیا این خود یک ایده نیست که عکاسی، نقاشی و دیگر سرگرمی‌ها با زبانی ساده و خودمانی در اختیار این جمع قرار گیرد؟ از قرار معلوم انتظارات از این سرویس این بوده که سعدی و حافظ تربیت شود، لذا نقادان عزیز این جانب را به خاطر این اهمال ببخشند!

مساله بعدی شیوه بیان و ارائه این ابزار است که در طی ۴ شماره‌ی قبل، با زبانی ساده، به رشته تحریر درآمد. با یکی از خوانندگان عزیز در مورد این مساله بحثی شد که اگر شیوه ارائه شده توسط بنده راهگشا بود، تا به حال هر کس از خودش یک دیوان شعر در کنج خانه داشت، ضمن اینکه یک فرقی باید بین «شاعر» و «شعرساز» باشد و اگر گذشتگان ما در سرودن شعر کلاسیک فارسی بر این اصول تاکید کرده‌اند دست بردن در آن چه معنا دارد اگر معتقدیم که شعر آنها زیباست و شاعران در هر دوره

<http://Facebook.com/Aghaliat>

برای اطلاع از آخرین بروز رسانی‌های وبلاگ مجله و انتشار نسخه‌ی تازه، لطفاً برگه‌ی فیسبوک اقلیت را ببینید.

facebook

Email or Phone

Password

Log In

☐ Keep me logged in

[Forgot your password?](#)

AghaliatMagazine
is on Facebook.

To connect with AghaliatMagazine, sign up for Facebook today.

Sign Up

Log In



AghaliatMagazine

648 likes · 31 talking about this

Magazine

دو ماهنامه اجتماعی-فرهنگی اقلیت های جنسی ایران

About



Photos

Like

648

Likes

همیشه سرکارم

دو شعر از فرهود سلطانی

دو سه سالی هست که به امید آینده بیدارم
دیگه کام نمی ده بهم مشروب و دود سیگارم
فقط دائم می نویسم و می گم که سرحالم
شاید واسه فرار از خودمه که همیشه سرکارم

وقتی رفتی...

وقتی رفتی نیچه به پوچی رسید
داستانا رو باید از نو نوشت
هدایت به زندگیش پایان داد
وقتی که رفتن تو شد سرنوشت
علی ستوری مام معتاد شد
آره دنیا بی تو هست کثیف و زشت
وقتی رفتی کافکا قلم گرفت
بعد اون نوشته شد مسخ و بهشت
بعد از اینکه رفتی تازه رخ دادن
ماجرها دونه دونه ،خشت به خشت
آره یادمه که وقتی رفتی
ریزعلی درو نکرده ،هرزه کشت
میگی دپره شده بازم گفتنشون
باید حتما چه چیز تازه نوشت
می دونی؟ سه سال بعد مرگ سارتر
سیمون تشریف خداحافظی نوشت
بعد تو کار فرهود کجا کشیدی؟
میگن الکل می خورد ، شعر می نوشت...

دو سه سالی هست که از همه سیر شدم
افسرده شدم ، خندیدم و ذره ذره پیر شدم
رفیق، بهترین و بدترینشون بودم واسه خودم
تو شادی گریه کردم و خندیدم به تنهایی خودم

دو سه سالی هست که دهنمو محکم می بندم
هر کجا که حرف سیاست بیاد ، قه قه می خندم
همه متنفر شدن ازمو فحش میدن به اخلاق گندم
کتاب می خونم ، می رقصم ، نمی دونم چند چندم

دو سه سالی هست که حتی ندارم حال شکایت
دوست دارم خودکشی کنم همچون صادق هدایت
جلوی آینه ، پشت زمینه سیاه، منتظر یک عنایت
با یه گلوله ، خون و آژیر گم شده در عمق صدايت

دو سه سالی هست که به امید آینده بیدارم
دیگه کام نمی ده بهم مشروب و دود سیگارم
فقط دائم می نویسم و می گم که سرحالم
آره واسه فرار از خودمه که همیشه سرکارم

از تو می گویم

از تو می نویسم

عطر خوش بوی تنِ نازِ تو روی بدنم
تا چه باور بکنم این خودِ خوشبختِ منم
اشک‌هایی که تو در صورت من می‌بینی
جمله‌هایی‌ست فرو خورده درونِ دهنم
از سکوتی که میانِ من و تو هست مرنج
نگرانم پس از این پیش تو حرفی بزنم
که دلت خانه‌ی غم گردد و حرفی نرنی
و بفهمم ز غمت وز دل خود، دلِ بکنم
گفته بودی گل و گلشن همه ارزانی تو
«بی‌تو ای سرو روان! با گل و گلشن چه کنم؟»
آتشی کرد مهیا و ندانی که چه کرد
لمسِ دستانِ تو با پوستِ روی بدنم
و به یک لحظه نگاهت به نگاهم برخورد
این چنین بود مرا قصه‌ی عاشق شدنم...

بهانه نمی‌خواهد که، چه در آغوش باشم چه در مقابلت، از تو
می‌گویم. به تو می‌گویم که محرم‌تر از تو نیز نیست. نه، هیچ کس
محرم نیست. نه این ایروتیک‌های دور و ورت که برای ارضایشان در
کمین سینگل‌اند و نه این لاو نماهای متاهلی که برای مجردیات
برنامه کات ریخته‌اند.
خودت که می‌دانی، یک عمر در انتظار چون تویی بودم، از دست
نمی‌دهم، پس از تو می‌گویم. از آغوشی که حسرت‌اش حسودی
آورده. از آغوشی که خواهان زیادی دارد. از آغوشی که هر شب
وقتی در آن هستم، خیال کسانی است. خیالی که بدون کنتور بافته
می‌شود. من در این حقیقتی رویایی به داشتنت افتخار می‌کنم.
تو را داشتن افتخار بزرگی است. افتخار داشتن شاعری هنرمند،
مهندسی خلاق، مردی فیلسوف، پسری شیرین و بسیاری
ویژگی‌های خاصی که هر فرد دیگری را به خود می‌کشد.
ای گفتنی‌ترین رویای حقیقی‌ام، خودت را از من نگیر!

خوانندگان مجله برساند. خوانندگان عزیز می‌توانند اگر با مطلبی موافق نبودند، در همین سرویس، نقد خود را با نویسندگان آن، مطرح کنند.
AghaliatMagazine@Gmail.com

اقلیت مطالب منتشر شده در باشگاه نویسندگان را تایید یا رد نمی‌کند. طبق قوانین این بخش، هر شخصی که حرفی داشته باشد، می‌تواند در این سرویس بدون سانسور، صدای خود را به گوش

پسرهای عروسی

به نام خدایی که همه‌ی رنگ‌ها را آفرید

این مطلب اشاره به پسرهای عروسی دنیای ما دارد. دنیایی که فعلا پنهان شده تا آدم‌های بد بهش حمله نکنند. شاید این انسانها روزی از جنایت و جنگ و نژادپرستی و خونریزی خسته شوند و به عدالت و عشق و دوستی رو بیاورند. می‌خوام این مطلب رو دوستان عزیز کامل بخوندند. البته اگر اشتباه چاپی دارد یا جملات پراکنده هستند ببخشید. کمی هم طنز رو چاشنی اون کردم تا از خشکی بیرون بیاد. خلاصه ببخشید اگر آسپیزیم خوب نیست.

همین طور که میدونیم همجنسگرایی یکی از گرایش‌های فطری انسان است. درواقع تا الان سه گرایش کلی داریم: دگرجنسگرایی، بایجنسگرایی و همجنسگرایی اما هر چقدر به جلو پیش می‌رویم احتمال اینکه با رشد علم روانشناسی گرایش‌های دیگری هم پیدا بشود.

منظورم اینه که حتما باز افرادی در حد فاصل این سه گرایش جا می‌گیرند. شاید امروزه به خاطر عدم درک خودشون و ما نتونیم اسمی براش بذاریم ولی به‌هرحال آدم‌های کمی یک گرایش جنسی مطلق دارند و بیشتر افراد در حد فاصل مرز (اگر همجنسگرایی + بی‌نهایت و دگرجنسگرایی منهای بی‌نهایت رو محور بذاریم) قرار می‌گیرند. (شاید بالای ۹۰ درصد) و شاید هر هفت میلیارد انسان یکی از اعداد این محور داشته باشند!

حتی اونی هم که ادعای دگرجنسگرایی رو دارد یا فوق استریت هست یا استریت فیس هست، ممکنه در گذشته رفتاری غیر از دگرجنسگرایی داشته و شاید الان هم درصد کمی از اون گرایش دارد ولی خوب وقتی درصد بالایی از دگرجنسگرایی دارد مطمئنا طبق گرایش با درصد بالا رفتار خواهد کرد.

من واقعا تعجب میکنم که چرا بعضی دوستان اینقدر خواب هستن (منظور دوستان هوموفوب هست) خواهش می‌کنم یکی از این دوستان جواب سوال من رو بده: وقتی ما در طبیعتی زندگی میکنیم که تفاوت اصل آفرینش خصوصا برای ما انسان هاست. برای مثال هر هفت میلیارد نفر هر کدام به یک شکل و احساس و سلیقه ... هستند، چطور وقتی صحبت گرایش جنسی میرسد افراد رو فقط در یک قالب معرفی می‌کنیم و بقیه موارد درک تفاوت انسانها در غذا خوردن، احساس، سلیقه، استعداد و... رو برعکس می‌بینیم؟

آیا نباید یک درصد هم احتمال داد که ممکن است از این طبیعت که ما همه جزیی از اون هستیم و متفاوتیم حتی یک نفر پیدا بشه که گرایش جنسی متفاوتی داشته باشه؟!

آیا در جهان که پر از تفاوت و عناصر مختلف و رنگ‌های مختلف تشکیل شده و خدای بزرگ تمام این تفاوت‌ها رو به یک اندازه

دوست دارد و با نظم پیش هم قرار داده این تفاوت رو نمی‌بینه؟ متأسفانه در قرن بیست و یک با این همه پیشرفت و رسانه و علم باز هم بعضی دوستان خواب هستن و بعضی دیگر در سکوتی معنادار و بعضی دیگر نظراتی بدتر از دوران برده‌داری دارند. همه‌ی ما انسان هستیم: سفید، سیاه و هر رنگ دیگه با هر گرایش دیگه و با هر شکل دیگه. گرایش جنسی که بخشی از هویت یک فرد هست در دوره نوجوانی بروز و اشکار می‌شود. این یعنی گرایش جنسی از هر نوع که باشه فطری است. چرا حالا میگم ما غیر از فطری بودن چه دلیلی می‌تونیم بیاریم؟ وقتی افراد و یک انسان در زمان معین نوجوانی که خودش در این زمان و وضعیت بر اساس طبیعت خود قرار میگیره، آیا می‌تونیم بگیم بر خلاف طبیعت خودش دارد عمل میکنه و به نوجوانی می‌رسه؟!

بذارید یه مثال بزنم بچه‌ای رو فرض کنید که کم کم دوران کودکی رو طی میکنه. در این دوران از هویت جنسی خودش آگاهی نداره و رفتارهایی می‌کنه که خودش از اون خبر نداره، مثلا اگه پسر باشه عروسک بازی یا رفتارهای دخترانه میکنه، حالا به دوران نوجوانی میرسه و یک زمانی سپری شده (چه چیز این زمان مشخص میکنه و به نوجوانی میرسه (در واقع شخص در یه مکان و زمان جدید با شرایط جدید قرار میگیره چطور بعضی‌ها از این سیکل تغییرات که بصورت فطری انجام می‌شود رو نمی‌بینند و بعضیها گرایش جنسی و هویت جنسی رو به بیماری یا چیزهای دیگه ربط میدن.

یعنی با استدلال این افراد باید یک بیماری داشته باشیم که با فطرت و ذات افراد در ارتباط باشه و هر وقت شخص به این مرحله رسید، بیماری در همون زمان تقویت یا ظاهر بشه! با این استدلال ساده متوجه میشیم که گرایش جنسی و هویت جنسی هیچکدام ارادی نیست و کاملا فطری است. همان طور که هر انسانی در یک سنی مثلا به دوره نوجوانی رسید و هرکس با یک شرایط و یا هر کس دارای یک خصوصیتی هست مثل قد، وزن، احساس و... در واقع گرایش جنسی هم مانند یک فاکتور مثل بقیه موارد جز خصوصیات شخصی است که خدا به هر فرد داده. آیا این خصوصیات که ما داریم و از خدا گرفتیم باید بگیم بیماری است یا بگیم چیزی که اول خدا به انسانها یا موجوداتش میدهد بد است و ناقص و یا ضد حرف‌های خداوند است؟ هر انسانی با هر شرایطی نمی‌تواند خارج از چارچوب و طبیعت آفرینش خداوند باشد. پس گرایش جنسی کاملا فطری بوده. همین طور که بعضی‌ها کچل هستند یا قد بلند و... پس کاملا طبیعی بوده و جزیی از صفات آن شخص محسوب می‌شود و نه چیز دیگری.

مسئله‌ی جالبتر اینه که افراد حداقل در مورد پسرها (از روی تجربه

بلکه همجنسبازی بعنوان یک عمل زشت نفی شده است و قطعا قران کتابی هست برای همه‌ی زمان‌ها و پایین بودن دانش و علم افراد قدیم در قران نمی‌شود که آورده شود همجنسگرایی فطری است ولی همجنسبازی بد. اصلا دلیلی نداشت خداوند تو قران از همجنسگرایی بگه چون فطری ست و مشکلی در آن نیست! پس همجنسگرایی در قران نفی نشده زیرا چیزی که برگرفته از طبیعت و آفرینش خداوند داره بدون مشکل است. مسئله‌ی بعد در رابطه با سکس مقددیست که شاید بعضی آن را به همجنسگرایی و نفی اون در قران می‌دهند. قطعا مشخص است که این نوع رابطه یک رفتار است و ربط دادن یک رفتار به گرایش جنسی کاملا اشتباست. مثالهای زیادی میزنم مثلا اشتباهست که ما رفتار بد دو زن و شوهر را به ازدواج ربط بدیم یا اینکه بگیم چون ما مرد هستیم باید خشن باشیم یا فحاشی کنیم یا اینگونه صفات به مرد بودن ربط بدیم و...

پس بعضی از دوستان که این رفتار چه اشتباه و غلط یا درست به یک گرایش ربط می‌دهند کاملا در اشتباه و جهل هستند. مانند خیلی از رفتارهای ما که اشتباه و غلط انجام می‌دهیم. مانند خیلی از ما با دهان تنفس می‌کنیم در حالی که بینی نقش تنفس رو بر عهده دارد. البته در مورد اینکه رابطه معقدی چقدر درست یا نادرست است من نظرم اینه که نفی قران و احادیث شاید بخاطر جلوگیری از بیماریها بوده که کلا نفی شده. چون مردم اون زمان در مورد بیماریها دانش کمی داشتند و یا دانشی نداشتند. بخاطر این موضوع رد شده. البته در این رفتار صحبت زیاده و من اطلاعات زیادی ندارم بهرحال ربط یک رابطه به یک گرایش و با توجه به نفی کردن آن در قران و ربط دادن آن به گرایش همجنسگرایی کاملا اشتباه است. زیرا همجنسگرایان هم مانند دگرجنسگرایان به فکر تشکیل زندگی و زندگی کردن با یک فرد و وفا کردن خودشون برای جفتشون هستند و رابطه‌ای با عشق و محبت رو دنبال می‌کنند و من مطمئن هستم همجنسگرایان نه همجنسبازان همیشه و همیشه به دنبال عشق و تشکیل زندگی با جفتشون هستند و هیچ وقت بخاطر یک رفتار جنسی بی‌ارزش که حرف و حدیث پیرامونش زیاده و معلوم نیست درسته یا غلط ارزش همجنسگرایی و زندگی خودشون رو زیر سوال نمی‌برند. چون اصلا زندگی‌ای که روی عشق بنا شده افراد به مسائل بی‌ارزشی همچون اون فکر نمی‌کنند.

گرچه شاید در جوامع ایران همجنسگرایی برای خیلی ها تجربه‌ای بد و تلخ در زندگی باشه اونم به علت‌های زیاد که همه میدونن مثل فشارهای اجتماعی، ترس از افشا شدن گرایش جنسی و نقش بازی کردن که جنس مخالف دوست دارند.

به دلیل سخت پیدا کردن جفت بخاطر محدودیت و... ممکنه افراد به همجنسبازها برخورد کنند که فریشون بدن یا بخاطر عدم شناخت کافی در دوران نوجوانی تصمیم اشتباه بگیرند یا برای رفع عطش جنسی تصمیم عجولانه که شاید اصلا اون فرد مناسب اون شخص نباشه و خیلی چیزها با هم تفاهم نداشته باشند.

دوره نوجوانی خودم و همسالانم) اغلب اونها در نوجوانی با درصدهای متفاوتی گرایش به همجنسگرایی و رفتارهای همجنسگرایی رو دارند.

ممکنه در بعضی افراد این گرایش بصورت اشکار با درک و فهم شخص محسوس باشه و ممکنه فرد بصورت غریزی طبق اون شرایط دست به کارها و رفتارهایی بزنه که خودش خیلی متوجه نباشه. شاید دوستانی که الان همجنسگرایی رو نفی می‌کنند یا یادشون رفته گذشته‌ی خودشون که این دوران طی کردند یا اینکه جز دسته دوم بودند بهرحال نکته‌ی مهمه اینه گرایش به همجنس خودش لازمه رشد هویت جنسی افراد هست. در واقع افراد در نوجوانی با شناخت هویت جنسی خود از طرق رفتارهای جنسی و رفتارهای فکری و روانی به همجنس با هویت و نقش جنسی خود در جامعه آشنا می‌شوند پس برای انسان که موجود اجتماعی است لازمه‌ی تشکیل هویت اصلی وی به شناخت خود از هویت و رفتارهای اجتماعی و هویت خود برمی‌گردد. می‌بینید رفتارهای همجنسگرایی نقش مهمی در سلامت جامعه و رشد تعامل جنسی و هویت جنسی افراد دارد. پس سیکلی که خدا برای ما به وجود آورده و حداقل یکبار هر کسی این سیکل رو طی کرده. حالا یکی در ۱۳ سالگی یکی در ۲۰ سالگی پس رفتارهای همجنسگرایانه نیز نمی‌تواند بد یا منفی یا آزاردهنده باشد. چون اگر بد بود بی‌شک در سیکل رشد افراد نبود. البته فروید هم در این مورد قبلا صحبت کرده بود و من به شخصه به نظرش اعتقاد دارم. این به این معنی نیست که کسی رفتارهای همجنسگرایانه داشته یا داره حتما گی هست یا گی خواهد شد، لذا در دوره نوجوانی هم بیشتر افراد که رفتارهای همجنسگرایانه داشتند در آینده به دگرجنسگرایی تقریبا کامل رسیدند (احتمالا درصد کمی از گرایش در برخی افراد وجود خواهد داشت. (در مرحله ی سوم می‌خوام گذری بزنم به همجنسگرایی و پدیده بد همجنس‌بازی).

اینکه همه افراد تمام جوامع و دولت‌ها بر علیه همجنسبازی باشند کاملا منطقی است چون در واقع شخصی که رفتار همجنسبازی دارد یک فرد دگرجنسگرا با فطرت و شخصیت و خصوصیات منحصر به فرد خود است قطعا کسی که بر فطرتی که خدا برایش قائل شده رفتاری عکس آن را انجام دهد یک شخص منحرف اجتماعیست و شاید بشود این رفتار را به گذشته‌ی فرد و دوران کودی وی یا ریشه در بیماری وی جستجو کرد. طبیعیست این امر به اندازه‌ای اشتباه و غلط است که یک شخص همجنسگرا بخواهد با جنس مخالف خود باشد! چون از اصل فطرت و گرایش خود کاملا دور شده است. همین طور که می‌بینیم در قرآن هم صراحتا همجنسبازی نفی شده است. با کمی فکر متوجه می‌شویم که چقدر زننده است کسی حتی زن و بچه داشته باشد و دست به این رفتار بزند. مسئله‌ای که امروزه در ایران زیاد اتفاق می‌افتد و کسی به فکر آن نیست. باید ریشه‌ی این افزایش رو بررسی کرد که بخاطر ملاحظات مجله نمی‌گویم و (متاسفانه باعث افزایش بیماریهای جنسی نیز شده است. پس در قران همجنسگرایی نفی نشده است

خونه‌ی هم برن و یواشکی بدور از چشم خانواده کنار هم باشند. منظور من از محبت فقط بوس دادن یا بغل کردن نیست بلکه کنار هم بودن برای همیشه باعث میشه عشق بیشتر بشه و وابستگی روز به روز بیشتر میشه و این خود جدایی زوج‌های همجنسگرا کمتر میکنه و اختلاف‌ها رو کمتر و افراد وقتی زیر یک سقف هستند ناخودآگاه برای اینکه برای پیشرفت و هدایت زندگی خود

مجبور هستن به تفاهم برسند و این حس شراکت خود باعث ایجاد علاقه و مسئولیت‌پذیری می‌شود و یا اینکه کاملاً می‌تونند رفتارهای خود رو بروز بدن و از لحاظ روحی ارضا بشن (زندگی فقط سکس نیست قابل توجه بعضیها) برای مثال کسی که حس همجنسگرایی و مفعول بودن رو داره زمانی می‌تونه ارضا از لحاظ روحی بشه که حس و نقش مدیریت کردن خونه رو به عهده داشته باشه. مثل آشپزی یا کارهای دیگه متأسفانه تو ایران فقط افراد یعنی بیشتری به فکر ارضای جنسی هستند و بقیه موارد که اتفاقاً زیادند و ارضای نیازهای روحی مهمتره و خودش باعث میشه جسم خسته یک شخص با روحی قوی بهبود بیابد. متأسفانه زور

غریزه جنسی زیاده و نیاز برآورده کردن روح و روان مهم و این شهوت شیطان بیشتر جای نیاز روح و روان میگیره (البته بعضی مواقع). بالاخره نیازهایی هم این وسط هستند شاید ظاهراً این رفتارها جنسی باشه ولی در باطن زیبا هستند یا واقعاً دوست داشتنی و نعمتی هستند که آدم لذت میبره منظورم همون فانتزی‌های زندگی یا فانتزی‌های جنسی یا عشق برای هر فرد هم متفاوت هست. مثلاً فانتزی‌ها چطور شکل می‌گیرند و ریشه در چی داره اطلاعاتی ندارم. دوستان اگه کسی داره بگه من مثلاً یه نمونه دوست دارم با همسر اگه پیداش کردم روزی (هنوز ۲۰ سالمه) باهاش ور برم لپ هاشو بکشم یا اینکه همیشه تو بغل هم باشیم امید آنکه روزی همه به جفت خودشون برسند. یادمون باشه فقط خدا تنهاست و میتونه تنها باشه ولی ما انسانها نیاز به دوست یا شریک یا همسر برای ادامه راه داریم.

دوستان نظر یادتون نره

با سپاس

پرهام

تن به رابطه پارتتری دادند یا هنوز بخاطر سن کم به بلوغ فکری کامل نرسیدن یا عدم ازدواج همجنسگرایان در ایران که این باعث می‌شد شخص نسبت به جفتش مسئول باشه و تقی به توقی خورد از هم جدا نشوند. تازه این مورد بیماری‌های جنسی رو کنترل هم میکنه چون هر شخص با پارتتر عزیز خودش و هزاران دلیل دیگه باعث می‌شود متأسفانه همجنسگراها در ایران در طول دوران خود چند بار پارتتر عوض کنند و گرنه هر کسی دوست داره در زندگیش فقط یک نفر باشه مثلاً تو خارج مکان‌هایی برای همجنس بازهاست و دیگه اونا به همجنسگراها کاری ندارن! مثل خودشون پیدا می‌کنند. ولی تو ایران مشکلات زیاده شخص برایش مهم نیست که طرف کی باشه و به چه گرایش داره فقط به فکر ارضا شدن خودش و گرنه همجنسگرایان طبق تجربه خودم حتی از دگرجنسگرایان بیشتر به فکر رابطه سالم و تشکیل خانواده سالم دو نفری هستند. من مطمئن‌ام همجنسگراها چون افراد با احساسی هستن همسرشون رو بیشتر دوست دارن حتی از دگرجنسگراها هم خیلی خیلی بیشتر!

دلیل هم دارم مثلاً تو دگرجنسگراها دو یا چند همسر داشتن اونم همزمان و پنهان کاری زیاده در حالی که تو همجنسگراها همچین چیزی نیست این نشون میده همجنسگراها جفتشون رو خیلی دوست دارن و واقعاً به فکر رفتار سالم و خانواده دونفری محکم و جامع هستند. (واقعاً دگرجنسگراها باید از ما یاد بگیرند).

متأسفانه تو ایران مشکل خیلی بزرگ اینه که به سختی دو تا همجنسگرا می‌تونند خونه بگیرن و زندگی کنند. این مشکل بزرگیه. تشکیل یک خانواده و حس مسئولیت‌پذیری و احساس آرامش و احساس اینکه فرد دیگه تنها نیست و همسر و شریکی در زندگی خودش داره تنها زمانی این حس به شخص دست میده یا بیشتر دست میده که شخص با همسرش مستقل با خانواده باشند. چون به علت محدودیت خیلی از رفتارهای یک خانواده نمیشه از راه دور یا جلوی دیگران خصوصاً برای همجنسگرایان انجام داد. مثلاً دو تا همجنسگرا که به علت دوری نمی‌تونند و یا ناقص حس علاقه به جفتشون القا کنند و از راه دور فقط با پیامک یا زنگ یا چت که کاملاً مجازی و ماشینی هست یا مجبورن برای دیدن همدیگر به

تهوع

من در چه هیزمی سوختم که معطل میگذارد خاکسترم را باد...

من که تمام دعاها را آمین گفتم...

و حال من به امید هم ناامیدم...

من برای دیدن تو دکمه‌های آسمان را شکافتم

و تو در پشت دکمه‌های لباسم سالها زندگی میکردی...

مرا ببین... چگونه روزهای بی‌ایمان میگذرند

و خود آ خدای من میشود

و یک آن تقدسی درونی را به جای کارخانه‌ی بت‌سازی افکارم
ترجیح میدهم...

من بودم که دروغی دستهایم دور گردنت خواب میرفت

من بودم که دنیایم با خم ابرویت خم میشد

تو که قلبت کوچکتر از یک مشت گره کرده بود...

حداقل دستهایم را بگیر؛ تمام احساسم واگیردار است

بنیامین، یک دوست دگرجنسگرا

بانوی مرد من

بهترین سمفونی جهان صدای نفس و خورناس اوست.
همه از صدای بد خورناسش بد خواب شده بودند اما آن صدا چون
لالایی مرا به رویای عمیقی فرو برده بود.
رویایی که ما بودیم و ما.
رویایی که سبز بود، سفید و قرمز بود.
آزاد آزاد بود و صدای پیانو خندهای بلندش گوشم را نوازش
میداد.
زیباترین چهره را دیده‌ای؟
برایت بگویم؟
آفتاب صورتش را کمی سبزه کرده
دستانش از بس روی موتور بوده سوخته
موهایی دارد، شب مهتاب
ابروهایی که مثلش نیست
راستی چشمانش، قابل تعریف نیست. زبانم بند آمد
امان از چشمانش
دماغش کوچک است با فرمی که نه غوز دارد نه عروسکی است
لبانش را نگو. تا بوسه ای از آن نصیبت نشود باید لال بمانی. البته
فکرش را از سرت بیرون کن زیرا با عزرائیل آشنایت میکنم
تنش به رنگ برف
لمس موهای سینه و شکمش که تیز تیز درآمده مثل لذت لمس
خار گل رز مثل کرک روی هلو هر تارش دنیایی حرف دارد
هیكل خاصی دارد. نمی دانم. کلا نباید این متن را می نوشتم. کم
آوردم
هم تپل هم لاغر هم قوی هم ورزیده
بانوی مرد من قابل تعریف نیست
مثل خورشید به او تابیدم، کاملاً او را در خودم و خود را در او گم
کردم
بانوی مرد من است.
کار می کند برای لقمه نانی که باهم بخوریم و جامه‌های که
پوشیم
دیشب اولین شام را در خانه خود خود خودمان خوردیم
اینجا سرای ماست و من پادشه ملکه هستم و همسر ملکه
پادشاه
بانوی مرد من است
تنها فرقی که با دیگران دارد این است که در عین بانو بودن مرد
است
و من در عین مرد بودن بانو
مرد این خانه هستم. روزها در خانه‌ام و نظافت میکنم
شبها که بانویم می آید از او پذیرایی میکنم.
راستی ما بچه و مادر هم میشویم.
مانند بچه ها غر می زنم، وسایل را خراب می کنم.
حتی قهرش هم برایم جذاب است.

اول تشکر از وجودیتش که بود
دوم تشکر از اخلاقش که همهی بچه‌بازیا و خودمو به خنگی زدنا
و زود عصبانی شدن و غرور زیاد و کلی ایرادای دیگمو تحمل
کرد.
می دونین؟ این یه مجله‌س من حق ندارم خیلی شخصیش کنم
اما دست خودم نیست.
می دونین چرا؟ چون تازه دارم می فهمم زندگی یعنی چی.
این متن، شعر، کرسیشعر، یا هر اسمی که روش می دارین شاید
بخش کوچولویی از عشق من باشه.
عشق به کسی که برام مثل یه آینه سو آینه دق نه. آینه خود
خود خودم.
از این آینه ها تهیه کنین. من بعد ۹ سال یا بدون حساب دوره
طفولیت ۶ سال گشتم که پیداش کنم.
خیلی از همین عزیزانی که الانم اینجا هستین کلی به من تهمت
زدین. گذشت.
حرفم اینه که تا خودت کسی رو نشناختی قضاوت نکن عزیزم.
پر حرفی کافیه.
تقدیمش میکنم به خودت به فرهودم که هم برام پدر بودی هم
مادر
هم برادر هم خواهر و مهمتر از همه هم زن هم شوهر.
خوشبختت می کنم، قول میدم.

او بانوی مرد من است
و من مرد بانوی او

بهترین فیلم دنیا را دیده‌ای؟
من دیده‌ام.
تماشای او که تن برهنه و هیكل درشتش را چه آرام و با ناز در
تن برهنه و کوچک ظریف من جای داده است.
تماشای او در اوج خواب، بهترین فیلم من است.
ترجیح می دهم به زور بیدار بمانم و با نگاهم بستایم.
دست کوچکم زیر سر بزرگش بود.
دوست داشتم دستم خسته شود تا لذت بودنش را بیشتر درک کنم.
دستم هم عاشقش بود، خستگیناپذیر شده بود.
در حالی که او را محکم از پشت بغل کرده بودم دماغم را پشت
سرش گذاشتم و بوییدم.
وای وای وای. چون ناف آهو میتوان از آن مشک گرفت.
پلی بوی هم خوشبوتر از این نیست.
بدنش داغ داغ است. سینه‌هایم که به پشتش چسبیده خیس از
عرق بود
بخاری هم اینقدر احساس گرما و امنیت نمیدهد.

را روی جای جای بدنش میلغزانم و او هیچ نمیگوید. آرام آرام خوابیده.

او از واژه معصوم و مقدس خوشش نمیآید اما چه رازآمیز دیشب چهره معصوم و مقدس خود را در خواب فرو برده بود. دیشب چشمانم مست صورتش شد. آنقدر مست شد که تگری زد و تگری زد و تگری زد. آنقدر زد که بیحال افتاد. حرفی برای دیروز، امروز، فردا، فرداها و قرنهای بانوی مرد من میستایم.

بازیار

من می‌نویسم درد
تو هرچه خواستی بخوان!!!

۳

بعضی‌ها هم فقط شده‌اند مثل یک داغ
هی داغ می‌شوی با فکر نحس‌شان
وقتی یادشان می‌افتی اصلاً دلت می‌خواهد سرت را بکوبی به دیوار
اصلاً وقتی یادشان می‌افتی دلت می‌خواهد غرق دود شوی
رابطه‌شان فقط جهنم محض است
ولی لامصب همان هم بهشت بوده
می‌دانی آنی که خواستی نبودند
ولی لعنت به آنهایی که نمی‌توانی عکس‌شان را بریزی دور
هر کجای دنیا را بگردی دیگر عطرشان نیست
دل‌م برای خودم که بعد از او مُرد تنگ شده
آن خود قبلی هم برای خودش نکبتی بود
ولی خوب...
بود
هرچند که حالا نیس...

فاطمیما

حتی هنگام قهر آغوشی پر مهرتر از آغوش خودش برای پناه بردن پیدا نمیکنم
همسرم زود به رختخواب می‌رود من حتی به رختخواب هم حسادت می‌کنم.
با او می‌روم و تلاش می‌کنم نخوابد. با هر ترفندی شده زور می‌زنم بیدار نگهش دارم.
بعد از خواب دوباره بانوی مرد من میشود و من مرد بانوی او.
راستی بهترین بازی که تا به حال انجام داده‌ای چیست؟
بهترین بازی من بازی لمس کردن اوست.
چه صبورانه وول خوردنهای بیش از حد مرا تحمل میکند دستم

خودنویس

۱

حسی دارم...
می‌خواهم بروم اما...
انگار دست‌انم به پاهایم تیر می‌زنند!!!
حتی زانوی خم شدن را هم ندارم...
پس فقط سکوت...

۲

درد دارد
وقتی تمام بدنت دآرد می‌لرزد...
درد دارد...
وقتی خاموشی یک اتاق سهم توست...
درد دارد
وقتی صورتت سرخ سیلی‌های نزنده است...
درد دارد
وقتی فقط مجبوری سیگاری خاموش بین
لبهایت بگذاری و
بعد گوشه اتاق سر بگذاری

خاطره‌ای از رامین

بودن اونجا اونم خودم و سبحان بودیم!
ما رفتیم به کارای شخصیمون رسیدیم و بعد دوستمون سینا اومد
صدامون زد که بچه‌ها بیاین پائین اگه کاراتون تموم شده که
می‌خوایم کم کم بریم رو فازِ پارتی. ما هم آماده شدیم و رفتیم
پائین (اعتراف می‌کنم اونروز سبحان خیلی خوشتیپ شده بود و اصلاً
نمیشد چشم ازش برداشت!)... با آهنگ‌های ریتمی یکی دوتا از بچه
ها شروع کردن رقصیدن و ما و بقیه کم کم نشستیم پای بساط
(مارتینی!)، اونشب شب عالی شد برامون به دلیل حضور توی جمع
دوستانِ شمالیمون.

رامین

اینجا محمودآباد امروز سومین روز سال ۱۳۹۲ هست! من و سبحان
به پارتی خصوصی دوستمون امین تو ویلاشون دعوتیم، قرار بود
صبح زود بریم که تو کارا هم کمکشون کنیم و از اونجایی که
سبحان رانندگی سر راست و دوست نداره تو راه به چندتا روستا
یه سرک کوچولو کشیدیم و به جای صبح، ساعت ۷ عصر! رسیدیم
محمودآباد.

با تلفن راه ویلا رو پیدا کردیم رفتیم دیدم بعضی از دوستامون که
مثل ما دعوت بودن اومدن و تا ما رسیدیم مسخره بازیشون گل کرد
و شروع کردن با زبون ترکی (مثلاً!) با لهجه‌های فارسی و گیلکی
و... به ما خوش آمد گفتن! حالا بماند که فقط ۲ نفر خوب ترکی بلد

چتر آبی ما

دوباره با پنجه‌ی انگشت‌هایش ضرب گرفت. این بار تندتر. یواشکی نیم نگاهی به ساعتش انداخت ده دقیقه زودتر رسیده بود با اینکه باران ریزی می‌بارید اما داخل پالتوی آبی بلندش از گرما عرق کرده بود احساس میکرد تب کرده با وسواس برای بار هفتم شال مشکی‌اش را توی شیشه‌ی مغازه پشت سرش درست کرد. حالا که رسیده بود سر قرار فکروخیال رهایش نمی‌کرد نکند طرف پسر باشد؟ اما نه خودش صدایش را از پشت تلفن شنیده بود. کلی هم با هم حرف زده بودند. بخش بدبین وجودش یادآوری کرد که چند ماه قبل هم یک پسر با تغییر صدا گولش زده بود. شانس آورده بود که خیلی اتفاقی پروفایل پسرهای دروغ‌گو را در یاهو چک کرده بود و اسم و رسم واقعی‌اش را دیده بود.

دوباره کمی به خودش قوت قلب داد این یکی فرق داشت صدایش گرم و دلنشین بود. شیرین مثل باقلوهای که دور از چشم مادرش از یخچال برمی‌داشت و تند می‌انداخت داخل دهانش تا کسی نبیند. این یکی مثل خودش بود کم حرف و آرام اصلا همین شباهت شخصیت‌های‌شان باعث شده بود به دوستی ادامه بدهند و گرچه دخترهای دیگر همه بعد از یک مدت، کم حرفی او را به حساب بی‌محلی یا سردی می‌گذاشتند و بعد از مدتی دیگر از او خبری نمی‌گرفتند اما این بار فرق داشت.

به خودش آمد و دید آنقدر با کفشش روی پیاده‌رو ضرب گرفته که آب باران جمع شده زیر کاشی‌های لق پیاده‌رو، همه جای پاچه‌های شلوارش را به گند کشیده بود. با ناراحتی پایش را بی‌حرکت نگه داشت و دوباره نگاهی به ساعت انداخت دقیقا موقع قرار بود پس چرا هنوز نیامده بود؟ با استرس اطراف را نگاه کرد. بخش بدبین وجودش میگفت که الان یک دختر با دوستاش شاید هم یک پسر با دوستاش جایی قائم شدند و دارند به او و دل ساده‌اش می‌خندند.

همیشه همینطور بود اگر کسی به خاطر لزبین بودنش به او فحش میداد یا اخم میکرد، ککش هم نمی‌گزد اما تمسخر و مسخره شدن را به خاطر چیزی که بود نمی‌توانست تحمل کند. احساس خفقان میکرد دکمه‌ی بالای پالتواش را باز کرد و نفس عمیقی کشید.

یک پسر سر تا پا سیاه پوش از آن طرف خیابان نظرش را جلب کرد. پسر خیلی جدی داشت از خیابان رد میشد و به سمتش می‌آمد. قلبش ایستاد نه امکان نداده این یکی هم؟ پسر درحالی که مراقب ماشین‌ها بود از خیابان رد شد و وارد پیاده‌رو شد. به جایی پشت سر او نگاه کرد احساس میکرد الان بغضش خواهد ترکیب

قبل از اینکه تصمیم درستی بگیرد پسر مودبانه گفت: -بیخشید این مغازه کی باز میشه؟

آنقدر شوکه شده بود که فقط توانست زیر لب بگوید: -نمیدونم.

پسر که متوجه حال خراب او نشده بود یک نگاه دیگر به مغازه بسته انداخت و رفت. بعد از رفتن پسر سرمای وحشتناکی به جانش افتاد و شروع کرد به لرزیدن بلافاصله دکمه‌ی پالتواش را بست و دوباره خودش را در شیشه مغازه چک کرد چقدر باید می‌ماند؟ بهتر نبود به او زنگ میزد؟ نه! اگر زنگ میزد و طرف واقعا پسر بود دیگر حسابی به او می‌خندید. نفس عمیقی کشید و سعی کرد به استرسش غلبه کند. ناگهان با دیدن ماشین پلیس که به آرامی از داخل خیابان رد میشد و مامور داخلش اطراف را جستجو میکرد یک فکر وحشتناک در سرش پیچید: نکند طرف اصلا مامور باشه؟ از اینها که همجنسگراها رو میگیرند؟ اگر می‌گرفتندش چه کارش میکردند؟ به مادرش چی میگفتند؟ بخش خوش‌بین وجودش سرزنش کنان یادآوری کرد کسی نمیتواند چون او با یه دختر قرار گذاشته دستگیرش کند. اما بخش بدبین پوزخندی زد و گفت که آنها میتوانند از همه‌ی حرفایی که توی چت زده علیه‌اش استفاده کنند تازه اینجا ایران است هیچ وقت نباید این موضوع رو فراموش کند.

یک لحظه هول کرد اصلا ارزشش را داشت؟ واقعا ارزشش را داشت به خاطر تنهایی به خاطر یه لحظه احساس خود بودن را تجربه کردن چنین ریسکی کند؟

- سلام ببخشید دیر شد.

سرش را به طرف صدا چرخاند دختری هم قد خودش با یک چتر آبی درست کنارش ایستاده بود دقیقا شبیه آن یک عکسی بود که نشان داده بود چشم‌های ریز مشکی و لب‌های باریک خوش‌رنگی داشت بینی‌اش را عمل کرده بود و موهایش شرابی مست‌کننده بودند. دختر گفت:

- بیا زیر چتر خیس میشی!

لبخندی زد و گفت: آره ارزش داره.

دختر با تعجب خندید و در حالی که چتر را روی سر او میگرفت پرسید: -چی ارزش داره؟

دست دختر را گرفت و اجازه داد انگشت‌های یخ زده‌اش در گرمای دست‌های گرم و زنانه او آب بشوند و عطر تن دختر تا عمق سلول‌هایش نفوذ کند:

- این.

یاس آسمون

از درد و دل گرفته تا داستان و شعر، فقط کافی است آن را بنویسید و برای ایمیل اقلیت ارسال کنید. با ما خوانده شوید!

AghaliatMagazine@Gmail.com

باشگاه نویسندگان، کلوپ قلم اقلیت است. در این بخش از اقلیت، هر اقلیت جنسی می‌تواند نوشته‌ی خود را در مجله به یادگار بگذارد و صدای خودش را به خوانندگان بی‌شمار اقلیت برساند.

هویت کوئیر و نامدلولِ خودآگاهی ۱

بخش پنجم

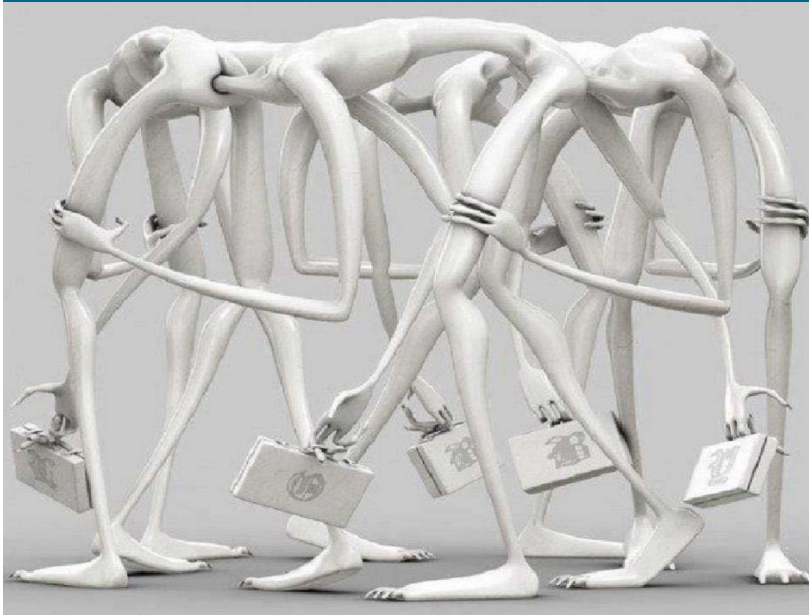
مسعود ایرانی

دیباجه‌ی این گفتار این که:

کوئیر و رسن‌افکنی‌اش به بُنِ دستگاهِ زبانی و خودآگاهی از هویت‌اش را، در ماهیتِ کلینکی و بالینیِ رفتاری او فروکاستن، بسا نه درمان‌گرانه، که گاه در هیئتِ سندرومی است که سکسکه‌ها اندازد زیر تشکِ زانویی که مست چرخیدن بر پاشنه‌ی تلخ خویش است! سندرومی که از ساق فرو می‌شکند؛ سایه خوارت می‌کند، تشنه‌گی‌ات را با شهوت و شرارتِ سرابِ تف می‌کند؛ برهنه می‌شوی تا در خیمه شب بازیِ سایه‌ها، آری گویِ ابتذالِ آنالیزِ نخ‌هایی باشی که از چادرِ بالادست، قیچی شده‌اند و یک مُشتِ عروسکِ مُرده‌ی روی صحنه باد کرده، در چارتکیب تو بر نعش به دوش رفته‌ات، میان تابوت‌هاشان، بر میخ نهایی خود قیقاج می‌روند!

اما هویتِ خودآگاهِ کوئیر در زنجیره‌ی نامدلول‌ها، کارکرد بنیادین‌اش، گسلیدن از دینامیزمِ سوژکتیواتورِ روانِ آدمی و شیرجه زدن بر تاولِ ذهنیتِ مفعولی است که ادیپِ متورم - پای، قعر تاریکِ واژن‌اش را اشغال کرده و تا ته این تهی سپوخته است! از نخستین لحظه‌ی لغزیدن سوژه‌ی خودآگاه بر سمتِ پهلویِ روشن خویش، قرار نبوده است که ساعتی بنشیند و آتشی بنشاند و عرصه‌ی روان را به نفع دیگر بازیگرانِ روزمرگی ترک گوید؛ چه خود مبعوث بر «انگیختنِ شراره‌هاست نه تخریب یا که رسوب‌شان! درمان‌گری‌اش در همین باروریِ واژنِ ریزگردهایی است که روسپیِ توفان‌های صحرایِ لوت و بی‌آذرخش مایند.

اوجِ کار - ویژه‌ی خودآگاهی، در گذار به حیطه‌ی کنش و پرسه در لایرینتِ دال‌هاست که انرژیِ خود را پدیدار می‌سازد! در این میان رُلِ ما این که چنین گذارِ عصبی‌ای، هم چنان بیمار و معلولِ ابژه‌هایِ درام‌خیز، مامایی نشود و جنینِ ناقص‌اش در خیلِ چهره‌هایِ آکنده از طنز سرنوشت بر قابِ هشیاری‌های از بُنِ خزیده در انفعال سنجاق و بایگانی نگردد و گرنه بیرون از این رُل و نقش محوری، شما مطلع‌تر از من‌اید که تمام این هزینه‌های به قمارِ کرکسان رفته که از لاشه‌های حقیقت، تغذیه و به رگِ افیونی‌شان، خونِ همدونستی تزریق می‌کنند و امید و آرمان‌شان را به پایِ شبِ جهان، به کوری چشم کُناسِ خورشید، با دو پیاله تا چاک دهانِ مصرف و غیغ نیاز هوووووف می‌کشند همه مدعی‌ترند بر تصاحبِ مقعدِ خودآگاهی؛ با همان تیترو لیللِ ارژینال‌اش! اتفاق با همان مختصات که باید از هنجار به جنون من بودن دامن کشید!



اما قفقه‌ای چنین کورمال بر آن رازِ دوزخی که لقمه‌های الکل و قمار و سکس‌تراپی و نیایش و خشونت، چاهکِ مستراح‌اش را از همه‌ی هل من مزید نمی‌اندازد؛ پاسخی که بر گذارِ دموکراتیک به حیطه‌ی کنش و تولیدگریِ خودآگاهیِ اکتیو و پوزیتیو، تدارک نمی‌بیند هیچ، حتا بالاتر، این همه دالِ فالوس - انگار بر بکارتِ آن راز، خللی نفس‌گیر نمی‌دواند؛ که اگر جز این بود چه نیاز که لکان‌ها و دلوزها، ژیرک و گتاری‌ها از آخته‌گیِ ادیپ‌وار به فراسویِ «ضدِ ادیپ»‌ها - بر این مفاهیم به زودی گوش می‌خواهیم - پل زنند؟! روشن این که: همه‌ی نشترهایِ انتزاعی و کوشش‌هایِ روان‌کاوی، که به روفتنِ بسترِ ذهن از تداخل‌گرها و زیست - آشوب‌ها نعوذ کرده‌اند امروز، در فلسفه‌ی معاصر، قلمروِ خودآگاهی را با برک‌ی تناهی سوژه تاخت زده و به انزوا کشانده‌اند و هنوز هم این اردوگاهِ مرگ، در غیابِ گذاریِ دموکراتیک، هم چنان، عرصه‌ی جولانِ مستبدترین دال‌هایِ فالیک و اوتیسمِ تهی شده از رستخیزِ اعظم است!

حال به سراغ تعریفِ کلینیک‌زدایی شده از خودآگاهی برویم: گفتمانِ خودآگاهی و گذارش به منطقِ کُنش، از اولین لخته‌ی دویده بر قعر شخصیت که سطحِ پرسونالیتیه از آن تَرَکِ برمی‌دارد، با چهره‌ی تضاد، تمسخر و تحقیر و سرکوب از مغاکِ بحرانی‌اش، چون ققنوسی گدازه خوار سربرمی‌کند از قعرِ ماهیچه‌هایِ اراده‌ات، عضله‌ای را می‌جوشاند که چندی بعد، گوشتمندیِ باسنِ ابژه‌هایِ خودآگاهی در درون‌ات از تأمین و سلول‌بخشیِ آن‌هاست! اما هرگز این خیالِ فربه مساز که «طعم تشنجِ خودآگاهانه را تا نمک بر جگر داری، بر تو حرام کند تا میخکوبِ وزنِ تراژیکِ نوستالژی‌ای هستی که گُرده به زیرِ روحِ سنگینِ مُردگان صاف می‌کند» آن دالِ حاصل‌خیز، از آب دادن به بذرِ شبی که برجان‌ات ریخته‌اند درنگ نمی‌کند.

چرا؟ چرا خودآگاهی ما، همبرِ این پرسش‌هایِ ارجاعی و قیاسیِ ایست‌ناپذیر گشته است؟ شاید چون خودآگاهیِ کوئیر، از سنخِ همان نامدلول و نامعناهایی است که در تقابل با منظومه‌ی دال‌ها و در نقطه‌ی التهاب و انفجارِ تفاوت‌هاست که دیرکِ خیمه‌اش را برافراخته تا ناخنِ لخته‌هایِ جذب شده از تومورِ کلیشه‌ها را بر چهره‌ی گروتسک‌وار چهره‌ی واقعیتِ مَهر خورده از رمزگان‌هایِ حاکم بخراشد و لیبیدویِ لوگوس از ریخت افتاده‌اش را به قناره‌هایِ افشاء فراز کند؛ شاید این همان فراهنجاری است که در بی‌کرانه‌گیِ این نامدلول‌ها، چهره‌ی تویی کوئیر را در انرژیِ دویده بر این لخته‌ها به سویِ سایه‌هایِ می‌مکد؛ مگر مسیح‌شان باشی!

سوگوار تن می کشد تا پای گور برادران و خواهرانش، بالای دارهاشان به رصدشان می خیزد سنگ های گودال سنگسار را تسبیح وار دوره می کند؛ شاید پارتنش را باید مشایعت کند تا فقرات لبالب از قولنج زمین و چشم دوزد به پاشنه ی غیبه کشان لحدش؛ به چشم انداز میهی که هر صبح عفونت شب را بالا می آورد و هر شب، چنگ می اندازد، به پستوهای انهدامش از خویشتن بازنمایی شده! این یقظه ی عرفانی خودآگاه است که هنوز در شیب شیارهای چهره اش تهمت فاشیزم دگرستیزانه، آلوده به تهوع مانده است و کیست که از نسبت عرفان و فاشیست این روزها بی خبر باشد؟!

پارت بعدی این نوشته، بحث را عمود می کند بر بکارت رخدادهای خودآگاهانه، به تعبیر دقیق دلوز خودآگاه به مثابه ی «رخداد» و بیرون کشیدن تن از دخمه های توتهم خیز فرهنگ! دوستان طولانی بودن نوشته ها را ببخشند که باید هزینه ی استدلال ها را با چاشنی استعاره بپردازم.



از او ابژه های جادویی و طلسم شده برجا گذارده بود؛ در سنت متاخر، دریداست که مشخص از سرشت جادویی ابژه های جنسی درون ماتریکس دگرجنسگرا رمزگشایی می کند؛ کارکرد جادو در استخدام دال ها و اقتصاد هویتی امرجنسی واقع می شود؛ جادو تجسمی افسون شده از عریانی منطقه ی جنسیت تا پدیدار امر مطلق برمی کشد تا خودسری دال ها را زیر اتوریتیه ی خود در سیکل بسته ای از هنجارها خنثا و به انجماد کشاند!

تجربه نشان داده است سوژه های جادویی کارکردی خوش ساخت تر از ابژه های مفعول دارند؛ از خلال چنین پروسه ایست که خودآگاهی کوئیر که باید صفیر می کشید بر یخ زارهای قطبی تاریخ نابرابری ها و تبعیض هایش، یک باره، اهلی می شود؛ رویت پذیر و کلینیکال به شبکه ی رصد فوکویی می لفتد؛ آخته وار چون اروس، لحاف فرهنگ های محدودکننده را به سر می کشد؛ به سمت تاریک هلال خویش بُرش می خورد و بطلالت تدافعی اش با هیپنوتیک، ادیپ و ساخت های مشابه نمادین، بو می گیرد و به چرک می نشیند.

خودآگاهی، بر پستان این سایه هاست که می افتد تا الفبای خودش رو از این سینه های ترس خورده و آویزان، مگر بنوشد، مگر بجوشاند آن اندام های عضله ریز تشنج را! تعریف نهایی این که خودآگاهی حتا در چهره ی عامش، روسپی امر کلینیکال و هیپنوتیک آنال های بالینی نخواهد شد؛ چه برسد به این که تعریف ما از خودآگاهی کوئیر چیزی فراتر از این هم هست؛ تعریف ما از خودآگاهی در اینجا، روح را به میدان بازی بزرگ، به پهنه ی شاید بزرگ و پیکارگاه نفی دیگری برزرگ، پرتاب کردن است!

به حتم، سوژه ی کوئیر خودآگاه باید کارگردانی و پراداکت این بازی بی بدیل در عرصه ی هستومندی خویش را عهده دار شود! آن لخته ی بیدار کننده ی خودآگاه اما، هنوز تنها غلغلک دهنده ی خارهای پاشنه ی گذار به کنش تنانه تواند بود نه بیشتر؛ که بیرون آماس ها و نمادها، آن سوی قاب های دلوزی خود به دام و دامنه ی سوژه ی ناظر شره کرده، تنی کشانده به بیرون حافظه ی دال ها، بی صدا اما پرطنین، نظاره گر پاتک های سرکوب است، بی حرف اما

هویت کوئیر و خودآگاهی و رخداد دلوزی ۲ بخش ششم

خودآگاهی به مثابه ی عریان کننده ی سوژه؛ تا پوست انداختن رخداد، تاریخی فراپشت دارد که به اختصار تقریر می کنم: ابژه های عریانی؛ که با آدمی، فراسوی شاید و بلکه به سخن درآمده اند مثل: مرگ در طعم سیمای زل زده اش، سرنوشت با حضور لخت و چهره ی خفقان گرفته اش، امر تنانه در برهنه گی اش از شرم، وجدان در آهنگیدگی تحکم آمیزش، حتا همین موسیقی با یقه ی گشوده ی انتزاعی از سینه ریز نت هایش و عریان تر از همه عشق و پدیدار جنسی در لییدیوی شکافته اش؛

گویی آدمی را رعشه ی عریانی مکیده است؛ از هیبت این ارتعاش پشت امر مطلق و ساحت های نمادین سر می دزد و تن و جان فرهنگ و حنجره و تاریخ زمستانی اش را زیر پوستین پلاسیده اما ستبر متافیزیک، می خماند! تن قطبی این رعشه ی بیمار، آشوبی خورشیدی از جنس رستاخیز جسمانی پرومته طلب می کند؛ همه چیز این اقنوم خودآگاهی پیچیده در توفان رخداد بود؛ اما ژوپیتتر در مارانتی نفس گیر، توانست لحاف امر مطلق را با خال زجر آورش دوباره بر این اشتعال بیوشاند.

ته این معادله حالا داریم اسپرم های افلیج اروس را که زیر تیغ کورتاژ فرهنگ فوکویی یکی یکی، قندیل ببندد و از فوران رخداد میان دو ران فالوس اعظم، سقط شود؛ تا پرومته در ژنوم نهفته ی تبار اجدادی تاریخ، صلیب انکار را بالا رود؛ هنوز درشکه کشان دهلیز ناخودآگاه، باید چراغ ها می گشتند و دهشت بوکشیدن سرداب های عنکبوتی را «مثل وزغی خونین که لاشخوری -نماد پدر نزديكياتی در رویا- در کفل آن منقار فرو برده» به جان می خریدند؛ پدر/لاشخور، فالوس اعظم را نمایندگی می کرد و خون وزغ، طلسم تشت تمعید در معابد بود.

امر مطلق با رعشه ی عریانی، سلاح خودآگاهی را از آدمی سلب و

از دی زمستانی تن نتکاند. مثال: یک دراگ و مردِ مبدل‌پوش زنانه را تجسم کنید» که به پوشش‌های شاد و رنگ‌های گرم و بدن‌نما روی آورده، اما همو تا پای بر درگاهِ آتلیه‌ای هنری می‌نهد میان رامبراند و ونگوگ، ناخودآگاه دومی را برمی‌گزیند؛ چرا که هنوز اندام دال‌ها در چالش با تن بحرانی‌اش دست به گریبان‌اند، میل او در گستره‌های پیکره‌ی عقیم فرهنگ، هنوز میل او به گروتسک است، چنانچه درژانر ادبی هم، بکت او به استخدام ژوپیتز کمر بسته است! اینجا است که رخداد ازعمود فقراتِ خویش تهی می‌شود، از کمر پوک، سوپژکتیویته‌اش زیرِ اِگویِ نامنسجم او دُم تکان می‌دهد و بازی بزرگ در تنالیتیه‌ی شکسته‌ای از سایه‌ی دال‌های قد نکشیده، یک جانبه مغلوب می‌شود و دوباره از سر به سردابِ پر موش و وزغِ ناخودآگاه می‌غلند؛ بر تابلویِ جیغ مونک، میلیون‌ها دلار چوب مزایده می‌زند در عصری که به قول آرتو زیر کژریختیِ دال‌های اعظم دیگر یکی را پیدا نمی‌کند که جیغ کشیدن بلد باشد؛ هر چه هست دهانی است که می‌جنبند، ماغ می‌کشد به خلسه می‌روی در دامن عرفان‌های ماشینی، پدرخوانده‌ی کاپولای آسمانی می‌بلعدت مگر آرواره تهی کنی از دالی که اندرون‌ت را با اعجاز رخداد آکنده است! رخداد است که می‌گوید کوئیر فراسوی دال‌ها و امر تنانه، گسترش می‌یابد؛ رخداد است که چگالی هویت خویش بر کفه‌ی سنج و میزان سخته‌گی برمی‌کشد؛ رخداد است که می‌گوید چگالیِ هویتِ دگرباشانه، نه آغازش در مرزهای تن و جنسیت و نه انجامش در ابعاد تنانه و سرشت‌های صُلب جنسی، روی در رصدی تمام عیار خواهد گزارد، بلکه فراسویِ مرزهایِ قضیب محور و فالیکِ تنانه، سرشتِ همجنسگرا، می‌تواند هویتی مسئولانه، اخلاق باور و فرهنگی را در گفتمان خود علیه سرکوب و نابرابری‌های مردسالارانه، سامان دهد که پایان طبقه بندی مرزهای غیرسیال و انقیادهای جنسی و قربانی‌خواه را در آن شاهد باشیم! رخداد آغازِ خودآگاهی است نه امتداد ناخودآگاه و تناهی سوژه؛

رخداد است که علییت را از ژفای تنانه‌گی به سطح فرهنگ می‌کشانند؛ دال‌های لیبیدوی جنسی را را بر پاشنه‌ی بازیگری من و لوگوس باوری بر دامنه‌های هذیانی و هیجانی دال‌های تماشاگر می‌چرباند؛ اسپرم‌های رخداد در بازسازیِ زهدان تراشیده‌ی میل تخم می‌پاشند؛ به هوایِ آزادسازی میلی اصیل‌تر، وافرتر، پرشورتر؛ اما اگر لوگوس همچنان دلالت‌های بازدارنده‌ی فرهنگ را در خود به استحاله نکشد این لیبیدوی جنسی مانند نمونه‌ی دراگ فوق، لیبیدوی جنسی‌اش، زیر حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی، سیلابِ بنیان کنی را نشت می‌دهد که انرژیِ میلِ آزاد شده را روی در اضمحلال و ویرانگری می‌گذارد و به باز تولید همان دال‌های فالیک در ماتریکس نهایی دگرجنسگرا دچار می‌آید.

در پارت‌های بعدی می‌کوشیم به مدلول‌های عینی‌تر و تنانه‌تر روی کنیم تا از انتزاع این بحث به مقدار ممکن بکاهیم.

ژوپیتز باز توفیق یافته است «کارکردِ خودآگاهی را از سکه بیندازد؛ چنبره‌اش بر قلب متافیزیکی که بر روان‌کاوی خیمه زده سخت پیداست؛ تا زنجیرها بر پرومته، تنگی گیرند؛ حتا نبوغ و خلاقیت بایست که بر دروازه‌های ساروج خورده‌ی امر مطلق خراج گذارند و کویک‌رسان به رعشه‌ی خشوع افتند؛ تنها سوژه‌ی جادو شده است که این‌سان به تسخیر عریانی می‌لغزد و سوژه‌ای سراپا مرتعش، درون‌اش را درمی‌نوردد!

با این تاریخ و این استنتاج و این اخته‌گی خودآگاهی، رخداد کجای این طلسم ایستاده است؟! چه جامه‌ای بر عریانیِ این سوژه این بدن بی‌اندام می‌پوشاند؟! آیا با شکم گشودنِ بوم‌رنگِ خودآگاهی، به قلمرو رخداد، گذار به ساحتِ واقعیتِ لکانی حتمی است و از تن این بید لرزان، رعشه‌ی تشویش تکانده می‌شود؟! آیا با پل زدن از ساحتِ نمادینِ ادیپ به فراسویِ ضد ادیپ، وجدان به سطح می‌آید تا پوستِ لایه‌ها را برشکافد؟! آیا سینه ریز موسیقی نیز از گردن عرفان چون طوق سرنوشت نَت به نت گسسته می‌شود؟! کدامین رخداد این چرخش تازیانه از اربابه‌ی اتوپایِ خدایان را بر اسب تخیل مُلغا خواهد کرد؟! فربه‌ی انسان آن سوی خیال بر کدامین بازویِ جهان عضله خواهد ریخت؟! گویی که بلشویک‌های مرگ و شکنجه دیگر از نقش زدن بر دیوار تن، مرخص و معاف و میل جنسی در گفتمانِ واقعیت، چهره‌ی زرد و ماتِ خودش را در آینه‌ی ارگاسم دیگر رومه نمی‌کشد! تعلیق با پتانسیلِ مرگ‌خیزش کجایِ این زندگیِ آویزان و اجاره‌ای قلاب خواهد انداخت؟! بازیِ پوچِ پوچیِ آیا جهان را نخواهد بلعید و بر گوشتِ این مُرده دندان نخواهد سائید؟! به راستی اگر غنچه‌ی رخداد، رنگِ رعشه از سیمایِ فرزندِ هراس برشوید» «مقعد خورشیدی‌اش بر باسنِ کدامین بوم جیغ خواهد کشید؟!

گرچه سفلیسی کشنده و مرگبار، شریان همه‌ی این پرسش‌های سَمی را می‌جود تا از دلِ رخداد در پهنه‌ی خودآگاهی، روسپی دیگری بر کابینه‌ی نامرئیِ پتیارگان ژوپیتز بیفزاید؛ اما اگر بویِ زهمِ امتناع از پهلویِ پارادوکسیکالِ این پرسش‌های خزانده در جان بلند است و خونِ آلترناتیو را در تشَتِ تعمیدِ آن وزغ آروغ نمی‌زند؟! همه از آن روست که دال‌های فاهمه‌ی بشری، دیربست تنها و تنها با مطایبه‌ی پرگار اعظم بر گردِیِ دهان خویش رسم خمیازه را سجده برده‌اند تا سر بی‌سامانِ تاریخ مگر دوباره در تئاتری پوچ‌تر بر مقتل دال‌های فالیکِ خویش کژ و کوژ و آشفته گردد و سوزنِ پرگار بر اقتصاد استعلاهای کانتی از روح، جهان و خدایان، دوباره پوزه مالد تا زنجیره‌ی دلالتِ گرما در طوافِ رمزگان‌های استبدادی دال‌ها، دوباره سر بر زانویِ عریانی و رعشه‌ی ناگزیرش خماند! رخداد اولین پيله که می‌درد؛ فرارویِ از زنجیره‌ی دلالت‌گریِ ژوپیتزیزم است که چون کرکس بر جگرگاهِ پرومته منقار می‌کوبد؛ چیزی در تهیِ این جمجمه می‌پلکد که فراسویِ ژرفناهیِ تنانه است و در شکم هزارتویی از دال‌های نو خود را باز نمایانده و بر مقعد صفر تعریف می‌نشانند که به علیت‌های جسمانی فروکاست ناپذیر است! همه‌ی رمزگان‌های حاکم دنبه‌ی جسم را به بشقابِ کدها می‌ریزند تا در اقتصاد دلالتی، هویت منگوله‌دارش پای از این دایره بیرون نهد تا باشد و شولایِ بهمین



تفاوت و تحمل؛ تا کجا باید رفت؟

ژوبین رها

اصل صحبت در این مقاله نکته دیگریست؛ واکنش غیر ارادی اولیه، هر چه که باشد، تهی از ورود عقلانیت است؛ بحث اینجاست که چرا گاهی در ادامه برخورد یا یک پدیده یا عقیده متفاوت، هر چه که باشد، بر دنباله‌روی از همان واکنش غیر ارادی ابتدایی مان اصرار می‌ورزیم؟ و اینکه چگونه می‌توان چنین واکنشی را به واکنشی ناشی از تحلیلی عقلانی تبدیل کرد؟

بنظر می‌رسد پیش فرض‌های ذهن انسان در مراحل ابتدایی، بیشتر از آنکه از سنجش هر پدیده‌ای با معیار عقل و علم و منطق بوجود آمده باشد، از آن‌چیزی شکل گرفته که در ابتدا با آن مواجه گشته و یا بیشتر با آن در تماس بوده و چنین امری باعث شده تا آن واکنش غیر ارادی ابتدایی در بیشتر موارد بر منطق استوار نباشد. مثال‌هایی در تاریخ بشریت چون مواجه او با انسان‌های سیاه‌پوست و یا چپ‌دست همراه با اعمال خشونت، مجازات و برده‌داری، نمونه بارزی از این واکنش‌ها هستند که متأسفانه مدتی در طول تاریخ هم ادامه یافتند. اما واکنش‌های بعدی در مقابل پدیده‌ها و یا عقاید متفاوت را نمی‌توان غیر ارادی توصیف کرد، صحبت اینجاست که چرا باید واکنش‌های بعدی ما در مقابل پدیده‌ها و عقاید متفاوت ادامه آن واکنش غیر ارادی باشد که عقل در آن نقشی ندارد؟ امروز همجنسگرایی نیز بعنوان پدیده‌ای متفاوت دچار ادامه همان واکنش‌های غیر ارادی ابتدایی از سوی جامعه است؛ در حالیکه قاعدتا با تاکید علم روانشناسی بر غیر ارادی بودن تغییر گرایش جنسی و غیر قابل درمان بودن همجنسگرایی، واکنش‌هایی نظیر مجازات‌های مختلف برای این عمل و یا نگرش منفی به این افراد، که ناشی از همان ذات بشر در مواجهه با پدیده‌های متفاوت است، چندان منطقی بنظر نمی‌رسد؛ حال حقوق دیگری چون برابری ازدواج و یا حق حضانت فرزند مسائل اجتماعی دیگریست. اما متأسفانه در سطح جامعه ما، نگرش شدیداً منفی، در سطح دوستان، تخریب شخصیت و

شاید یکی از جالب‌ترین چیزها در ذات بشر تفاوت‌های فراوانی باشد که در همه عناصر دنیا به چشم می‌خورد، اما در عین حال برای اعصار طولانی و حتی در همین عصر حاضر تبدیل به چالش بزرگی برای بشریت شده تا آنجا که گاهی بنظر میرسد پاسخی ذاتی در نهاد بشر برای مقابله وجود ندارد؛ اما یقیناً تحمل پاسخ ذاتی و حلقه فراموش شده، یا به فراموشی رانده شده این تقابل همیشگیست، تحملی که در ذات بشر موجود است اما مانند تمام استعدادهای ذاتی بشر نیاز به پرورش دارد تا به موقع مورد استفاده قرار بگیرد. در اینجا بنا نیست که با دیدی فلسفی به این موضوع پرداخته شود و یا شعارگونه تکیه بر مسند معلم زده شود؛ نگارنده نیک آگاه است که بحث در این باره بسیار تکراریست و شاید کمی شعاری بنظر برسد، اما حقیقتاً نمی‌داند سر کار در کجاست که گرچه همه ما تک‌تک جملات این بحث را از برمی‌خوانیم، اما در پای عمل فراموش می‌کنیم. بهر حال نوشتن از آنچه تکراریست کاریست بسیار دشوار و نگارنده همه اینها را می‌داند اما باز هم می‌نویسد، باشد که تلنگری باشد.

تفاوت از آن دسته پدیده‌های ملموسیست که نیاز به تعریف ندارد، همه ما بنوعی، هر روز، هر لحظه، هر کجا هستیم و به هر چه که بنگریم تفاوت را احساس می‌کنیم. بنظر می‌رسد واکنش غیر ارادی انسان در مواجهه با تفاوت، تا پیش از آنکه عقل فرصت تحلیل داشته باشد، به مقابله برخاستن با آن عنصریست که در پیش فرض‌های ذهنی‌مان به گونه دیگری ثبت شده است. حال اینکه این پیش فرض‌ها از کجا آمده و آیا درست است یا غلط در این واکنش غیر ارادی ابتدایی که عقل نقشی در بروز آن بازی نمی‌کند اصلاً درجه‌ای از اهمیت ندارد. اینکه انسان چرا بدینگونه واکنش‌های اولیه بروز می‌دهد، در حالیکه بیشتر از هر پدیده‌ی دیگری در طول عمرش با تفاوت روبرو شده، همان نکته مبهم و جالبیست که در ابتدا اشاره کردم. شاید علم برای این عمل پاسخی داشته باشد اما به هر حال

می‌شود قانع نشد اما به متفاوت حق زندگی داد، حق زندگی در کنار هم، می‌شود قانع نشد اما با متفاوت دوست باقی ماند، می‌شود قانع نشد اما به نظر متفاوت احترام گذاشت؛ و گاهی هم باید قانع شد. احترام هم این نیست که پیاپی در صحبت‌های مان بیان شود، اما به معتقدان به نظر یا پدیده متفاوت بصورت کلی و نه بطور اخص با اشاره به مخاطب، توهین نمود. به نظر نگارنده آنچه که باعث می‌شود تا واکنش‌های غیرارادی غالباً تند اولیه بر رفتارهای ما در مواجهه به متفاوت غالب شود، آستانه تحملی‌ست که بسیار پایین است. گرچه سکوت در مقابل متفاوت هم از آن طرف بوم افتادن است، اما راه درست کنار آمدن با پدیده‌ها و عقاید متفاوت، جنجال و درگیری و خشونت و تندی هم نیست. باید پیام‌وزیم که در عین پابندی به نظر خودمان چگونه در کنار مخالف همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. در درجه اول مهم این است که حقوق متفاوت را به رسمیت بشناسیم، سپس از دیدگاه منطق، نظر خود و مخالف را در کفه ترازو قرار دهیم. متأسفانه مشکل در همان قسمت اول است، که گاه حتی در بحث‌های کوچک درونی، چون جامعه اقلیت‌های جنسی، حقوق یکدیگر را به رسمیت نمی‌شناسیم، تفاوت‌هایمان را غلط می‌پنداریم و اصرار داریم همه را با خود هم نظر کنیم.



به عنوان نتیجه‌گیری باید بگوییم که چه بپذیریم و چه نپذیریم، تفاوت جزئی جداناپذیر از ذات این دنیا و تمام عناصرش می‌باشد و نمی‌توان هر آنچه که با پیش فرض‌های ذهنی ما، فارغ از اینکه معلول چه علتی‌ست، متفاوت باشد، لزوماً بد و اشتباه پنداشت. بر واکنش‌های غیرارادی خود کنترل داشته باشیم، از واکنش‌های احساسی حذر کنیم تا به خودمان قدرت بروز واکنشی حاصل تحلیلی عقلانی و منطبق بر منطق را بدهیم. آنچه که می‌تواند ما را در رسیدن به این نقطه کمک کند، بالا بردن آستانه تحمل و تغییر نگاه به تحمل است، تحمل را شکست تعبیر نکنیم، منطق را بپذیریم، تفاوت‌ها درک کنیم، در کنار تفاوت‌ها و متفاوت‌ها به دوستی زندگی کنیم و حقوق آنها را به رسمیت بشناسیم. بپذیریم تفاوت‌ها در عقیده و رفتار و گرایش بسیار است، بپذیریم همه را نباید نسخه‌ی دوم خودمان کنیم، تفاوت‌ها را درک کنیم و در کنار هم با احترام زندگی کنیم.

تحقیر و تمسخر و در سطح خانواده طرد کردن و نگاه تحقیرآمیز، جدا از واکنش‌های خشونت‌آمیزی که از سوی هر سه دسته به اضافه دولت صورت می‌گیرد، غالب واکنش‌هایی هستند که اکثراً ناشی از این مساله است که نحوه برخورد با متفاوت را تنها در اصرار غالباً غیرمنطقی بر ادامه همان واکنش غیرارادی ابتدایی می‌بینیم که میتواند برگرفته از عقاید ایدئولوژیک ما، چه منطقی و چه غیرمنطقی، چه به عنوان فردی دینی و چه غیر دینی باشد.

موضوع دیگر نحوه واکنش ما به عقاید متفاوت افراد دیگر است، نگارنده این بحث را در درون جامعه اقلیت جنسی ایرانی نیز وارد می‌داند. در اینکه جامعه امروز ما درگیر بحران‌های اجتماعی متفاوتی‌ست و این بحران‌ها بر رفتارهای فردی هر فرد از این جامعه تاثیر منفی دارد شکی نیست، اما گاه می‌توان تغییر را از خود آغاز کرد. واکنش‌هایی که امروز در مقابل عقاید و رفتارهای متفاوت از آنها می‌خودمان می‌بینیم را نمی‌توان آنچنان عقلانی و بر مبنای منطق توصیف کرد و بیشتر ادامه همان واکنش‌های غیرارادی ابتدایی‌ست. متأسفانه بیشتر از اینکه راه کنار آمدن با تفاوت‌های یکدیگر را آموخته باشیم، راه‌هایی چون پاک کردن یا فراموش کردن صورت مساله، واکنش‌های حذفی و حتی گاه رفتارهای خشونت‌آمیز را بکار می‌بریم. بیشتر از اینکه بحث‌ها در سطح جامعه به نتیجه منتهی شود، خیلی سریع به جدل، تخریب شخصیتی، پاک کردن صورت مساله با فرستادن صلوات و یا فراموشی مساله با روبوسی و خوش و بش و گاه به رفتارهای تند و حتی خشونت‌آمیز ختم می‌شود. چنین امری متأسفانه در جامعه اقلیت جنسی‌مان هم بعنوان جزئی از همان جامعه بزرگ‌تر دیده می‌شود.

آنچه که در میان این واکنش‌ها گم شده و زندگی اجتماعی و حتی گاه فردی را بر ما دشوار و گاه غیرممکن ساخته، واژه‌ای ساده در بیان و دشوار در عمل، یعنی همان «تحمل» است. درک تفاوت‌ها با تحمل حاصل می‌شود. شاید اگر می‌دانستیم که تحمل به چه صورت‌هایی می‌تواند بروز یابد، دشواری‌اش در عمل کاسته می‌شد. یقیناً در بروز واکنش به پدیده‌هایی چون همجنسگرایی در سطح جامعه و بخصوص خانواده که موضوع بسیار حساس برای جامعه ماست، عوامل دیگری غیر از کمبود تحمل هم نقش‌های بسیار زیادی بازی می‌کنند، اما در اینجا جای پرداختن به آنها نیست. اینجا صحبت بر این است که در مقابل هر پدیده متفاوتی، می‌توان بر واکنش‌های غیرارادی غالباً غیرمنطقی ابتدایی غلبه کرد، معیار عقل و علم و منطق را لحاظ کرد، تفاوت‌ها را درک کرد، شناخت، متفاوت بود و در عین حال در کنار هم زندگی کرد. تحمل این نیست که حتماً خود را تسلیم پدیده یا عقیده متفاوت کنیم، می‌توان نظر خود را داشت، بر نظر خود پایبند هم بود، اما به متفاوت هم حق ابراز عقیده و ابراز وجود داد و مهم‌تر اینکه به متفاوت هم حق حیات داد. می‌شود قانع نشد و بحث را به جدل تبدیل نکرد، می‌شود قانع نشد اما خشونت بکار نبرد، می‌شود قانع نشد اما متفاوت را تخریب شخصیتی نکرد، می‌توان قانع نشد اما بیان کرد که نیاز به مطالعه بیشتر دارد، می‌توان قانع نشد ولی جدل را با صلوات ماست‌مالی نکرد،



ساندرا ایم، لورنس کولبرگ و نانسی چادورو: نگاه جامعه‌شناسانه به جنسیتی شدن دختران و پسران

❖ دومی

ساختن یا مستعد کردن زنان و مردان برای نشان دادن واکنش متفاوت خارج از رحم مادر، آزمایش شده است و نیز پژوهش درمورد تفاوت‌های هورمونی جنسیتی پس از تولد و سازمان مغز، تحت تاثیر یک عقیده‌ی اپی ژنتیک انجام می‌شود.

یک رشته‌ی نسبتاً جدید، روان‌شناسی تکاملی، بین روان‌شناسی و توارث ژنتیکی ارتباطی برقرار کرده و ممکن است معلوماتی در مورد تفاوت‌های جنسی به دست دهد. روان‌شناسان تکاملی بر این باورند که «مردان و زنان در تمام حوزه‌هایی که جنس‌ها با مشکلات سازگاری روبه‌رو شده‌اند، همانند یا شبیه خواهند بود». از این منظر، تفاوت‌های جنسی از تفاوت در مشکلات سازگاری که هر جنس در دوره تکامل با آن مواجه می‌گردد، سرچشمه می‌گیرند. روان‌شناسان تکاملی آنچه را که به مثابه یک «دوگانگی کاذب مابین زیست‌شناسی و محیط» می‌دانند، رد کرده و در عوض اظهار می‌دارند که انسان‌ها از طریق تلاش در نشان دادن واکنش موثر به اطراف خود، رشد می‌کنند.

روان‌شناسان تکاملی هم به نوبه‌ی خود مورد انتقاد واقع شده‌اند. بسیاری از زیست‌شناسان تکاملی، همانند سایرین در علوم طبیعی، روان‌شناسان تکاملی را به دلیل نادیده گرفتن تنوع فوق‌العاده و انعطاف‌پذیری در جوامع انسانی و حیوانی مورد انتقاد قرار داده‌اند. یادگیری و تجربه، عوامل مهمی در رفتار انسانی و حیوانی بوده و این دو نیز، از سوی روان‌شناسان تکاملی کم‌اهمیت شمرده شده‌اند. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان می‌گویند که تفاوت‌های جنسی که روان‌شناسان تکاملی سعی در توصیف آنها دارند را به سادگی می‌توان با فرایندهای اجتماعی توضیح داد. احتمالاً این مباحثات با تاکید بر مشکلات جداسازی تاثیرات ژنتیک از سایر نیروهای شکل‌دهنده‌ی زندگی اجتماعی انسان ادامه خواهند داشت.

تاثیر عوامل زیست‌شناختی و ژنتیکی بر تفاوت‌های جنسیتی

این موضوع که زیست‌شناسی و ژنتیک بر رفتار مردان و زنان تاثیرگذار است، موضوع مباحثات داغی است؛ گرچه پژوهشگران با برخی نکات آن مخالف‌اند، با این حال بسیاری می‌پذیرند که پاره‌ای تفاوت‌های جنسی، ممکن است در اثر عوامل زیست‌شناختی و ژنتیکی به وجود آیند.

با این وصف، اکثر جامعه‌شناسان (و حتا سایر دانشمندانی که در مورد تفاوت‌های جنسی مطالعه می‌کنند) اصرار دارند که تاثیر عوامل زیست‌شناختی یا ژنتیکی، به محیط یا فرهنگی که در آن فرد رشد یافته، وابسته است؛ به عبارت دیگر، پذیرفتن احتمال تاثیر عوامل زیست‌شناختی یا ژنتیکی بر شخصیت یا رفتار انسانی، موید این مفهوم نیست که شخصیت و رفتار مرد را می‌توان به این عوامل تقلیل داد. شناخت چگونگی شکل‌گیری شخصیت و رفتار، تحت تاثیر زیست‌شناسی، ژنتیک و فرهنگ، به جای مطالعه‌ی تک‌تک این عوامل، بهترین راه کشف این موضوعات است.

پژوهش‌ها برای تشخیص عوامل احتمالی زیست‌شناختی و ژنتیکی در رفتار مردان و زنان مطمئناً ادامه دارد و ما هر روز چیزهای بیش‌تر و بیش‌تری درباره‌ی ژنتیک و تکامل انسان یاد می‌گیریم.

توجه به چگونگی شکل‌گیری دقیق تفاوت‌های جنسی، بر دو زمینه‌ی «اپی ژنتیک»^۱ و تکاملی متمرکز می‌شود. پژوهش اپی ژنتیک در تفاوت‌های جنسی بر این نظر استوار است که «ژن‌ها و محیط، در همه‌ی اوقات همراه با یک‌دیگر عمل کرده، ساختار و عملکرد سلول‌های مغز و رفتار ارگانیسم را تعیین می‌کنند». در بررسی‌های این دیدگاه، هورمون‌های جنسی پیش از تولد و نقش آنها در آماده

۱. Epigenetic، «ورا ژن‌شناسی»، دگرگونی‌های وراثتی در رخ‌مایه‌ی (Phenotype) یاخته که علت پیدایش آنها چیزی غیر از دگرگونی‌های پدید آمده در DNA است، را بررسی می‌کند.

طریق تقویت مثبت یا منفی کودکان، برای پرداختن به رفتار شایسته یا ناشایسته جنسیتی، فراگرفته می‌شوند. این دیدگاه همچنین قبول دارد که یادگیری از طریق مشاهده و نمونه‌سازی صورت می‌گیرد. بر اساس نظریه‌های یادگیری اجتماعی، تقویت، چه به صورت مستقیم به شکل تشویق‌ها و تنبیه‌ها، و چه به طور غیرمستقیم از طریق مشاهده، ابزار اولیه‌ای است که کودکان به واسطه‌ی آن، رفتارهای شایسته‌ی جنسیتی را دریافت می‌دارند. برخوردهای متفاوت والدین و سایر عوامل اجتماعی با کودکان دختر و پسر، موجب تفاوت‌های جنسیتی در رفتار آنها می‌شود. توجه به این نکته حائز اهمیت است که لازم نیست واکنش‌های والدین به فرزندانشان تعمدی و آگاهانه باشد تا پیامدهایی به دنبال داشته باشد؛ در واقع، کنش‌های والدین بدون توجه به نیت و آگاهی می‌تواند تقویت کننده باشد.

ساز و کارهای یادگیری اجتماعی را می‌توان به سادگی توصیف کرد. واکنش‌های پدر یا مادر به پسر بچه‌ی سه ساله‌ای که بر زمین می‌افتد و شروع به گریه می‌کند را مجسم کنید؛ ممکن است این پسر بچه را فوراً بلند کرده و او را دلداری دهند، ممکن است فقط به او بگویند «پسر بزرگی باش و گریه نکن»، یا شاید اصلاً به او اعتنا نکنند. نظریه‌ی یادگیری اجتماعی اظهار می‌دارد که واکنش‌های آتی کودک به موقعیت‌های مشابه، تحت تاثیر این است که کدام واکنش در مورد او انجام شود. کودکی که او را بلند کرده و دلداری می‌دهند، ممکن است احساس درد و ناراحتی را از طریق گریه ابراز کند، در همان حال، پسرانی که مورد سرزنش یا بی‌اعتنایی واقع شده‌اند، به تدریج یاد می‌گیرند که گریه و سایر حالات عاطفی را نباید در چنین موقعیت‌هایی بروز داد. چنانچه والدین پسر اراده کنند که به یک شیوه واکنش نشان دهند و والدین دختر به شیوه‌ی دیگری، نظریه‌پردازان یادگیری اجتماعی خواهند گفت که یک رفتار تیپ جنسیتی واقع شده است. پس رفتار تیپ جنسیتی، رفتاری است که بر اساس زن یا مرد بودن شخصی که به این رفتار می‌پردازد، واکنش‌های گوناگونی برمی‌انگیزد. آیا برخی از دیگر رفتارهای تیپ جنسیتی را می‌شناسید؟ اگرچه تقویت ممکن است یکی از راه کارهایی باشد که به واسطه‌ی آن نقش‌های جنسیتی فراگرفته می‌شوند، این نظریه، این فرآیند را کاملاً توجیه نمی‌کند. به طور کلی تحقیق نشان می‌دهد که کودکان در جامعه‌پذیری خود بیش‌تر از آنچه که نظریه‌پردازان یادگیری قبول دارند، شرکت فعال دارند. بِم^۲ درمورد نظریه‌ی یادگیری اجتماعی اشاره می‌کند که «این نقش منفعل کودک با مشاهدات کلی که در آنها کودکان، اغلب نسخه خود را از قوانین جنسیتی اجتماعی ساخته و تقویت می‌کنند، هم‌خوانی ندارد». برای ساده کردن چیزی، می‌توان گفت که نظریه یادگیری اجتماعی، کودکان (و سایر افرادی که باید جامعه‌پذیر شوند) را مانند خمیری می‌بیند که توسط محیط خود شکل داده می‌شوند، این رهیافت، چشم انداز فرآیند جامعه‌پذیری را «از بیرون» منعکس می‌کند. از سویی دیدگاه شناخت‌نگر، چشم‌انداز متفاوتی به جامعه‌پذیری جنسیتی ارائه می‌کند.

تمامی پژوهشگران فردگرا، آنهایی که دیدگاه‌های اپی ژنتیک و یا تکاملی دارند، بین جنس زیست‌شناختی، شخصیت و رفتار ارتباطی بی‌واسطه برقرار می‌کنند. در نتیجه، شگفت‌آور نیست که این پژوهشگران به دلیل دارا بودن مفهوم ساده‌انگارانه و سطحی تاثیرات اجتماعی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. تاثیرات اجتماعی در دیدگاه‌های سایر پژوهشگران خیلی بیش‌تر مدنظر قرار می‌گیرد، با این حال، این گروه بین جنس و جنسیت پیوند نامنسجم‌تری از رویکرد اپی ژنتیک یا روان‌شناختی تکاملی مشاهده می‌کنند. مقوله جنسی برای این گروه آخر، فرآیندهای ویژه‌ی جنسیتی جامعه‌پذیری را آغاز می‌کند. فرآیند جامعه‌پذیری، «ماده‌ی خام» جنس زیست‌شناختی را به شخصیت‌ها و رفتارهای افتراق یافته‌ی جنسیتی تبدیل می‌کند.

جامعه‌پذیری جنسیتی

فرآیندی که مردم به واسطه‌ی آن یاد می‌گیرند که چگونگی زن یا مرد باشند چیست؟ پیام جامعه در مورد رفتار شایسته برای زنان و مردان چگونه به اعضای آن انتقال می‌یابد؟ مهم‌تر از همه، آیا می‌شود پرسید که چگونگی اعضای یک جامعه از جنسیت به عنوان پایه‌ای برای سازماندهی و درک اطلاعات استفاده می‌کنند.

پاسخ به این پرسش‌ها از طریق نظریه‌های گوناگون جامعه‌پذیری جنسیتی ممکن می‌شود. جامعه‌پذیری به فرآیندی اطلاق می‌شود که افراد از طریق آن، صفات و ویژگی‌های جنسیتی شده را گرفته و خود را درک می‌کنند؛ به علاوه، مردم از طریق جامعه‌پذیری یاد می‌گیرند که جامعه آنها از مردان یا زنان چه انتظاراتی دارد؛ حتی اگر این انتظارات، کاملاً تشخیص داده نشوند، مردم درمی‌یابند که تا اندازه‌ای در قبال آنها پاسخگو خواهند بود؛ یعنی تا حدودی در اینکه اساساً «به نحو شایسته‌ای» مرد یا زن هستند، آزموده خواهند شد.

جامعه‌پذیری جنسیتی فرآیندی دوطرفه است؛ در یک طرف فردی که باید جامعه‌پذیر شود، مانند نوزادی که از طریق کنش‌های متقابل با والدین و مربیان با جهان اجتماعی مواجه می‌شود، قرار دارد. از طریق این رو در رویی‌ها، کودکان نه تنها سایر مردمان و جهان بیرونی را تجربه می‌کنند، بلکه درمورد خود نیز آگاه می‌شوند. این حقیقت که اطلاعات درمورد جنسیت از نظر درک و واکنش متقابل با یک نوزاد اینچنین اساسی است، دقیقاً نشان می‌دهد که جنسیت تا چه حدی با فرآیند انسان شدن و رشد عجین است. در طرف دیگر فرآیند جامعه‌پذیری، عوامل جامعه‌پذیری (افراد، گروه‌ها و سازمان‌هایی که اطلاعات فرهنگی را منتقل می‌کنند) قرار دارند. شاید والدین، از این رو که قدرتمندترین اشخاص در زندگی کودکان هستند، مهم‌ترین عوامل جامعه‌پذیری به شمار می‌روند. سه نظریه عمده‌ی جامعه‌پذیری موجودند. دو نظریه‌ی یادگیری اجتماعی و رشد‌شناختی، نظریه‌های عمومی یادگیری هستند که در یادگیری امور مربوط به جنسیت هم کاربرد دارند، در حالی که سومین دیدگاه، نظریه‌ی هویت، خاص فراگیری هویت جنسی است.

یادگیری اجتماعی

نظریه‌ی یادگیری اجتماعی بیان می‌دارد که نقش‌های جنسیتی از

رهیافت شناخت‌نگر

مرد بودن یا زن بودن چگونه در شناخت مردم از خود به عنوان مذکر یا مونث ابراز می‌شود؟

رهیافت‌های روان‌شناختی شناخت‌نگر، این پرسش را اینگونه پاسخ می‌دهد که مردم چگونه معناهای جنسیتی را از دنیای بیرونی، درونی کرده و سپس آنها را برای ساخت هویتی مطابق با خودشان به کار می‌برند، از این‌رو، این رویافت به بررسی پیوندهای بین عضویت در مقوله جنسی و معانی که مردم به آن عضویت می‌پیوندند، می‌پردازد. انتظار می‌رود که این معانی به نوبه‌ی خود، رفتار فردی را هدایت کرده و به شرح و بسط آن کمک کند.

نظریه‌ی شناخت‌نگر که بیش‌تر از همه به دو روان‌شناس به نام‌های لورنس کولبرگ^۳ (۱۹۹۶) و ساندرا بِم (۱۹۸۳-۹۳) مربوط می‌شود، بسیار بیش‌تر از طرفداران نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، کودکان را فعال در نظر می‌گیرد. نظریه‌پردازان شناخت‌نگر به جای تمرکز بر نقش محیط در شکل‌دهی رفتار کودکان، حول محور شیوه‌هایی می‌گردند که کودکان از آن طریق، فعالانه در جستجوی درک خویشتن و دنیای خود هستند. با این اوصاف، این رویافت، نگاه به جامعه‌پذیری را «از درون» یعنی از منظر کودک و فرآیند تفکر وی در نظر می‌گیرد. نظریه شناخت‌نگر کولبرگ بر پایه‌ی این ادعا که یادگیری جنسیتی را می‌توان با بهره‌گیری از اصول رشدشناختی شرح و بسط داد، بینا شده است. در این دیدگاه، یادگیری جنسیت، به عنوان بخشی از فرآیند همگانی‌تر روان‌شناختی بلوغ معرفتی تحقق می‌یابد. طبق این دیدگاه، زمانی که کودکان به خود برچسب زن یا مرد می‌زنند، و آن را در همه‌ی اوقات و وضعیت‌ها ثابت می‌پندارند، به کنکاش رفتارهای شایسته‌ی جنسیتی ترغیب می‌شوند. به علاوه، کودکان بیش‌ترین ارزش را برای این رفتارها قایل می‌شوند و آنها را بیش‌تر از رفتارهای جنسیتی ناشایست، قاطع و مستحکم تجربه می‌کنند. با گذر زمان، توانایی‌های کودکان در تفسیر نشانه‌های جنسیتی، پشرفته‌تر و قابل انعطاف‌تر می‌شود. الگویی که نظریه‌پردازان رشدشناختی نشان می‌دهند به طور تعمیم‌یافته‌تری در راستای رشد عقلانی است.

در حالی که اشخاصی با مولفه‌های این رویافت موافق‌اند، سایرین در مورد ادعای آن که یادگیری جنسیتی، تنها پس از این که کودکان به خود برچسب زن یا مرد زدند صورت می‌گیرد، تردید دارند. به علاوه، بِم عقیده دارد که کولبرگ در شرح چرایی و چگونگی استفاده‌ی کودکان از جنسیت، به‌جای برخی ویژگی‌های دیگر، به عنوان یک اصل سازمان‌دهنده‌ی معرفتی، به اندازه‌ی کافی موفق نبوده است. این مسایل منجر به نوع دیگری از دیدگاه معرفتی (شناختی)، موسوم به نظریه چارچوب کلی جنسیتی بِم شده است.

از نظر بِم در فرهنگ‌هایی مانند جامعه‌ی آمریکایی که تمایزات جنسی قویا تقویت می‌شود، کودکان می‌آموزند که از جنسیت برای معنا بخشیدن به تجربه‌ی خود و پردازش اطلاعات جدید استفاده کنند. از طریق این فرآیند، مردم صفات و شخصیت‌هایی کسب می‌کنند که با ادراک آنها درمورد خودشان به عنوان مرد یا زن، همخوانی دارد. آنها

چارچوب‌های کلی جنسیتی را که در حکم ساختارهای شناختی است، به وجود می‌آورند تا مردم را در جذب و سازماندهی بینش، یاری دهند. از دید بِم «شخصیت جنسیتی شده، چیزی فراتر از مجموعه صفات مردانه یا زنانه است و همچنین راهی برای نگریستن به واقعیتی است که آن صفات را در خلال یک عمر بر ساخت خود، تولید و بازتولید می‌کند». از این نظر، جهان بزرگ‌تر اجتماعی «ماده‌ی خامی» تدارک می‌بیند که از آن، هویت‌های جنسی ساخته می‌شوند و این هویت‌ها هم به نوبه‌ی خود، سمت و سوی ادراک و کنش را مشخص می‌سازند. دو جنبه‌ی دیگر چارچوب کلی جنسیتی بِم شایان ذکر است. اولی، استدلال بِم که چارچوب کلی جنسیتی را که در اواخر قرن بیستم جامعه‌ی آمریکا بر قطبی شدن جنسیت تاکید دارد و باور به این که آنچه برای زنان پذیرفتنی و شایسته است، برای مردان قابل قبول یا شایسته نیست (و برعکس) و این که دوری کردن از استانداردهای صلاحیت زنانگی و مردانگی غیرطبیعی و یا غیراخلاقی است، از نظر او، این تصورات، بخشی از چارچوب کلی جنسیتی درونی شده‌ی کودکان می‌شود؛ به صورتی که به تفکر در مورد جنسیت دیگر به مثابه «جنس مخالف» سوق داده می‌شود.

ویژگی دیگر چارچوب کلی جنسیتی در جامعه‌ی آمریکا، از دید بِم این است که آن جامعه مردمحور است. مردمحوری به باوری اشاره دارد که مردان و مردانگی برتر از زنان و زنانگی هستند، و مردان و مردانگی استاندارد یا حد مطلوب است. کودکان نه تنها چارچوب کلی جنسیتی را که مردان و زنان را ذاتا متفاوت تعریف می‌کند، درونی می‌سازند، بلکه ملکه‌ی ذهن خود می‌سازند. مثلا کودکان ممکن است یاد بگیرند که عروسک‌ها را به دختران و کامیون‌ها را به پسران ربط دهند؛ اما همچنین یاد می‌گیرند پسرانی را که با عروسک بازی می‌کنند باید مسخره کرد؛ در حالی که دخترانی که با کامیون بازی می‌کنند، باید تحسین کرد. از نظر بِم، مردمحوری هم به مردان و هم به زنان لطمه می‌زند. وی در مورد تاثیر آن بر مردان، می‌گوید: «مردمحوری کاملا تمام افکار، احساسات و رفتارهایی را که از نظر فرهنگی زنانه به شمار می‌آید، کوچک می‌کند به گونه‌ای که عبور از مرز جنسیتی، برای مردان معنای منفی‌تری از زنان دارد که به نوبه‌ی خود، بدین معناست که مردانی که از مرزهای جنسیتی عبور می‌کنند، به نسبت زنان از نظر فرهنگی بسیار حقیرتر به شمار می‌آیند». در عین حال، مردمحوری، چنان تعریف دست‌نیافتنی از آنچه که یک مرد واقعی باید باشد، به دست می‌دهد که فقط مردان انگشت‌شماری می‌توانند حتا مواجهه با آن را آغاز کنند.

نتیجه‌ی پژوهش بِم این است که کودکان از چارچوب‌های کلی جنسیتی استفاده می‌کنند زیرا این مقوله‌ها به معناسازی دنیای اجتماعی کمک می‌کند. بسط دادن این منطق، ما را به این پیش‌بینی هدایت می‌کند که کودکان بیش‌تر از دیگران مایل خواهند بود که در برخی مقوله‌های اجتماعی حضور یابند، و این که این تفاوت‌ها، به ثمربخش بودن مقوله در تمیز بین انواع متفاوت مردم ربط خواهد داشت. تحقیق هیرشفلد^۴ (۱۹۹۶) در مورد آگاهی کودکان پیش‌دبستانی

موثرترین شرح نظریه‌ی روان‌کاوانه در بین جامعه‌شناسان جنسیت، توسط نانسی چادورو^۶ در نسخه‌ی کلاسیک‌اش بازتولید مادری مطرح و در نوشته‌های بعدی او اصلاح شده است. دیدگاه چادورو بر چگونگی معنایابی شخصی زنان و مردان از آنچه که به معنای زن بودن یا مرد بودن است، معطوف شده است. از نظر چادورو، هویت جنسیتی، در اوایل دوران خردسالی که کودکان به والد یا بزرگسال همجنس خود وابستگی‌های عاطفی پیدا می‌کنند، نصج می‌گیرد.

در فرهنگ‌هایی مانند ایالات متحده‌ی آمریکا که زنان مسئولیت اصلی مراقبت از نوزاد را بر عهده دارند، در کودکان از هر دو جنس معمولاً اولین وابستگی عاطفی به مادران‌شان (یعنی یک زن) شکل می‌گیرد. این تعلق خاطر به دلیل اتکای بیش از حد نوزادان به مادر برای برآورده شدن تمام نیازهایشان، اهمیت دارد. از دید نظریه‌پردازان روان‌کاوی، روابط نوزادان با مادران از نظر عاطفی چشم‌گیر و عمیقاً معنادار است، احساساتی که ممکن است در ناخودآگاه کودک جای گیرد.

بر خلاف این پیوندها، جدایی از مادر باید سرانجام صورت گیرد و این جدایی، گام سرنوشت‌سازی در زندگی کودک است. با شکل‌گیری مرزهای اگو^۷ (خویشتن)^۸؛ معنای جدایی بین من^۹ و غیرمن^۹ در مورد خود و دیگران به عنوان موجوداتی جداگانه که بر اطرافیان‌شان تأثیر می‌گذارند، آگاه می‌شوند. در سرتاسر تشکیل مرزهای اگو، دومین موضوع مربوط به رشد؛ یعنی تشکیل هویت جنسیتی هم وجود دارد. هویت جنسیتی به پنداشت مردم از خود به عنوان مرد یا زن، اشاره دارد. در اصطلاح روان‌شناختی «این معنا، یک معنای بنیادی هستی‌شناسی (وجودی) از مرد بودن یا زن بودن، پذیرش جنسیت فرد به عنوان برساخته‌ی اجتماعی-روان‌شناختی است که با پذیرش جنس زیست‌شناختی‌اش هم‌راستاست».

نوزادان نه تنها باید معنی خودشان را به عنوان یک هستی جداگانه در جهان کسب کنند، بلکه باید خود را به عنوان مرد یا زن هم بشناسند. از نظر چادورو و سایر نظریه‌پردازان روان‌کاوی، این کسب آگاهی با کمک نوعی دیگر از وابستگی شناسایی با والد یا بزرگسال همجنس خود، میسر می‌شود و شاید حتا متکی به این وابستگی باشد. کودکان از طریق این پیوند، فرصتی برای یادگیری معنای مرد یا زن بودن پیدا می‌کنند. با این اوصاف، هویت، چیزی بیش‌تر از الگوبرداری از یک بزرگسال بوده و بار عاطفی هم برای کودک دارد. از این‌رو، تعیین هویت جنسی به کودکان اطلاعاتی درباره‌ی مرد یا زن بودن می‌دهد و علاقه‌ی آنها را به این جنبه از خودشان برانگیخته و زنده نگه می‌دارد. نظریه‌پردازان روان‌کاوی اعتقاد دارند که هویت جنسی به طور قابل ملاحظه‌ای از نظر مردم مهم بوده و نیروی توانمندی در زندگی بزرگسالان به شمار می‌آید. با این حال عملکرد این فرایندها در مردان و زنان تا اندازه‌ای فرق دارد. از آنجا که کودکان از هر دو جنس، اولین وابستگی را نسبت به مادرشان پیدا می‌کنند، کودکان دختر و پسر در مراحل اولیه رشد با چالش‌های گوناگونی مواجه می‌شوند.

راجع به مقوله‌های اجتماعی با این بحث همخوانی دارد. او دریافت که جنسیت در ادراک کودکان و یادآوری روایت دیداری و کلامی چشمگیر است، اما ارتباط آن، نسبت به سایر مقوله‌های اجتماعی، مانند شغل و نژاد، فرق دارد. کودکان از مقوله‌هایی مانند جنسیت، نه فقط به دلیل ساده دیده شدن‌شان، بلکه به دلیل کنجکاوی در مورد دنیای اجتماعی و مردم از آن استفاده می‌کنند.

به طور خلاصه، دیدگاه‌های شناختی، افرادی چون کولبرگ و بَم، به کودکان به مثابه ملاحظات پر اهمیتی می‌نگرد که خود را اجتماعی می‌سازند. آنها تلویحاً می‌گویند که تمایز جنسیتی برای کودکان بسیار چشمگیر است همان‌گونه که برای بزرگسالان نیز این‌گونه هست، و این که جنسیت برای سازماندهی و پردازش اطلاعات از محیط به کار می‌رود. به علاوه، از نظر بَم، جامعه‌پذیری جنسیتی نه تنها یادگیری آنچه را که از یک زن یا مرد انتظار می‌رود، در برمی‌گیرد، بلکه شامل فرآیند چارچوب کلی جنسیتی هم هست (مثلاً استفاده از چارچوب‌های کلی، پردازش، سازماندهی و تفسیر اطلاعات). همان‌گونه که وی اشاره می‌کند «یک شخصیت جنسیتی شده، هم محصول است و هم فرآیند. این شخصیت هم مجموعه‌ای از صفات مردانه یا زنانه است و هم شیوه‌ای برای تدوین واقعیتی که خود آن صفات را می‌سازد». از آنجایی که کودکان تشویق می‌شوند که اعضای «باصلاحیت» فرهنگ خود باشند، می‌آموزند تا از ابزاری که به واسطه‌ی فرهنگ‌شان جهت تنظیم رفتار و تفسیر جهان پیرامون‌شان، تامین می‌شود (و به آن بها داده می‌شود)، بهره‌مند شوند. هرچند یادگیری اجتماعی و رهیافت‌های شناخت‌نگر در بعضی جنبه‌ها بسیار فرق دارد، نباید به آنها به صورت چشم‌اندازهای منحصر به فرد دو جانبه نگاه کرد. در عوض، همان‌گونه که تاکید شد، نظریه‌ی یادگیری اجتماعی بیش‌تر به شیوه‌های واکنش والدین و سایرین به کودکان توجه می‌کند، در صورتی که محور نظریه‌های شناخت‌نگر، تلاش‌های کودکان برای معناسازی از جهان پیرامون‌شان است. اینها هر دو اهمیت دارند و چنانچه ما به جای این که منحصر روی رفتارهای والدین یا فرزند تمرکز کنیم، به بررسی روابط والد-فرزند بپردازیم، می‌توانیم جامعه‌پذیری را درک کنیم.

نظریه هویت

نظریه‌ی هویت، سومین نظریه‌ی عمده‌ی جامعه‌پذیری، از جهات چشمگیری با دو دیدگاه قبلی فرق دارد. اول این‌که، این نظریه برخلاف رهیافت‌های یادگیری اجتماعی و رشد شناخت‌نگر، آشکارا با جنسیت، هویت جنسیتی و ویژگی‌های جنسی، ارتباط دارد. با این اوصاف، مهم‌تر از آن، این دیدگاه در این که رفتار متناسب جنسیتی از طریق تقویت یا تقلید آموخته می‌شود، با بازتاب ارادی رفتار به شیوه‌ای خاص، تضاد دارد. در عوض، نظریه‌پردازان هویت با الهام از فروید^۵ و پیروان‌اش اصرار دارند که دست کم، برخی جنبه‌های جنسیت، از فرایندهای روان‌شناختی ناخودآگاه ناشی می‌شوند.

از یک منظر انتقادی دیگر به این رهیافت به شیوه‌ی کاذبی، نوع خاصی از مادری و سازمان خانوادگی را تعمیم می‌دهد. بنابراین چند و چون مادری و اینکه ابداع هویت جنسیتی چگونه ممکن است در سایر گروه‌های اجتماعی و اوضاع و احوال دیگر فرق کند، نادیده گرفته می‌شود. برخی، به ویژه فرضیات مطلق چادورو را که هویت جنسیتی سوای سایر هویت‌ها بوده و مستقل از سایر هویت‌های نژادی، قومی یا طبقه‌ی اجتماعی رشد می‌کند، زیر سوال می‌برند. برخی در نهایت اشاره می‌کنند که دیدگاه چادورو کلیشه‌های مبالغه‌آمیزی را درباره‌ی زنان و مردان تقویت می‌کند.

چادورو و پیروانش پاسخ بسیاری از این انتقادات را داده‌اند؛ او گرچه بعضی از محدودیت‌های نقطه‌نظر اولیه‌اش را می‌پذیرد، با این حال، بحث اصلی چادورو مسکوت می‌ماند. او معتقد است که جنسیت یک مولفه‌ی مهم روان‌شناختی دارد که باید به آن توجه کرد. این مولفه به طور عمده از طریق هویت جنسیتی مردم بیان می‌شود. با آن که هویت جنسیتی هر شخص منحصر به فرد است، با این حال، محتوای هویت‌های جنسیتی مرد و زن تصادفی یا اختیاری نیست. تا زمانی که زنان به عنوان اولین مراقبان نوزادان به این کار ادامه دهند، و مردان کمتر در مراقبت‌های اولیه‌ی کودکان شرکت کنند، شکل‌گیری هویت‌های جنسیتی مردان و زنان، تا اندازه‌ای متفاوت خواهد بود. همان‌گونه که چادورو ابراز می‌کند، «احساس هر شخص از جنسیت، هویت جنسیتی یا ذهنیت جنسیتی شده، ترکیب جدانشدنی از معانی است که شخص به طریق عاطفی و یا به واسطه‌ی خیال‌پردازی ناآگاهانه ساخته، که دارای معانی فرهنگی می‌باشد».

نظریه‌پردازان جنسیت مانند بَم بر این باوراند که مردم، مستعد نمایان ساختن مرد یا زن بودن خود، و معنا دادن به عضویت مقوله‌ی جنسی خود هستند. این دیدگاه تاکید شناخت‌نگری دارد؛ زیرا توجه به توانایی‌های مردم برای سازماندهی، گزینش و تفسیر اطلاعات را امر مهمی می‌داند. اگرچه دیدگاه‌های روان‌کاوانه در مورد هویت جنسیتی، هم توانایی‌های مردم را در معنا دادن به جهان پیرامونی منظور می‌کند، نظریه‌پردازان روان‌کاوی به میزان بیش‌تری بر فرآیندهای ناخودآگاهانه و غیربازتابی (غیرارادی) تاکید دارند. در هر صورت، هر دو دیدگاه در این باور که معانی را که مردم به عنوان زنان یا مردان به خود منتسب می‌کنند نقش مهمی در تولید و بازتولید جنسیتی دارند، اشتراک نظر دارند. همه‌ی این نظریه‌ها، هرچند از جهات عمده‌ای با هم فرق دارند، هدفشان، شرح چگونگی کسب رفتارها و باورهای شایسته‌ی جنسیتی توسط زنان و مردان است. از آنجایی که نظریه‌های جامعه‌پذیری بیان می‌کنند که چگونه مردم، جنسیتی می‌شوند، این دیدگاه در مقایسه با نظر آنهایی که جنسیت را یک ویژگی فردی می‌دانند، اهمیت چشمگیری دارد.

پسران مجبورند که هویت‌شان را از مادران به پدران «تغییر دهند» که دردناک و سخت است. این امر حتا در خانواده‌های دو والدی که در آنها، پدر کمتر از مادر با مراقبت از کودکان سر و کار دارد حتا سخت‌تر هم می‌شود. رشد دختران، بازگو کننده‌ی مسئله‌ی متفاوتی است. از آنجایی که دختران همجنس مادران خود هستند، هرگز مجبور به ترک هویت اولیه‌ی خود نمی‌شوند، همچنین حضور مادران در زندگی دختران، در آنها در مورد معنای زن بودن احساس هماهنگی ایجاد می‌کند؛ بیش‌تر از آنچه که احتمالا پسران معنای مرد بودن را از پدران خود دریافت می‌کنند. با این اوصاف، آنچه که احتمال دارد برای دختران دشوار باشد، شکل‌گیری مرزهای اِگو و احساس‌شان از خود به عنوان فردی جدا و مستقل از دیگران است. این شیوه‌های متفاوت تشکیل هویت جنسی، مسئول شخصیت‌های تمایز یافته است و پس‌زمینه‌ای را شکل می‌دهد که رشد بعدی مردان و زنان در تضاد با آن به وقوع می‌پیوندد. از نگاه نظریه‌پردازان روان‌کاوی، نتیجه‌ی نهایی این تفاوت‌ها، این است که مردان و زنان، هویت‌های کاملاً متفاوتی را با اشکال گوناگون «پتانسیل عقلانی» کسب می‌کنند. هویت جنسیتی مرد چیزی است که «سفر» به آن به منزله‌ی «موقعیتی» می‌باشد که معنایش این است که خود «به واسطه‌ی جدایی از دیگران استحکام می‌یابد». این مسئله موید بر این است که پسران و مردان بیش‌تر از دختران و زنان، در جدایی و دوری نسبت به وصل و رابطه، احساس راحتی می‌کنند. برعکس، دختران در تعریف اولیه از خودشان «شالوده‌ای برای همدلی» دارند که پسران فاقد آن هستند. دختران با شالوده‌ی قوی‌تری برای تجربه‌ی نیازها یا احساسات سایرین، همانند خود (یا با تفکر این که کسی نیازها و احساسات دیگران را تجربه می‌کند) شکل می‌گیرند. بنابراین زنان بیش‌تر از مردان در ارتباط با دیگران احساس راحتی کرده و رابطه را به جدایی ترجیح می‌دهند. علاوه بر این، نظریه‌پردازان روان‌کاوی اظهار می‌دارند که هویت جنسیتی در زنان و مردان تأثیرات متفاوتی خواهد داشت. از آنجایی که هویت جنسی زنان از طریق روابط با مادران‌شان رشد می‌کند، بیش‌تر احتمال دارد که زنان یک احساس نسبتاً امن برای خودشان به عنوان زن کسب کنند. هویت جنسیتی برای مردان شاید بیش‌تر درهم و برهم و کمرنگ باشد، که نه تنها مجبورند وابستگی اولیه‌ی خود را ترک کنند، بلکه باید پدری دیرآشنا را هم شناسایی نمایند؛ در نتیجه، در حالی که مردان ممکن است احساس کنند که مجبور به «اثبات» مردانگی به خود و دیگران هستند، زنان باور دارند که آنها به دلیل این که زن هستند، خصوصیات زنانه دارند. این تفاوت برای توضیح این که چرا به نظر می‌رسد که مردان نسبت به زنان محور روانی عمیق‌تری در جنسیت دارند، چاره‌ساز است. با این که این دیدگاه روان‌کاوانه به طور گسترده‌ای در پژوهش‌های جنسیتی به کار گرفته شده، در عین حال، در چند جا هم مورد انتقاد واقع شده است.

برخی به ریشه‌های فرویدی دیگاه، به ویژه در تاکید آن بر فرآیندهای ناخودآگاه اعتراض دارند. منتقدان ادعا می‌کنند که آزمایش نظام‌مند یا اثبات تجربی بحث‌هایی مانند بحث‌های چادورو عملاً ناممکن است.

منابع در دفتر مجله موجود است



اقلیت توالتی

پرونده‌ای درباره‌ی روابط اقلیتی
در غیاب اینترنت

پرونده اقلیت توالتی می‌خواهد از اقلیتی بگوید که برای رسیدن به حقوق خود شماره تلفنش‌اش را روی در و دیوار توالت‌های شهر می‌نویسد. از اقلیتی می‌گوید که هیچ کس به فکر او نیست، نه دوست و نه دشمن. اقلیتی که با مایژیک و خودکارش به جنگ رنگ‌های تازه و شسته شده‌ی دیوارها می‌رود. ما سعی کردیم در این پرونده توجه‌ها را از فضای مجازی و رابطه‌های پدید آمده از آن به زیر پوست شهر ببریم و از قصه‌ی همجنسگرایان، دو جنسگرایان و دو جنس‌گونه‌گانی بگویم که تنها برای رسیدن به مطلوب خود در توالت‌ها، مدارس، پارک‌ها و ... می‌شکنند اما به خواست خود می‌رسند.



از کنار هم میگذریم گزارشی از روابطی که کمتر به آن پرداخته شده

شایان مهم

در واقع باید گفت روابطی که بدون تکنولوژی شکل می‌گیرند روابط سنتی‌ای هستند که از سوی گی‌های به اصطلاح سنتی به کار گرفته میشوند و راه‌های جدید و امروزی به کمک اینترنت و تکنولوژی باعث رابطه‌های مدرن است. بین گی‌های مدرن و گی‌های سنتی شکاف عمیقی وجود دارد. گاهی این شکاف آنقدر عمیق است که گی‌های مدرن هم‌حس‌های قدیمی خودشان را به دلیل نوع ارتباطی که از گذشته تا امروز برقرار می‌کرده‌اند متهم به «همجنسبازی» میکنند. فارق از بحث طولانی تفاوت میان «همجنسباز» و «همجنسگرا» که در این مقال نمی‌گنجد، اتهام زدن به گروهی از هم‌حس‌ها که صرفاً نوع رابطه‌گیری آنها بر اساس عدم آگاهی و آشنا نبودن با ابرازهای مدرن است، جای تامل دارد.

داریوش می‌گوید ۴۵ ساله است اما وقتی او را دیدم سنش کمتر میزد. شلوار جین به پا داشت و کفش و تیشرت اسپرت پوشیده بود. ۳۷ ساله بوده که زن گرفته و حالا یک پسر هفت ساله دارد. می‌گوید اولین رابطه‌اش با پسری ۲۷ ساله بوده که برای شریک‌ش کار می‌کرده و سه سال طول کشیده.

او کارگاه چرم دارد و دارای جایگاه اجتماعی و اعتماد عمومی در بازار است. داریوش می‌گوید شماره‌اش را دوستانش که به فکر او بوده‌اند بر روی در و دیوار توالت‌های پارک دانشجو نوشته‌اند. دوستانش را در پارک دانشجو می‌بیند و آنجا بیشتر احساس میکند که به خودش نزدیک‌تر شده.

پارک دانشجو در تقاطع خیابان انقلاب و ولیعصر تهران قرار دارد. چندین سال پیش گروهی از همجنسگرایان برای برقراری رابطه و آشنایی در پارک دانشجو قرار گذاشتند و به مرور زمان آنجا تبدیل به میعادگاهی برای هم‌حسان میشود. پاتوق‌ها را نیز میتوان یکی از راه‌های سنتی دانست. یک جمع دوستانه که به اصلاح امروزی دگرباشان مدرن «لایف» گفته می‌شود، به وسیله‌ی اعضای گروه،

زمانی که نوجوانی به بلوغ جنسی میرسد، دغدغه جنسی‌اش اوج میگردد. او به دنبال شناخت بیشتر از هویت و گرایش جنسی‌اش سعی می‌کند احساسات جنسی خود را تجربه کند. جهت گیری اکثریت جامعه به سمت ارتباط با جنس مخالف است و نوجوان همجنسگرا با این که هم‌سن‌های خود را مشغول به ارتباط با جنس مخالف میبیند اما به سمت ارتباط با همجنس خود کشیده میشود. از طرف دیگر دگرجنسگرایان ایرانی به دلیل محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی برای ارتباط با جنس مخالف به مشکلاتی برمی‌خورند که در رابطه با همجنس از آنها خبری نیست. این دو در تلاقی حرارت جنسی نوجوانی و تشنگی تجربه این سن در موارد بیشمار منجر به برقراری حداقل رابطه‌های جنسی، آنچه در فرهنگ عامه «شیطونی» می‌خوانند، می‌شود.

موسی ۳۰ ساله و بچه‌ی شمال است. لیسانس حسابداری دارد، به تهران مهاجرت کرده و در یک شرکت کار می‌کند. او می‌گوید اولین رابطه‌اش را در نوجوانی و با همسایه‌شان تجربه کرده. موسی می‌گوید هرگز با دختری رابطه نداشته و دوست ندارد زن بگیرد. او اکنون با یک پسر هم‌حس که از طریق دوست پسر سابقش با او آشنا شده همخانه است. می‌گوید «تک‌پر» است و دنبال رابطه عاطفی است که رابطه جنسی بخشی از آن است. با او از طریق شماره تلفن‌اش که روی دیوار یک سرویس بهداشتی نوشته شده بود آشنا شدم.

همسایه، فامیل، همکلاسی، هر آشنایی که بتوان به او اعتماد کرد و رابطه‌ای با او بتوان داشت نخستین کسی میشود که با او رابطه برقرار کرد. اما این در گذشته بوده. امروزه با ترویج گوشی‌های هوشمند و توسعه‌ی شبکه جهانی اینترنت، نه تنها اطلاعات به شکل درست به دست اقلیت‌های جنسی میرسد بلکه شبکه‌های اجتماعی امکان برقراری رابطه و گسترش تجربیات و انتقال آن به افراد فراهم می‌کند.

دوست داشته‌اند ولی رسول دوست دارد با افراد مختلفی باشد و روابط متعددی داشته باشد. گاهی او بیش از چهار رابطه در روز دارد. هرگز از کاندوم استفاده نمی‌کند و کسانی که با او رابطه برقرار میکنند نیز این کار را نمی‌کنند.

ممکن است از خانواده و اقوام، سرنوشت و سرگذشت افراد همجنسگرایی که در شهر، مشهور به برقراری رابطه با همجنس بوده‌اند را شنیده باشید. کسانی که در جامعه مخاطب خود را پیدا میکردند. مخاطبی که یا به دنبال تجربه‌ی جنسی بدون دردسر بوده یا میل برقراری رابطه با شخص را داشته.

به عنوان مثال در شهر ما پیرمردی ۵۵ ساله به نام ابوذر معروف به «ابوذر اوبی» زندگی می‌کند. او با این که تشکیل خانواده داده و از زن‌اش فرزندی دارد از گذشته تا به حالا به راحتی رابطه جنسی با همجنسش برقرار میکند. شاید رسول با این راهی که می‌رود، اگر از کمند بیماری‌های مقاربتی مصون بماند، در آینده جای ابوذر را در شهرش بگیرد.

توسعه فرهنگی و اجتماعی در تغییر روش‌های دوست/شریک‌یابی برای همجنس‌گرایان تاثیر بسیاری دارد. به عنوان مثال در شهرهای بزرگ و مراکز استان‌ها که از توسعه شبکه اینترنت برخوردارند و طبقه متوسط مدرن شهری بیشتری در آن زندگی می‌کنند، امکان برقراری رابطه سنتی کمتر است. اما هنوز شماره‌های زیادی روی در و دیوار سرویس‌های عمومی است و از گوشه و کنار، خبر ارتباط جنسی سنتی شنیده می‌شود.

البته افراد معدودی هستند که به ابزارهای ارتباط مدرن دسترسی دارند اما چنین راهی را انتخاب می‌کنند. راهی بی‌واسطه و مستقیم اما پر خطر! جواد یکی از آنهاست. او با این که به روشهای مدرن برای یافتن شریک جنسی/عاطفی آشنایی دارد اما ترجیح میدهد شماره‌اش را روی در و دیوار توالت‌ها بنویسد. ۳۲ ساله است و مهندسی عمران خوانده. قبل از رابطه چندین پیامک می‌دهد و چند ساعت مکالمه خواهد داشت تا در صورت اعتماد به فرد با او قرار بگذارد.

در مصاحبه‌های انجام شده دو عامل در انتخاب چنین افرادی مشهود بوده. اول اینکه آنها عادت به برقراری چنین رابطه‌ای دارند و ترسشان از خطرات آن از بین رفته. البته راه‌های مطمئنی برای از بین بردن و یا حداقل کاهش خطرات را یافته‌اند. دوم اما گروهی هستند که در فضای مجازی و با روش‌های مدرن به نتیجه‌ی دلخواه خود نرسیده‌اند و تصمیم به برقراری چنین رابطه‌ای می‌گیرند. البته دسته دوم روش سنتی را ادامه نمی‌دهند و بعد از زمانی به شیوه‌ی قبلی باز می‌گردند.

وقتی به زیر پوست شهر می‌رویم دنیایی از روابط تلخ و شیرین گی‌های ایرانی را می‌بینیم که کمتر فعال حقوق بشری به آنها توجه کرده. روابطی که هر روز از کنار آنها می‌گذریم. از نگاه‌های در پیاده‌رو، اتوبوس تا شماره‌های روی توالت‌ها. از هم‌حس‌هایی عبور می‌کنیم که نیاز به اطلاعات دارند. نیاز به آگاهی دارند. آگاهی که با تمرکز گروه‌های حقوق بشری بر روی مسائل متفرقه هرگز انجام نمی‌شود مگر قصد و اراده جدی باشد.

افراد جدیدی را جذب می‌کند و این افراد برای ملاقات و ارائه خود یا فرد جدیدی که جذب کرده‌اند به پاتوق می‌روند. این نمونه یک شبکه مخفی اجتماعی است که بدون آموزش‌های تشکیلاتی صرفاً بر اساس تجربه و احساس نیاز اعضا کار تشکیلاتی خود را برای زنده ماندن انجام می‌دهد. نمونه‌های قدیمی‌تری نیز وجود دارد. مثلاً جلوی مسجدالنبی در قزوین پسران جوانی برای تن فروشی به آنجا می‌رفتند و معروف بوده. نمونه تازه‌تر آن هم یک فست‌فود در شمال تهران است که در بین همجنس‌گرایان این شهر بسیار معروف شده و هر سه شنبه میعادگاه گی‌های تهرانی است.

البته هم در روش‌های مدرن و هم در روش‌های سنتی ممکن است افراد دگرجنسگرایی با هر انگیزه‌ای نفوذ کنند. به نظر میرسد به دلایل فرهنگی و شرایط اجتماعی حضور افراد دگرجنس‌گرا در روشهای سنتی برای برقراری رابطه با همجنس‌گرایان بیشتر است. رضا ۲۶ ساله است و حدود یک سال است از دام اعتیاد گریخته. اما مواد مصرفی او یعنی شیشه تاثیر بسیار بدی روی مغزش گذاشته. به طوری که او گمان میکند یک همجنس‌گرای مفعول است در حالی که تا پیش از مصرف آن مواد چنین احساسی نداشته. او به همین دلیل از کمپ اخراج شده.

فرزاد نیز ۱۹ ساله است و در تهران سرباز است. او به دنبال یک رابطه یک طرفه است. سربازی به او فشار آورده تا شانسش را برای رابطه با همجنس امتحان کند. فرزاد می‌گوید در پارک با پسری رابطه داشته و نمیترسد در مکان‌های عمومی با همجنسش رابطه داشته باشد.

نمونه‌های از این دست بسیارند و همین طور نمونه‌هایی از افرادی که برای گذراندن زندگی اقدام به تن فروشی میکنند. نمی‌شود همه‌ی کسانی که دست به چنین کاری می‌زنند را همجنس‌گرا دانست یا برعکس. تعداد کسانی که روی توالت‌ها با کلمه «پولی» درخواست رابطه در ازای پول می‌کنند کم نیست. سعید ۱۹ ساله است و بر روی دیوارها مینویسد «ک*ن ۱۷ ساله، پولی». سن او حتی کمتر از ۱۷ می‌زند. بیشتر دنبال افراد پولداری است که او را ساپورت مالی کنند. می‌گوید هم از این کار لذت می‌برد و هم برای زندگی بهتر و رفاه بیشتر درآمدی خواهد داشت.

«اول باور نمی‌کرد اما وقتی رفتم و براش خوردم خیلی حال کرد. بعد از اون همیشه زنگ می‌زنه تا برم پیشش». اینها حرفهای رسول ۲۱ سال است که از آشنایی‌اش با حمزه برای من می‌گوید. سیکل‌اش را که گرفت در کابینت‌سازی دامادشان مشغول به کار شد. حمزه ۲۸ ساله است و در بالای شهر خانه‌ی مجردی دارد. برای او عبور دادن یک پسر از مقابل همسایه‌های فضولشان راحت‌تر از دختر است و گرنه رابطه لذت‌بخش برای او با جنس مخالفش است. رسول عادت دارد شماره‌های اتفاقی می‌گیرد و به مردان پیشنهاد رابطه جنسی میدهد. حمزه را همین طوری پیدا کرده. حمزه اول گمان میکند رسول از طرف دوستانش برای سرکار گذاشتن او تماس گرفته اما بعداً متوجه جسارت عجیب او میشود. از او می‌پرسد کسی بوده که بخواهد رفتار اکتیوی با تو داشته باشد. «فقط یک نفر، شاهین دوست داشت من هم بکنمش». اما درباره رابطه عاطفی چند نفری او را



بررسی آسیب شناسانه‌ی شیوع لزبینیسم میان زنان دگرجنس‌گرا در ایران

صدرا اعتمادی
روان‌شناس بالینی

به پایان می‌برم: تا زمانی که خود یک فرد در مورد میل و جاذبه‌ی ذهنی‌اش نسبت به همجنس حرفی به میان نیاورد، هرگز نمیتوان او را همجنس‌گرا فرض کرد.

حال دوباره به نخستین جمله‌ی این مقاله باز می‌گردیم: در دهه اخیر شیوع رفتار جنسی معطوف به همجنس در میان قشر جوان افزایش چشمگیری داشته است. واضح است که مقصود ما این نیست که تعداد افراد همجنس‌گرا بیشتر شده است. بلکه منظور این است که فراوانی این رفتارها افزایش یافته است.

اما چرا؟ عوامل زیادی در پاسخ به این سوال باید در نظر گرفته شود.

- منع مذهبی رابطه‌ی آزاد زن و مرد در خارج از حیطه زناشویی
- جدا کردن زن و مرد از یکدیگر در محیط‌هایی مانند خوابگاه‌ها و ..
- ترس و عدم اعتماد به نفس در ارتباط با جنس مخالف به دلیل بیگانه ماندن با جنس مخالف از کودکی تا رسیدن به سن ازدواج
- ترس از عواقب اجتماعی ارتباط با جنس مخالف (قبیح اجتماعی - فشار حکومتی)

با کمی تأمل میتوان دریافت که جامعه‌ی ایران در ارتباط زنان با جنس مخالف‌شان سخت‌گیری بیشتری نشان می‌دهد. بخشی از این سخت‌گیری به دلیل فرهنگ مرد سالار و بخشی نیز حاصل قوانین شرعی نابرابر اسلام در باره زن و مرد است. بطور مثال، چند همسری برای مردان مجاز شمرده میشود. در حالی که زنان از آن منع میشوند. جامعه، سکس با جنس مخالف را در زنان مجرد تاب نمی‌آورد و بکارت زنان را ارزش می‌شمارد. زنان مطلقه یا بیوه اگر با جنس مخالف ارتباط برقرار کنند، انگ هرزگی و فحشا به آنان زده میشود در حالی که مردان اغلب با هر موقعیتی (مجرد، مطلقه یا بیوه حتی متأهل) با افتخار از تجارب جنسی و فتوحات خود در جمع‌هایشان سخن می‌گویند و داشتن چنین تجاربی نشانه‌ی مردانگی و کاربلدی آنها به شمار می‌آید. مردان متأهل به دلیل اینکه میتوانند همزمان با عنوان ازدواج موقت با بیش از یک زن رابطه جنسی داشته باشند با احتمال کمتری از حدود شرعی و عرفی جامعه تخطی میکنند. ضمن اینکه آزادی آنان از دوران نوجوانی در محیط بیرون از خانه، اغلب مانع از آن میشود که این چنین تخطی‌هایی آشکار شوند. به بیان بهتر، مردان از همان دوران نوجوانی شرایط بهتری برای ارتباط با جنس مخالف دارند. به دلایل فوق، شیوع رفتار جنسی معطوف به همجنس در مردان دگرجنس‌گرای جامعه‌ی ایران کمتر است.

در دهه اخیر شیوع رفتارهای جنسی معطوف به همجنس در میان قشر جوان افزایش چشمگیری داشته است. از آن جا که پژوهش در حوزه‌ی مسایل جنسی در ایران با مشکلات و محدودیت‌های زیادی روبرو است، بسیاری از مفاهیم علمی در ارتباط با این حوزه ناشناخته مانده یا به درستی تعریف یا حتی ترجمه نشده است. حال آن که این اصطلاحات در سایر نقاط جهان، نه تنها به ادبیات علمی سایر زبان‌ها وارد شده، بلکه حتی وارد زبان روزمره و عامیانه‌ی مردم نیز شده است. با این مقدمه، قبل از هرچیز لازم است در ابتدای این نوشتار تفاوت بین «رفتار» و «گرایش» جنسی را بار دیگر یاد آور شویم. چرا که عدم درک تفاوت این دو مفهوم همواره باعث سوء تفاهم‌های زیادی شده است.

رفتار جنسی، همان فعالیت جنسی واقعی و عینی است. یعنی کلیه اعمالی که با هدف کسب لذت جنسی انجام می‌شود. در مقابل، جاذبه‌ی جنسی یعنی میل و گرایش درونی و ذهنی به یک جنس یا شی خاص.

چیزی که دانستنش مهم است این نکته است که رفتار جنسی نسبت به یک فرد یا شیء لزوماً با جاذبه ذهنی و گرایش نسبت به آن همراه نیست. اجازه دهید مثالی ساده بزنیم. اغلب افراد با کمک دست‌شان خود ارضایی می‌کنند. آیا این بدان معناست که آنها نسبت به دست‌شان گرایش دارند یا دست‌شان برایشان جذاب است؟ آیا مردانی که با دست، خود ارضایی میکنند، وقتی به دست‌شان فکر میکنند دچار نعوظ می‌شوند؟! قطعاً خیر. خود ارضایی یک «رفتار جنسی» است و تصورات و خیالپردازی‌هایی که فرد با مجسم کردن آنها خود ارضایی می‌کند، نشانگر چیز یا فرد یا جنسی است که فرد نسبت به آن «گرایش» دارد. نتیجه‌ی منطقی: فردی که با تصور کردن رابطه با همجنس، خود ارضایی میکند، قطعاً همجنس‌گراست. اما هر فردی که با همجنس وارد فعالیت یا رفتار جنسی می‌شود، لزوماً همجنس‌گرا نیست (و تا زمانی که در مورد آنچه برایش از نظر ذهنی جذاب است چیزی ندانیم نمی‌توانیم قضاوت کنیم که همجنس‌گرا هست یا خیر). به همین دلیل ساده است که امروزه بیشتر از هرچیز دیگری برای اثبات گرایش جنسی یک فرد، به گزارش خود او استناد میشود و بسیار مهم است که افراد لزوماً بر اساس نوع رفتار یا نحوه پوشش یا مدل مو یا... برچسب نخورند.

این مقدمه را با یک نتیجه‌گیری ساده و در عین حال بسیار مهم

اما در زنان دگرجنس گرا شیوع آن بالاتر است. البته این آمار گمانه زنی شخصی نگارنده بر اساس تجارب بالینی کار با مراجعین متعدد است. اما علاوه بر این تجارب، دلایل زیادی از این ادعا حمایت می‌کند.

به کرات دیده‌ام برخی دختران و زنان مذهبی مجرد که امکان ازدواج شرعی ندارند و به دلیل عقایدشان نمیخواهند با پسری طرح دوستی ریخته یا رابطه‌ی جنسی داشته باشند با این توجیه که «یک فرد همجنس محرم است درحالی که غیرهمجنس نامحرم است !!!» به ارتباطات عاطفی و جنسی با همجنس روی می‌آورند!

برخی زنان نیز فارغ از اعتقادات مذهبی، به دلایل روانشناختی مختلف که اغلب ریشه در کودکی آنها دارد، از رابطه با مردان می‌ترسند. این ترس‌ها از افراد مهمم خصوصاً مادر به دختر منتقل می‌شود. مادران وسواسی و کنترل کننده‌ای که وابستگی تنگاتنگی با دختران خود برقرار میکنند، تجارب ناگوار خود را در ارتباط با مردان به دختران‌شان منتقل میکنند. این مادران، مردان را خطرناک، فریبکار و خائن توصیف میکنند. دختران نیز با روی آوردن به یک همجنس، هم به گونه‌ای رابطه با مادر را در آغوش زنی دیگر بازسازی و تداعی می‌کنند و هم با این ارتباط، بی‌نیاز از رابطه با مردان «خطرناک» میشوند.

از سوی دیگر، تعداد زیادی از زنان و دخترانی که به همجنس روی می‌آورند، سوابق ناموفقی در ارتباط با جنس مخالف دارند. آنها که در ارتباط با مردان تحقیر شده یا مورد آزار یا خیانت قرار گرفته‌اند، ممکن است در روابط بعدی‌شان به دختران روی بیاورند. این دسته اغلب یک اختلال زمینه‌ای در شخصیت خود دارند و اغلب بطور تیپیک با لزبین‌های بوچ طرح رابطه می‌ریزند.

منع ارتباط جنسی با پسران، محدود کردن دختران در خانه‌ها، ارزش گذاری درباره مسئله‌ی بکارت، ترس از پیامدهای اجتماعی ارتباط با پسران (مانند بیم از برچسب خوردن توسط آشنایان و یا موردخشونت قرارگرفتن توسط خانواده)، ترسانده شدن از مردان و عدم اعتماد به نفس کافی برای ارتباط با آنان، همه و همه دست به دست هم می‌دهند که دختران محروم از آزادی، لذت را در گوشه و کنار خلوت اتاق خواب‌هایشان با دوستان و همکلاسی‌های همجنس‌شان تجربه کنند. روشی بی‌درد سر و ساده برای کسب لذت در دختران بدون اینکه مورد غضب خانواده و جامعه قرار گیرند. بی‌آنکه نیاز باشد حتی از خانه بیرون بروند و یا خود را در معرض ترس از دست دادن بکارت یا باردارشدن یا اتهام داشتن دوست پسر قرار دهند. جامعه ما به طور غیرمستقیم دقیقاً این نوع کنش را تقویت و حتی تبلیغ میکند. از جداسازی مدارس و وسایل نقلیه و اماکن عمومی دیگر گرفته تا محدود کردن رفت و آمد دختران، تشویق آنان برای ماندن در خانه و مانند آن، همه و همه در نهایت منجر به افزایش رفتارهای اروتیک معطوف به همجنس می‌گردد. یعنی درحالی که جامعه‌ی ایران ساده لوحانه ادعا می‌کند که مخالف «همجنس گرایی» است، خود، با اجرای چنین سیاست‌های آشکار و پنهانی، مبلغ پدیده‌ی «همجنس بازی» است! پدیده‌ای که دلایل روانی-اجتماعی دارد و

توجیه ژنتیکی برای آن وجود ندارد. گسترش فناوری و استفاده از فضاها‌ی مجازی و مانند آن نیز دسترسی به اطلاعات جنسی را تسهیل نموده و در نتیجه بسیاری از استریت‌ها را تشویق میکند که رابطه با همجنس را حتی به صورت نوعی تجربه هم که شده امتحان کنند.

دلایلی که در بالا ذکر شد، اغلب استریت‌ها و به ویژه زنان استریت را به ارتباط با همجنس سوق می‌دهد، نکته‌ی تاسف بار این است که چنین افرادی اغلب در مسیر زندگی افراد همجنس گرا قرار می‌گیرند. با آنها وارد رابطه می‌شوند و آنها را از نظر عاطفی درگیر می‌کنند. در حالی که پس از گذشت زمان و رفع احتمالی محدودیت‌هایشان، شریک همجنس گرای خود را کنار می‌گذارند. در این میان کسی که بیشترین آسیب را می‌بیند فرد همجنس گراست.

چه باید کرد؟

کاملاً قابل درک است که وقتی شما با فردی وارد رابطه‌ای میشوید و بعداً متوجه میشوید او میل به همجنس نداشته و صرفاً به دلیل برخی فشارها رو به ارتباط با شما آورده، احساسات بدی را تجربه می‌کنید. احساس مورد سوء استفاده قرار گرفتن. احساس وسیله شدن. این احساس که ابزاری شده‌اید برای استفاده‌ی یک استریت - آن هم نه به دلیل آن که طبیعتش طلبیده، بلکه به این دلیل که خواسته نیاز و عطشی فوری را دفع کند یا صرفاً تجربه‌ای جدید را بیازماید - حتی ممکن است دچار احساس خشم شوید، اگر ناگهان متوجه شوید کسی که قصد داشته‌اید با او رابطه‌ی دراز مدت داشته باشید و برای بودن با او در زندگی تان برنامه ریزی کرده بوده‌اید، زمانی را که با شما گذرانده به قصد خوشگذرانی بوده و هرگز به شما به عنوان یک شریک طولانی مدت ننگریسته است! ممکن است احساس کنید کاخ آرزوها و رویاهایتان فرو ریخته، فریب خورده‌اید یا به شما ترحم شده است.

اما برای پیشگیری از وارد شدن به چنین روابط آسیب زایی به راستی چه باید کرد؟ در پایان این مقاله توصیه‌هایی در مورد انتخاب شریک عاطفی/ جنسی ارائه می‌دهیم که امیدوارم به دوستان اقلیت کمک کند تا کمتر در دام چنین رابطه‌هایی گرفتار شوند.

برای رابطه‌ی طولانی مدت و سرمایه گذاری عاطفی در یک رابطه، فرد مقابل و ماجراهای گذشته‌اش را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید. اگر اهل روابط جنسی ازادانه و دیت گذاشتن‌های مکرر هستید، سعی کنید از نظر هیجانی درگیر نشوید. خیلی از دوستان اقلیت ممکن است زندگی جنسی ازادانه‌تری را انتخاب کنند و ترجیح دهند با افراد زیادی در شبکه‌های اجتماعی و مهمانی‌ها و... آشنا شوند و دیت بگذارند. چنین سبکی از زندگی به ویژه در میان گی‌ها در ایران شایع است. آشنایی‌هایی که خیلی زود و حتی گاه در اولین دیدار به سکس ختم میشود. چنین افرادی باید بسیار هشیار باشند و سعی کنند که زندگی جنسی‌شان را از زندگی عاطفی‌شان جدا کنند. ممکن است شما با فردی چند ساعت آشنا شوید، دیت بگذارید و سکس بسیار لذت بخشی را تجربه کنید، اما باید مراقب باشید، این لذت نباید چشم شما را به روی سایر جنبه‌های این فرد ببندد.

کرده است؟» اگر او قبلاً رابطه‌ی عاطفی یا جنسی با فردی از جنس مخالف داشته، دلایل و نتایج آن را بررسی کنید. سعی کنید از او اطلاعاتی درمورد گرایشش بگیرید. از او بپرسید که آیا خودش را یک همجنس گرا میداند؟ از اولین تجربه‌های عاطفی و جنسی کودکی و نوجوانی‌اش سوال کنید. افرادی که واقعاً همجنس گرا هستند اغلب از نخستین ایام بلوغ وارد درگیری‌های عاطفی با همجنس شده یا تخیلات جنسی در ارتباط با همجنس دارند. همان گونه که قبلاً نیز ذکر شد، برخی استریته‌ها پس از شکست در رابطه با جنس مخالف به همجنس روی می‌آورند. یا افرادی هستند که دگرجنس گرا هستند ولی در عین حال از وارد شدن در رابطه با جنس مخالف به دلایل روانشناختی که ریشه در گذشته آنها دارد میترسند. این افراد میتوانند بیشترین آسیب را به شما برسانند.

نکته مهم دیگر که به تجربه ثابت شده این است که بهتر است افرادی را انتخاب کنید که گرایشی مشابه خودتان داشته باشند. به این معنا که اگر همجنس گرا هستید، بیشتر به نفعتان است که با یک همجنس گرا وارد رابطه شوید تا با یک دوجنس گرا، چرا که دوجنس گراها در دوره‌هایی میل به جنس مخالف دارند و این ممکن است برای شما آزاردهنده باشد. حتی دوجنس گراها نیز بهتر است افرادی مانند خودشان را برای رابطه انتخاب کنند. چرا که یک دوجنس گرای دیگر درک بهتری از شرایط آنان میتواند داشته باشد. همچنین ترنس سکشوال‌ها بهتر است از ارتباط جنسی یا عاطفی با استریته‌ها بپرهیزند و حتی الامکان اقلیت‌های دیگری را برای رابطه رمانتیک‌شان انتخاب کنند.

شما هنوز نمی‌دانید که این فرد چه شخصیتی دارد؟ چه گذشته‌ای دارد؟ اصلاً آیا اقلیت است؟ قبل از شما چه روابطی داشته؟ اهل چه نوع تفریحاتی است؟ آیا سکس خطرناک (بدون کاندوم) هم داشته؟ هدفش از دیت گذاشتن چیست؟ تا بحال با جنس مخالف نیز رابطه (عاطفی-جنسی) داشته؟ و اگر بلی در چه سطحی و با چه هدفی؟ کل تاریخچه‌ی گذشته‌ی یک فرد در روابط عاطفی و جنسی‌اش با تمام جزئیات برای ما مهم است، اگر قرار باشد با او وارد رابطه‌ی عمیق تری شویم.

حتماً در مورد رابطه‌های قبلی فرد و چگونگی اتمام آن رابطه‌ها و دلایل آنها از او سوال کنید. مراقب باشید اگر بنا شد فردی را پس از یک دیت خوب، وارد زندگی تان کنید یا با او رابطه‌ی عمیق و صمیمانه برقرار کنید، قبل از آن باید برای تمامی سوالات مذکور پاسخ پیدا کنید. خیلی افراد هستند که رابطه داشتن با آنها فقط در تخت‌خواب به نفع شماست. اما به محض درگیری عاطفی و گره خوردن‌شان در سطوح عمیق تر با سرنوشت‌تان، ناخواسته به شما آسیب می‌زنند.

حتی الامکان سعی کنید از روی ناچاری و به دلیل پیدا نکردن فرد مناسب، وارد رابطه‌ی صمیمانه و عمیق با هرفردی و به هر قیمتی نشوید. همیشه به یاد داشته باشید که تنها ماندن بهتر از درگیر شدن در روابط آسیب‌زا است. سعی کنید قبل از ورود به یک رابطه روشن کنید که فرد مقابل از رابطه با شما چه هدفی دارد؟ با توجه به روابط گذشته و حالش او را تحلیل کنید. از خودتان بپرسید: «حضور من چه کمبودی را در این فرد مرتفع می‌کند؟ چرا او مرا انتخاب





رابطه در مدرسه
خاطره‌ای از مریم

میکرد یا اینکه میزاشت میرفت، اون موقع نه ولی حالا میتونم ناراحتیشو توی چهره اش ببینم. بارها بهم ابراز علاقه مستقیم کرده بود. رفتارش مثل دخترای معمولی نبود. موهاشو کوتاه میکرد مثل پسرا و اینکه مقنعه مدرسه‌اش همیشه کج بود، مانتوش یه دکمه داشت یه دکمه نداشت، انگار اینارو به زور تنش میکرد یا اینکه اصلا بلد نبود چطوری یه مقنعه روی سرش نگه داره.

بعد از یه مدت یه سری شایعه در مورد خودم شنیدم اینکه با بهاره رابطه دارم، خیلی استرس گرفتم که چطور همچین چیزی امکان داره، یه روز که همه سر کلاس بودن، با بهاره رابطه‌ام رو قطع کردم و سرش داد کشیدم که دیگه حق نداره دنبال من بیاد. شایعه‌ها هم تموم شدن. با بهاره یه دو سه هفته‌ای بود که اصلا حرف نمیزدم، الان میفهمم که چه برخورد بدی داشتم با اون دختر و حتما خیلی براش سخت بوده که احساساتش به خاطر یه مشت حرف پوچ بچه مدرسه‌ای‌ها هیچ شمرده شده. راستش من اون موقع خودمو ملزم نمیدیدم که از تصمیماتم برای کسی توضیح بدم (هرچند الان هم فرق چندانی نکردم).

تا اینکه یک روز بهاره توی راه مدرسه به خونه با من همراه شد و شروع کرد از گرایش جنسی‌اش صحبت کردن اطلاعات علمی چندانی در مورد همجنسگرایی به من نداد فقط از احساسات و نوع نگاهش به پسرها و دخترها گفت، من چیزی نگفتم اصلا حتی یک کلمه، حرفی هم نداشتم که بخوام بزنم. کلید انداختم و در حیاط رو باز کردم دیدم باهام تا داخل حیاط اومد، سوار آسانسور شدم و اون هم سوار شد، گفتم «نمیخواهی بری خونه‌ات؟ حرفات رو کامل شنیدم». پاشو گذاشت دم در آسانسور تا در بسته نشه، صورتشو به صورتم نزدیک کرد و لبهامو بوسید بعدش از آسانسور خارج شد و رفت. من هم بهت‌زده ازین کارش نمیدونستم باید چی بگم یا چی کار کنم.

من یک دختر دگرجنسگرا هستم که بنا به دعوت اقلیت، خواستم خاطره‌ی خودم رو درباره همجنسگرایی بنویسم. مثل هر دختر استریت دیگه، من هم اطلاعات چندانی در مورد همجنسگرایی نداشتم و حالا هم ندارم البته. تجربه من به زمانی برمیگرده که دوم دبیرستان بودم حدود ۵ سال پیش. وقتی که به خاطر قیافه و برخورد اجتماعی‌ام اغلب دوستان زیادی داشتم هیچ وقت فکر نمی‌کردم که یک روز یک همجنسگرا به خاطر تمایلات جنسی‌اش با من دوست بشه یعنی فکر نمیکردم با این نوع آدمها توی زندگیم برخورد کنم برای همین متوجه نمی‌شدم ابراز علاقه همکلاسی همجنسگرایی من، از نوع معمولی نیست بلکه یک احساس عمیق مثل عشق در وجود اونه که باعث شادی و ناراحتی‌اش میشه. اسمش بهاره بود و به خاطر رفتار شک‌برانگیزی که با من داشت، توسط دوستای دیگه‌ام سرزنش میشدم. اینکه چرا هنوز باهاش در ارتباط بودم یا اینکه چه لزومی داشت یه دختر رفتار یه پسر رو از خودش بروز بده همیشه موضوع بحث بود.

رابطه من و بهاره خیلی عمیق نبود لاقلاً از طرف من، چون من یک درصد هم فکر نمیکردم بهاره همجنسگراست و صرفاً چون مسیر خونمون یکی بود و همکلاسی بودیم مثل همه تجربیات مدرسه رفتنم در طول این سالها بهش نگاه میکردم. یه دفتر خاطرات مشترک داشتیم که توش یه عالمه شعر و گل و نقاشی کشیده بود و هر سری به من میداد تا خوشحالم کنه هنوز هم البته این دفتر رو دارم و این عکس. این عکس که سر کلاس با هم گرفتیم وقتی که کسی داخل کلاس نبود. این عکس و این دفتر تنها وسایل مشترکی هست که البته چندان رغبتی هم به نگه داشتن اونها ندارم.

من همون موقع هم که با بهاره دوست بودم، دوست پسر داشتم و رفتار بهاره با اینکه این موضوع رو میدونست برام خیلی عجیب بود مثلاً هر وقت میخواستم از یه پسر صحبت کنم، بحث رو عوض

میتونن از طریق اینترنت همدیگرو پیدا کنن و با هم رابطه بگیرن، چرا یک سری ها توی مدرسه یا پارک دنبال رابطه هستند، اصلا مگه چند درصد از دخترها لزبین هستند که این سعی و خطا نتیجه‌ای هم نداشته باشه؟! ولی بعد در ادامه بحثمون متوجه شدم که اولاً دخترها کمتر به اینترنت دسترسی داشتند زمان ما، همه چی اول مال پسر خانواده است بعدش برای دختر خانواده است مثلاً اگر توی خونه یه کامپیوتر بود، جای اون کامپیوتر، توی اتاق پسر نه توی اتاق دختر دیگه خیلی خانواده‌ها لطف میکردن بعضی وقتا اجازه میدادن دخترها هم از این کامپیوتر استفاده کنند برای تحقیق مدرسه. بعدش هم همه افراد که دقیقاً نمیدونن چه گرایشی دارند، خیلی ها به خاطر نداشتن اطلاعات کافی درباره گرایششون و اینکه این اطلاعات رو از کجا میتونن پیدا کنن، خودشونو اسیر پارک و توالت میکنن. الان با فن‌آوری‌های جدید تلفن و اینترنت هرکس زیر لحافش هم میتونه به اینترنت وصل شه و به یک سری اطلاعات محدود دسترسی پیدا کنه. موضوع بعدی هم صرف کردن وقت و حوصله است. کسی که از رابطه برقرار کردن با دخترها توی مدرسه یا پارک جواب گرفته، آیا میاد خودشو اسیر روابط مجازی اینترنتی کنه؟

من همیشه این سوال برام باقی موند که بهاره چرا سرنوشت همکلاسی‌های خودش رو با رفتارش تحت‌الشعاع قرار می‌داد؟ آیا اینکه برقراری رابطه جنسی با یه دختر استریت باعث نمیشد که اون دختر استریت از مسیر زندگی خودش دور بشه؟ یا حتی خود بهاره وقتی اینقدر ضربه می‌خورد به خاطر اینکه دخترهای استریت بالاخره روزی ترکش میکردن چرا باز با این دخترها رابطه میگرفت؟ یعنی پیدا کردن یه لزبین اینقدر سخت بوده براش؟!

می‌خوام با نوشتن چند جمله این داستان رو تموم کنم و نظرم رو درباره وضعیت دخترهای لزبین توی مدارس بنویسم. بهاره و من دیگه هیچ وقت با هم رابطه‌ای نداشتیم بعدها شنیدم که با دوست دخترش زندگی میکنه، یک زندگی مشترک! و البته من هم هیچ وقت تمایل به برقراری رابطه مجدد با یک لزبین رو نداشتم و ندارم.

دخترهای زیادی رو از اون به بعد توی مدرسه و دانشگاه دیدم که با هم رابطه احساسی و در بعضی از موارد رابطه جنسی برقرار کردند. من یه جامعه شناس نیستم که بخوام نگاه علمی به این قضیه داشته باشم، هرچند نمیدونم یه جامعه شناس بدون رویت هیچ گزارش عینی و عمده چطور میتونه مطالعات خودش رو در این زمینه، داخل ایران ادامه بده. توی مدرسه‌های دخترانه، جای زیادی برای عشق‌بازی‌های همجنس‌خواهانه وجود داره. محیط کاملاً دخترانه‌ست، خانواده‌ها دخترها رو مجبور میکنن با جنس مخالف هیچ رابطه‌ای نداشته باشند، توی خیابون هم که اگر یه دختر با یه پسر باشه، هر دو رو دستگیر میکنن، این عجیب نیست که دوتا دختر دگرجنس‌گرا با هم دیگه رابطه جنسی داشته باشن اصلاً، یا اینکه یه دختر استریت با یه لزبین.

منطقاً هم نگاه کنیم این روابط، امن‌تر هستند و کمتر شک‌برانگیز و تهدیدکننده است. من بعضی وقتا که مجبور میشم از توالت‌های عمومی استفاده کنم، میبینم که روی در توالت‌ها دخترهایی اسم و شماره از خودشون نوشتند و خواهان برقراری رابطه با دخترها هستند. به نظر من یه دختر باید خیلی ترس شده باشه که بتونه شماره‌اش رو توی یه همچین جاهایی برای نیاز جنسی‌اش بنویسه. با سردبیر اقلیت که بحث میکردم، یه جا گفتم دخترهای لزبین که خیلی راحت



جستجو برای او، از دیروز تا امروز

هرداد

ممکن است با عکس العمل‌های منفی شدیدی از سوی طرف مقابل روبرو شوند. اما دیر یا زود اولین رابطه آنها از طریق یک آشنایی سنتی و یا اینترنتی شکل می‌گیرد. نتایج این اولین رابطه، کیفیت آن و تجربه‌هایی که به دست می‌آید مسیر و هدف فرد را برای شروع رابطه‌های بعدی مشخص می‌کند. به عنوان مثال هنگامی که اولین رابطه از طریق یک آشنایی سنتی با یک نفر در پارک بوده و تجربه خوشایند عاطفی در پی داشته، تمایل ناخودآگاهی در فرد برای شروع رابطه‌های بعدی از طریق سنتی شکل می‌گیرد. از طرف دیگر هنگامی که با کسی از طریق اینترنت آشنا می‌شویم، ابتدا به وسیله عکس و یا دوربین یکدیگر را می‌بینیم، درباره خصوصیاتمان با هم تبادل اطلاعات می‌کنیم و به هم علاقه مند می‌شویم، اما بعد از چند مدت هنگامی که برای اولین بار یکدیگر را از نزدیک ملاقات می‌کنیم تمام آن تصوراتی که در ذهنمان ساخته بودیم فرو میریزد و آرزوهایمان بر باد میرود، ممکن است نسبت به آشنایی‌های اینترنتی نگاه منفی پیدا کنیم. نکته مهم این است که چه آشنایی‌های ما از طریق سنتی شکل بگیرند چه از طریق اینترنت، آن چیزی که برای سلامت روانی ما اهمیت دارد عکس العمل ما در برابر تجارب مثبت و منفی است که به دست می‌آوریم. به عنوان مثال اگر یک تجربه منفی عاطفی باعث شود که فرد تمایل ذاتی‌اش نسبت به برقراری رابطه عاطفی را سرکوب کند و در عوض شروع به برقراری رابطه‌های صرفاً جنسی نماید، به تدریج دچار احساس پوچی و از خود بیگانگی می‌شود که ممکن است نهایتاً منجر به افسردگی شود. بنابراین چیزی که باید به آن توجه کنیم شناخت بهتر خود و اهدافمان در زندگی است و سپس بهره بردن منطقی از تمامی راه‌های ممکن، چه سنتی چه اینترنتی، برای رسیدن به آن اهداف. هرگز چند تجربه مثبت نباید باعث شود که به اشتباه فکر کنیم یک روش نسبت به روش دیگر ارجحیت دارد و برعکس. مهم یادگیری مهارت استفاده درست از ظرفیت‌های روش‌های مختلف دوست‌یابی و انعطاف‌پذیری در بکارگیری آموخته‌هایمان است. به عنوان مثال باید بدانیم که استفاده از اینترنت محاسنی دارد از جمله اینکه می‌توانیم با افرادی آشنا شویم که در نقاط مختلف شهر، کشور و یا حتی دنیا ساکن هستند، می‌توانیم از طریق خواندن پروفایل طرف مقابل خیلی سریع و بدون اتلاف وقت به تمایلات و خواسته‌های او پی ببریم و یا با توجه به ترس‌هایی که ممکن است ما همجنس‌گراها در شروع یک آشنایی داشته باشیم، آشنایی‌های اینترنتی استرس کمتر و امنیت بیشتری برای ما به همراه دارند، اما باید همچنین آگاه باشیم که ملاقات حضوری و از نزدیک هم اهمیت زیادی در ارزیابی و شکل‌دهی نوع رابطه دارد. بنابراین نباید اهمیتی بیشتر از آنچه سزاوار است برای آشنایی‌های اینترنتی قائل باشیم. به عبارتی دیگر باید نسبت به مزایا و معایب روش‌های مختلف دوست‌یابی آشنا شویم و آگاهانه از آنها استفاده کنیم.

از زمانی که انسان‌ها متوجه نیازشان به داشتن یک رابطه عاشقانه شدند، فهمیدند که یافتن یک یار مناسب کار ساده‌ای نیست. در گذشته اکثراً خانواده‌ها از طریق مراسمی همچون خواستگاری اقدام به برگزیدن شریک زندگی برای فرزندانشان می‌نمودند. به مرور با توجه به افزایش امکان تماس دخترها با پسرها و شکل گرفتن دوستی‌های غیر رسمی، جوانان خودشان اقدام به برگزیدن شریک زندگیشان نمودند، که اغلب با مخالفت خانواده‌ها روبرو می‌شد، چرا که پدر و مادرها اعتقاد داشتند دختری که حاضر به دوستی با پسرشان شده محبوب نیست و مناسب برای ازدواج و تشکیل خانواده نمی‌باشد. اما جوانان تسلیم نشده و هر روز با روش‌های جدیدی که ابداع می‌نمودند اقدام به پیدا کردن دوست‌های جدید می‌کردند. در ابتدا ممکن بود که جوانان اقدام به انتخاب دوست از بین کسانی کنند که در همسایگی‌شان وجود داشتند. پسرها که از عکس العمل دخترها و یا اجتماع می‌ترسیدند خیلی با احتیاط برای شروع یک رابطه جدید اقدام می‌کردند. اما به مرور و همراه با کسب تجربه جسورتر شده و دامنه فعالیتشان را گسترش دادند، طوری که به تدریج تبادل شماره تلفن از طریق نوشتن آن روی تکه‌های کاغذ و یا در و دیوار تبدیل به یک کار شایع شد. همچنین جوانانی که ماشین داشتند در خیابان‌های شهر به گردش به دنبال دوست‌های احتمالی پرداختند و دخترها هم که اول می‌ترسیدند به مرور شجاعت سوار شدن در این ماشین‌های سرگردان را پیدا کردند. با افزایش این قبیل آشنایی‌ها، دوستی‌هایی که یک زمانی با هدف پیدا کردن شریک زندگی شکل می‌گرفتند تبدیل به آشنایی‌هایی شدند صرفاً با هدف برقراری رابطه جنسی، تفریح و هیجان. با ورود اینترنت به خانه‌ها و راه افتادن چت رومها و سایت‌های دوست‌یابی، عرصه جدیدی برای جولان جوانان، افراد میانسال و مسن مجرد و یا حتی متأهل به وجود آمد.

برای درک تفاوت آشنایی‌های اینترنتی با آشنایی‌هایی که به شیوه‌های سنتی شکل می‌گیرند باید با سه دسته از خدماتی که فقط از طریق اینترنت برای کاربرها وجود دارند توجه کنیم: دسترسی، ارتباطات، جفت کردن. دسترسی به معنی فراهم کردن فرصت به وجود آمدن آشنایی‌هایی هست که از راه‌های سنتی تقریباً ناممکن بودند، مثل وقتی که دو نفر در دو کشور متفاوت زندگی می‌کنند. منظور از ارتباطات استفاده از تجهیزات یا امکاناتی است که افراد می‌توانند از آنها برای شناخت بیشتر هم قبل از ملاقات حضوری استفاده کنند، مانند تبادل عکس یا تصویر. جفت کردن یعنی استفاده کردن از فرمول‌های ریاضی توسط وبسایت‌ها برای معرفی کسانی که هم به هم با توجه به خواسته‌ها و تمایلاتشان ممکن است به احتمال زیاد تمایل به آشنایی با هم داشته باشند.

اما در این میان چیزی که برای ما مهم است شرایط دشواریست که همجنس‌گراها برای دوست‌یابی با آن روبرو هستند. همجنس‌گراها در ابتدا هراس زیادی نسبت به اقدام به برقراری رابطه دارند چرا که



بررسی موردی روابط همجنس خواهانه در اشکال سنتی آن

محمد

من باید مطلبی درباره‌ی فضاهایی از قبیل مترو، بی‌ارتی، پارک، توالت عمومی و یا مکان‌هایی دیگه که محل ارتباط من همجنس‌گرا با همجنس‌خواه سنتی میشه رو واسه مجله اقلیت مینوشتم. خب از جایی که بزرگترین وسیله حمل و نقل درون شهری من، در اینجا، میشه همون مینی بوس مشتی ممد آقا که در و پنجره‌ش با سلام و صلوات به هم چفت میشن، اینجانب با پوزش، مترو و بی‌ارتی رو میذارم کنار و چند مورد دیگه رو اضافه میکنم.

یکم/پارک

پارک‌ها معمولا به عنوان پاتوق دادوستد سکس بین همجنس‌خواه‌ها معروف بوده و هستن. من اطلاع خاصی از پیشینه‌ی پارک‌هایی که به عنوان پاتوق همجنس‌خواه‌ها، توی هر شهری معروف شدن ندارم. چیزی که به عنوان یه ناظر، توی پارک‌ها دیدم ارتباط‌گیری قشر میان‌سال با قشر جوون بوده. به این صورت که من نوعی پا میشم میرم تو یکی از این پارک‌ها میشینم. ترجیحا شب هم باشه! بعد هی یه آقا پیره میاد و از جلوم رد میشه و نگاه میکنه. ممکنه بیاد رو نیمکت بغلی یا رو به روییت بشینه و براندازت کنه. قاعدتا من همجنس‌گرایی که اینجا هستم هم دنبال همین موقعیتم. پس یه لبخند پت و پهن تحویل مرد میدم. حتی اگه اهل فن تر باشه میتونه بدون مقدمه چینی بیاد کنارت بشینه و سر حرف رو باز کنه. اینجا مثه یه منجم تو دنیای حقیقی میمونه. تن فروشی هم کنارش حضور داره. افراد غالبا اطلاعی از گرایش خودشون ندارن. میتونن مردایی باشن که ازدواج هم کردن و زن و زندگی دارن. دایره لغاتی که در زمینه هموسکسوالیته استفاده میکنن با من همجنس‌گرا و یا کویری که گذرم حداقل یه بار به منجم هم افتاده فرق داره. دوست تهرانی‌ای میگفت که الان شبا تو پارک دانشجو پیرمردا، پسرا رو میبرن تو توالت عمومی و واسشون اورال میزنن! و البته خاطره‌ای تعریف کرد از مرد میان‌سالی که اونو از پارک تا دم خونه‌ش دنبال میکرد که آخرش به جر و بحث ختم شد.

بنا به همین دلیل فکر میکنم پارک‌ها توی تمام شهرها از تهران و اصفهان و شیراز و قم تا رشت و بجنورد و چالوس و اهواز یک خاصیت رو دارن. دسترسی آنی و سریع به سکس. شهری که من توش زندگی میکنم کوچیکه. پارک‌هاشم کوچیکن. گوشه‌های پارک معمولا آدمایی جمع میشن که فروشنده یا مصرف کننده مواد مخدر هستن. گاهی اینجا زنایی رو میبینم حول و حوش ۴۰-۴۵ ساله که بعضی‌ها بهشون میگن «خاله». مادرهایی هم هستن که با بچه هاشون گوشه‌ای مشغول بازی هستن. گاهی رو این نیمکت‌ها پسرهایی میشینن که دیگران بهشون میگن «ترنس» من چون اطلاعی از این قضیه ندارم ترجیح می‌گم کویر. این کویرها غالبن آرایش میکنن، موهاشون رنگ کرده هست و لباس‌های رنگ

شاد میپوشن و حالت دار (!) هستن. گاهی با پسرها لاس میزنن. گاهی تکیه میدن به نیمکت و چشاشون رو میبندن و در کل توی فاز خودشون هستن. این افراد توی شهرهای کوچیک بیش از حد زیر ذره بین جامعه‌ی اطرافشون میرن.

دوم/توالت عمومی

کم و بیش گذر همه مون به توالتهای عمومی افتاده. فرقی هم نمیکنه که ساکن تهران و شیراز باشی یا تفرش و رباط کریم و قروه. چیزی که توی همه‌ی این توالت‌ها مشابه هم هست نوشته‌ها و طرح‌های کشیده شده روی در و دیوار اون هاست. اگه نقاشی‌هایی که از آلت تناسلی زن/مرد کشیده شده رو کنار بذاریم، یه بخشی می‌مونه که من بهش میگم دفترچه تلفن همگانی. این حالت خیلی مختصر هست. هیچ جزییات تکمیلی دیگه‌ای به شما داده نمیشه. تنها خلاصه شده در ذکر جنسیت یا گرایش جنسی فرد(البته با ادبیات مرسوم در این بخش) و یک شماره تماس. به عنوان ذکر یک نمونه: «سارا ک* ۰۹...» پشت درب توالت نوشته شده. شماره‌های همجنس‌گراها بی‌نام و مجهول ترند: «گی مفعول... ۰۹»، «ک*نی... ۰۹»

ادبیات توالتهای عمومی معمولا مثل هر مکان دیگه‌ای که توش داد و ستد سکس میشه پر از سکسیسم هست. ولی این شماره‌گذاری‌ها فقط به توالتهای عمومی ختم نمیشن. دوستی، روی یکی از میزهای کتابخونه‌ی دانشگاهمون شماره‌ای رو پیدا کرد به اینصورت «گی هستم... ۰۹»

برام تعریف میکرد که «زنگ زدم به‌ش. پشت خط صدای دخترونه‌ای(!) بود. بعد به‌ش گفتم گی‌ای؟ گفت آره. منم قطع کردم» دوستم اون موقع نمیدوست که من هم گی هستم.

بین افراد شروع بشه و تا شوخی‌های دستی(!) و یا حتی سکس پیش بره.

دوستی که بدنسازی کار میکرد میگفت زمانی که تین‌ایجر بود مردی توی باشگاه بود که بقیه بهش «مفعول» میگفتن و گاهی به شوخی به دوستم میگفتن «مراقب باش زیاد دور و برت می‌چرخه»

چند سال که گذشت شاگرد باشگاه تعریف میکرد که یه شب، مرد که احتمالاً چهره‌ی شناخته شده‌ای در شهر بوده کلید رو ازش می‌گیره تا خودش باشگاه رو بنده و شاگرد رو می‌فرسته خونه. شاگرد به موضوع شک میکنه. بعد مدتی برمیگرده و می‌بینه که مرد در حال سکس کردن با کسی هست که توی باشگاه دیده بود و میاد و ماجرا رو واسه بقیه تعریف میکنه. دوستم میگفت اون مرد حالا ازدواج کرده.

خب من سعی کردم در این متن، تا جایی که میتونم بصورت مختصر مکان‌هایی رو که همجنس‌خواه‌ها در اونجا، بصورت سنتی با هم ارتباط می‌گیرن رو با ذکر نمونه‌هایی واستون شرح بدم. مثال و نمونه و تجربه برای گفتن زیاد دارم ولی بخاطر پیشگیری از درد پرگویی دورشون رو یه دایره قرمز رنگ کشیدم. ناگفته نمونه که بنا به دلایلی توضیح درباره مکان‌هایی همچون مساجد رو هم کنار گذاشتم.

امیدوارم همیشه تندرست و سلامت باشین و یه پیام بهداشتی هم آخر حرف‌هام بگم که همیشه توی رابطه‌هاتون، کاندوم همراه خودتون داشته باشین. والسلام

سوم / استخرهای شنا

خب اینم یکی از فضاهایی هست که احتمالاً مورد علاقه ی خیلی از گی‌ها میتونه باشه! توی چندتا از دیت‌هایی که داشتم زیاد پیش می‌اومد که بعد از دیدار اول پیشنهاد استخر رفتن داده بشه. دلیلش واضح بود. دیدن بدن کیس مورد نظر بدون حایل!

دوستی بود که بعد دیت‌هاش به اونا اس‌ام‌اس میداد که با هم برن استخر. به گفته‌ی خودش، با یکی از دوستاش که خبره‌ی تور کردن مردهای استریت هست، میرن استخر و خدا شاهده که چه جو‌ری شماره رد و بدل میکنن و سوار ماشین طرف میشن و به سکس ختم میشه.

برای من خیلی جالبه که اینجا مراده‌ها به چه صورتی پیش میره. مرد گی در پوششی از مفعولیت به دلبری از مردهای استریت فاعل محور روی میاره. مرد استریت(!) به سمت این اغواگر شیو کرده‌ی عشوه گر میاد. احياناً چشمکی رد و بدل میشه بینشون و در نتیجه دوست گی‌ما، تورش رو به آرومی از توی آب جمع میکنه و باقی ماجرا.

چهارم / باشگاه‌های ورزشی

روابط و یا تمایلات همجنس‌گرایانه توی باشگاه‌های ورزشی هم به اندازه کافی دیده میشه. این تمایلات میتونه از شوخی‌های کلامی



توالت نویس شهر تنهاست

✦ آرش سعدی

وقتی که قرار شد با شایان توالت‌های تهران را برای تکمیل این پرونده بگردیم، فکر نمی‌کردم با دنیایی روبرو بشوم که صدای دکمه‌های کیبورد در آن غریبه است. دکمه‌هایی که خیلی از ما، از طریق‌شان همدیگر را شناختیم یا عقایدمان را بیان می‌کنیم. اینکه اولین باری که یک نفر به تو زنگ زده باشد و بخواهد در مورد شماره‌ات که از خودت روی در توالت نوشته‌ای صحبت کند برای من جدای از قبح ماجرا، یک ترس عمیق امنیتی، به همراه دارد، حال این بی‌پروایی توالت‌نویس‌ها به نظرم کمی ترسانک است.

شاید هم تقصیر من نیست، دوستی داشتم که از ترس شناسایی شدن، به عنوان یک گی، هیچ وقت داخل خیابون تیپ نمی‌زد یا کمتر شلوار جین می‌پوشید! بزرگ شدن در یک همچین محیطی طبیعتاً به من اجازه نمی‌دهد که شرایط یک توالت‌نویس را درک کنم.

توالت‌نویسی که ممکن است روی یکی از همان صندلی‌های داخل پارک کنار آن توالت نشسته باشد تا «فرد مورد نظر» به او زنگ بزند. خیلی بخواهد امنیتی رفتار کند یک عینک دودی هم زده باشد.

دنیای غیر قابل تصویری است لا اقل برای من، که یک دگرباش یا غیر دگرباش در کارهای اجباری روزمره‌اش یک تفریح این شکلی هم داشته باشد. برای بعضی‌هاشان هم شاید کسی که از طریق این شماره‌ها به‌شان زنگ می‌زند یک عشق و یک نیمه‌گمشده باشد.

اصرار شهرداری به رنگ زدن در توالت‌ها و تلاش وافر توالت‌نویس‌ها وقتی که جوهر نوشت‌افزارشان روی در توالت کارگر نمی‌افتد و شروع به کنده‌کاری روی لایه‌های زخیم رنگ می‌کنند - بعضاً غیر از شماره، لازم است که اطلاعات دیگری هم حکاکی بشود - یک جنگ را برای من تداعی میکند! جنگی که پیروز ندارد و طرفینش بعد از کش‌مکش‌های طولانی مدام مشغول پیشروی و عقب‌نشینی‌اند.

با وجود اینکه هرکسی، با تلفن همراه خودش، امروز میتواند به دریای ارتباطی اینترنت وصل بشود، ولی هنوز توالت‌های شهر بوی جوهر می‌دهند، انگار که توالت‌نویس‌ها یک کیف ابزار دارند. توالت‌های پارک شهر حتی روی لوله‌های آب و شلنگ آب‌ش هم از شماره پر بود. کاملاً می‌شد قَدْ بلند عده‌ای از آنها را حس کرد که در دوردست‌ترین نقطه توالت شماره‌ای از خود به جا می‌گذاشتند. آن درهایی که سبز پررنگ بودند، فقط لاک غلطگیر چاره کارشان بود، لا اقل این دور در خیلی از توالت‌ها تکرار می‌شد. اگر یک دستشویی عمومی، ده تا کابین در دل خود داشت، بعضی از شماره‌ها روی هر ده در آن کابین‌ها نوشته شده بود، شاید آن توالت‌نویس هیچ وقت فکر نمی‌کرده که یک نفر ممکن است هر ده توالت را چک کند! و از طرفی نخواست که حتی یک نفر را هم از دست بدهد.

بعضی از شماره‌ها را فقط زمانی می‌شد دید که به حالت دستشویی کردن روی سنگ توالت نشسته باشی، در کل شاید فرقی بین توالت‌نویس نشسته و ایستاده نباشد، اما میدیدم آنکه نشسته است، استرس کمتری داشته و در کنار شماره‌اش، اطلاعاتی از خودش یا کسی که در پی اوست نوشته، شاید می‌پنداشته صدای برخورد خودکارش روی در و دیوار، در صدای دستشویی کردنش گم می‌شود و کسی نمی‌فهمد در کابین او چه خبر است!

باید هوای تازه استشمام کنم! وقتی که با خودکار و کاغذ از توالت بیرون می‌آمدم و به سمت صندلی خالی پارک می‌رفتم، سنگینی بعضی نگاه‌ها را می‌شد حس کرد، چشمهایی که با زبان بی زبانی می‌گفتند «توقف اینجا مانع کسب و کار است!» سوی نگاه پیرمرد‌ها را حتی از پشت عینک دودی‌شان نیز می‌توانست دید وقتی که دست از طواف توالت می‌کشیدند و چند لحظه‌ای به تو خیره می‌شدند، گویا فرشتگانی‌اند که برای حفاظت از آنجا ماموریت دارند!

راستش روند در پارک دانشجو اینگونه نبود، یعنی آنطور که انتظار داشتیم نبود شاید از مجموع همه‌ی کابین‌ها دو سه شماره بیشتر پیدا نکردیم، البته آثار رنگ‌کاری و حکاکی مشخص بود ولی انگار دلاوران توالت‌نویس راه‌های دیگری را برای برقراری ارتباط در این پارک برای خود انتخاب کرده بودند. شاید کمی ناشکیبا شده‌اند: حالا بنویسد، در آن تاریکی یکی بخواند، یکی از هزار زنگ بزند، «فرد مورد نظر» باشد، نباشد... میشد مستقیم با اشاره‌ی دست یا چشم یا حتی لب، به یک نفر پیشنهاد رابطه‌ی جنسی داد. انگار این یک اپیدمی در پارک دانشجو بود، این جریان حتی به صف توالت هم سرایت کرده بود، انگار در صف منتظرند که چیزی بگوئی!

پوزیشن‌های «ورستایل و تاپ و بات»، کسوت «دوطرفه و می‌کنم و می‌دم» به تن کرده است گویا توالت‌نویس‌ها هم ازین مرزبندی پوزیشنی راه گریز ندارند. وقتی با یکی از آنها قرار گذاشتیم و صادقانه در ملاقات حضوری از او خواستیم تا با اقلیت همکاری کند، بسیار خوشحال شد و در ادامه‌ی حرفه‌ایش چندین بار بغض کرد و ما را هم به بغض وا داشت، دردی داشت که نمی‌دانست چیست! باید فرصت کرد. گاهی در زندگی نیازمند فرصت هستیم، فرصت‌هایی که خود به وجود می‌آوریم تا نگذاریم از آنچه نمی‌دانیم گریه‌مان بگیرد.

این یک موهبت نیست که یک سری امکان استفاده از نت را دارند و یک سری برایشان دوستی‌ها از در توالت‌ها آغاز می‌شود، توالت‌نویس شهر نیز همچون کاربران اینترنتی فقیر است، فقیر از دوستانی که بتواند به آنها اعتماد کند.

برای خودم سوال بود همیشه که قبح این ماجرا در کجاست؟ چرا یک گی سنتی وقتی از او می‌پرسی حالا که با همجنس خود سکس می‌کنی سمت چیست می‌گوید «ک*نی» و نه همجنس‌گرا؟! چه قدر موفق بوده‌ایم از اینکه توالت نویس‌ها نیز روی در توالت کنار شماره‌ی خود بنویسند «دگرباش»! راستش کسی برای قشر سنتی دگرباش کاری نکرده است و هر روز با تئوری‌های صد من یک غاز گذشته است، تئوری‌هایی که به درد ادبیات سخنرانی در میتینگ‌های سازمان‌ها می‌خورد تا آبرویشان با الفاظ قبیح نرود.

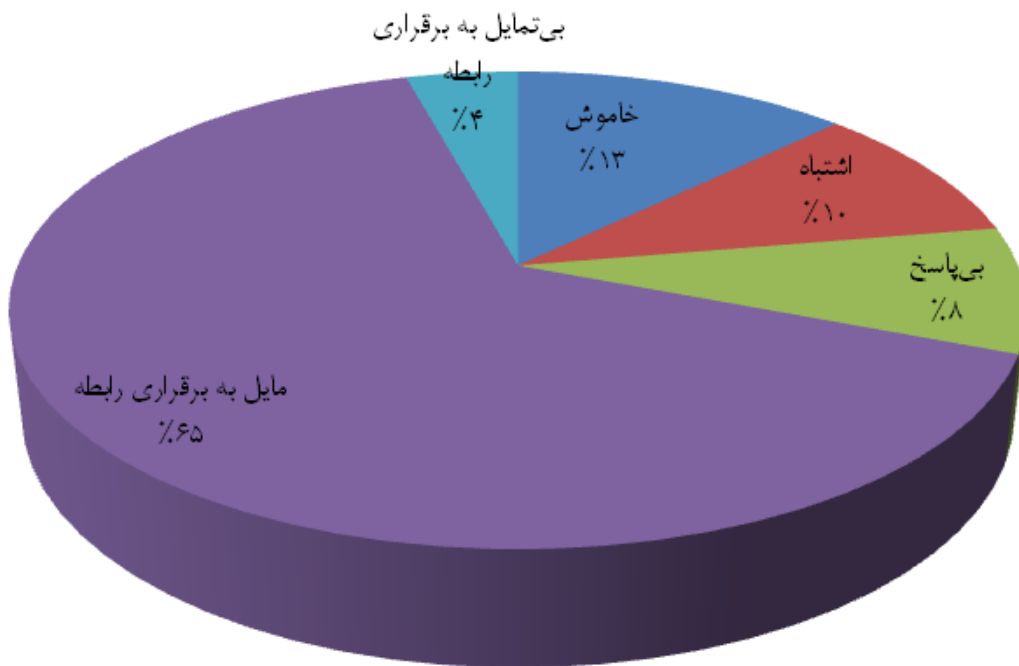
در خیالم بود چه می‌شد اگر هر دگرباش آگاه که برای رفع حاجت! از توالت‌های عمومی استفاده می‌کند، قلم به دست گیرد و کنار لا اقل یک شماره کلمه‌ی دگرباش را بنویسد یا واژه‌ی همجنس‌گرا را کنار آنها اضافه کند تا خواننده آن آشنا شود و درگیر شود با این مفاهیم. ولی اینها خیالات است از نظر خیل عظیمی از ما، آنها ک*نی‌هایی هستند که با ما فرق دارند، دریغ از اینکه عامه‌ی جامعه آنها را می‌پندارند، افرادی اغلب کم‌سواد و حالت‌دار!

نتایج آمارگیری

از میان ۹۵ شماره برداشت شده در بیش از ۱۲۰ کابین توالت از ۷ پارک بزرگ تهران (ملت، ساعی، طالقانی، لاله، دانشجو، پارک شهر و رازی)، به آمارهایی رسیدیم که ما را در گردآوری این پرونده کمک به سزایی کرد که آن‌ها در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهیم.

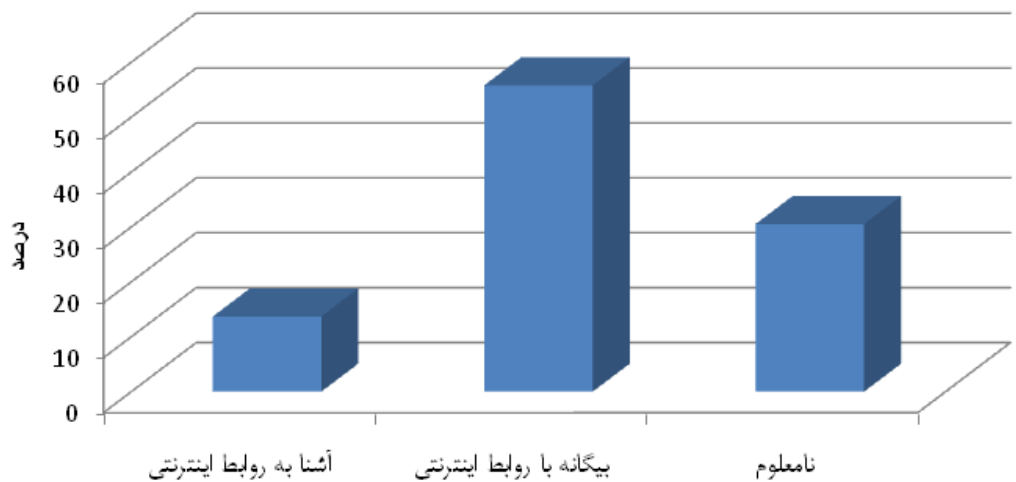
میزان پاسخ‌گویی

گراف ۱ نشان‌دهنده‌ی میزان پاسخ‌گویی توالت‌نویس‌ها به شماره‌هایی است که در توالت‌ها یادداشت کرده‌اند. حدود ۳۵ درصد از شماره‌ها عملاً غیرقابل استفاده بودند که حدس ما به دلیل مصادف بودن آمارگیری با ماه محرم بود. چرا که تعدادی از توالت‌نویس‌ها بعد از گفتن «من توبه کرده‌ام» گوشی را قطع می‌کردند. هرچند تعدادی از شماره‌ها هم مشخص بود که از عمد اشتباه نوشته شده بودند.



میزان پاسخ‌گویی

گراف ۲ مربوط می‌شود به استفاده توالت‌نویس‌ها از اینترنت، درصد نامعلوم مربوط می‌شود به شماره‌هایی که خاموش یا اشتباه بودند. بیشتر از ۵۰ درصد این تعداد اصلاً از اینترنت برای برقراری ارتباط با همجنس خود استفاده نکرده بودند.



نقش جنسی

گراف دیگری که می‌شد از این داده‌ها استخراج کرد، فراوانی نقش جنسی افراد است. برخلاف تصور سنتی گروهی که فکر می‌کنند اکثر افرادی که شماره‌های خود را روی دیوار مینویسند، دگرجنسگرایانی هستند که برای ارضای خود در قالب یک همجنس‌گرای اکتیو (فاعل) فرو می‌روند، ورس‌ها و پسیوهای بسیاری به نیز تمایل به برقراری رابطه داشتند یا حداقل آمار نشان می‌دهد که از اکتیوها کمتر نیستند.

درصد افراد نامعلوم نیز همان طور که در گراف قبلی توضیح داده شده بود مربوط به افرادی است که پاسخ ندادند.





**اگر به شریک و دوام رابطه‌ی خود علاقمند اید،
بد نیست این نکات را به خاطر بسپارید:**

فاطمه

قدر حال را بدانید شاید فردا دیگر دیر باشد.
این را خوب درک کنید که می‌توانید بهترین لحظات رو با شریک خود داشته باشید؛ هیچ کس نمی‌تواند جای شریک شما رو بگیرد.
صبور باشیم؛ اگر رفتار شریکمان خوشایند نیست بهتر است با حوصله و تأمل و در شرایط مناسب او را از چگونگی رفتارش آگاه کنیم.
منطقی رفتار کنیم؛ مسایل را منطقی و درست بررسی کنیم و به جای منافع شخصی، مصالح رابطه‌مان را در نظر بگیریم و بی‌طرفانه قضاوت نکنیم.

کم توقع باشیم؛ از شریکمان آن قدر انتظار داشته باشیم که بتواند به انتظارات ما پاسخ دهد.
گذشت کنید؛ مطمئناً روابط بدون خطا نیست و هر کدام از ما دچار اشتباهاتی می‌شویم و با گذشت می‌شود رابطه شیرین‌تری داشت.
این را قبول کنید که او با یکسری عادات و خوی‌ها بزرگ شده است و راحت نمی‌تواند آنها را کنار بگذارد. به او فرصت دهید.
به خاطر شریک خود کمی از مطالب مفید و روانشناسی استفاده کنید؛ چرا که ما تجربه کافی را در اوایل رابطه نداریم.

می‌تواند طوفانی از خشم و غضب و نفرت را خاموش کند و بنای رابطه را از خطرات گوناگون دور سازد.

برای سخن و پیشنهاد شریکمان احترام قائل شویم و خود را عقل کل ندانیم. باور داشته باشیم که همیشه همه چیز را همگان دانند.

روی نقاط ضعف شریک خود انگشت نگذاریم؛ هر فردی ممکن است در موارد مختلف دچار ضعف باشد آشکار کردن و بزرگ جلوه دادن این نقاط ضعف موجب ایجاد کدورت می‌شود. هرگز نباید از نقطه ضعف‌ها به عنوان اسلحه‌ای برای سکوت یا شکست دادن شریکمان استفاده کنیم.

مقابله به مثل نکنیم؛ از رفتارهای تلافی‌جویانه پرهیزیم و سعی کنیم به جای مقابله به مثل، رفتار مناسب را به او یادآوری نماییم.

مقایسه نکنید؛ با مقایسه، هم شریک خود را از خود ناراحت می‌کنید و هم زندگی را برخورد سخت می‌گیرید و بدانید تمام انسان‌ها نمی‌توانند شبیه هم باشند.

سعی کنید در هر جایی جوایای حال شریک خود باشید؛ این امر باعث می‌شود تا حس اهمیت برای هم بیشتر شود.

روزهای خوب با هم بودن رو به یاد هم بیاریم؛ این امر باعث شود تا روزهای با خاطرات تلخ راحت‌تر فراموش شود.

شنونده‌ی خوبی باشیم؛ هنگامی که شریکمان با ما صحبت می‌کند حتی الامکان به چشمان او نگاه کنیم و یا با اشاره و سر تکان دادن نشان دهیم که به حرف‌های او توجه داریم.

امیدواریم احساس خوشبختی همیشه همراه شما باشد.



مثبت‌نگر باشیم؛ با بیاد آوردن لحظات شیرینی که با یکدیگر گذرانده‌ایم، بدینی را از خود دور کنیم، به رفتارهای خوب شریکمان بیشتر بیندیشیم و جنبه‌های خوب وی را فراموش نکنیم.

یکدل باشیم؛ درک متقابل موجب ایجاد تفاهم می‌شود و یکدلی به وجود می‌آورد.

ارتباط کلامی و عاطفی خود را حفظ کنیم؛ سعی کنیم با شریک خود درباره‌ی مسائل مختلف گفتگو کنیم. صحبت کردن بهترین راه آگاهی از افکار و احساسات وی می‌باشد.

با یکدیگر مهربان باشیم؛ شریکمان را جزئی از وجود خود بدانیم، محسناش را بازگو کنیم، برایش خوبی بخواهیم و در راه کمک به وی تمام تلاش خود را به کار ببریم. با مهربانی می‌توانیم مالک قلب‌های یکدیگر باشیم و رابطه‌ی گرم و صمیمی برقرار کنیم.

محبت پذیر و قهر گریز باشیم؛ تلاش کنیم که آینه‌ی رابطه‌مان شفاف و بدون غبار کدورت باشد.

سعی کنیم همدیگر را در کارهایی که درست انجام می‌دهیم تشویق کنیم؛ چراکه هیچ کس مثل دو نفری که یکدیگر را دوست دارند، نمی‌توانند مشوق هم باشند.

راستگو باشیم؛ صداقت و راستی از بهترین سرمایه‌های رابطه موفق است. هرگز نباید به دروغ و نیرنگ متوسل شویم حتی اگر حقیقت به نفع ما نباشد. فراموش نکنیم که دروغ پایه‌های رابطه‌مان را سست می‌کند.

به نیازهای شریکمان توجه کنیم؛ رفتار دلنشین و توأم با متانت موجب می‌شود خواسته‌های خود را به راحتی بیان کند.

بهداشت روانی شریک عاطفی‌مان را تأمین کنیم؛ در سایه‌ی سلامت جسمی و روانی می‌توانیم به هدف‌های خود برسیم، بنابراین باید به رفتار او توجه نماییم و از افسردگی و خمودی‌اش جلوگیری کنیم.

با یکدیگر مشورت کنیم؛ هر یک از طرفین رابطه باید حق داشته باشند نظر و پیشنهاد خود را بیان کنند. با مشورت کردن، راه رسیدن به خوشبختی کوتاه‌تر می‌شود.

سعی کنید حرمت هم را همیشه رعایت کنید. حتی موقع دعوا خوش قول باشیم؛ برای حرف‌ها و قول‌های خود ارزش قائل شویم و خود را در مقابل آنها مسئول بدانیم خوش قولی نشانه‌ی احترام به خود و شریکمان است.

سلايق و علايق او را بدانيد تا با اين كار به بگوئيد كه چقدر براي شما مهم است؛ در بسیاری از موارد شریک زندگی از همسرش توقع دارد که او را خوب بشناسد و بداند که او چی دوست دارد.

خود را به جای شریکمان بگذاریم؛ دنیا را از دریچه‌ی نگاه او ببینیم و از خود پرسیم: «اگر من جای او بودم چه می‌کردم؟»

به شریک خود بگوییم که من به خاطر عشق به تو همه‌ی سختی‌های رابطه‌مان را می‌پذیرم چنین جملاتی باعث دلگرمی او می‌شود. همدیگر را آرام کنید؛ روزها همیشه بدون مشکل نیست، اگر یک روز شریکتان عصبانی بود شما سعی کنید او را آرام کنید و بر عصبانیت او نیافزاید.

با جملات زیبا از شریک خود دلجویی کنیم؛ یک جمله‌ی شورانگیز

مصاحبه با شهلا
ترنس سکشوال تهرانی

به راستی از کجا شروع شد؟ وقتی با شهلا صحبت می‌کردم، چند جا نتوانستم احساسات خودم رو کنترل کنم؛ مشکلات ترنس سکشوال‌ها در جامعه امروز ایران کم نیست. واقعا تبعیض زیادی در رفتارهای جامعه با این قشر از اقلیت وجود دارد؛ از محیط تحصیل و تفریح گرفته تا خانواده و محیط کار. برای آدم‌های معمولی هم بعضی اوقات زندگی خیلی سخت میشه اما چیزی که کیفیت زندگی ترنس سکشوال‌ها رو تحت‌الشعاع قرار میده، فرهنگ نادرست جا افتاده در جامعه است. باید از کجا شروع کنیم؟ باید مثلا به ترنس سکشوال‌ها احترام بزاریم که مشکل حل بشه؟ یا نه بیایم به قدم جلوتر بریم و کلا همه به هم احترام بزاریم؟ شهلا تنها بیست سالشه و برای تحمل این مشکلات خیلی جوونه و من نمیدونم که چطور یک ترنس بیست ساله توانسته به همه‌ی مشکلاتش فائق بیاد. شهلا یک ترنس مرد به زن به سوال‌های ما درباره زندگی ترنس سکشوال‌ها جواب میده.

آرش سعدی

اندام جنسی من با دخترها فرق داره. توی همون عالم بچگی دچار یه بحران شدم که اگر من یه دخترم، پس چرا اندام جنسی پسرانه دارم؟ و اگر یه پسرم چرا این موضوع رو در خودم حس نمیکنم؟ برای من این بحران ادامه داشت تا وقتی که وارد لایف دگرباش‌ها شدم تا فهمیدم که من یک ترنس هستم.

چطور متوجه شدم اندام جنسی تو با بقیه دخترها متفاوت؟

من توی ۱۰ یا ۱۱ سالگی شاهد رابطه‌ی جنسی پسرخاله‌ام با دوست دخترش بودم، هفته‌ها توی شوک بودم و دل‌نگرانی خانواده‌ام رو حس می‌کردم. به هر حال یه بچه نباید در معرض دیدن چنین افعالی قرار بگیره، مقایسه بدن خودم با اون دختر و پسر به من فهموند که جسم من، جسم یک دختر نیست.

اما من همچنان خودمو یه دختر می‌دونستم، وقتی به سن تکلیف رسیدم یعنی در ۱۵ سالگی که بین پسرها مرسومه، همسایه مون بهم تبریک گفت، اما من در جواب گفتم که توی ۹ سالگی به سن تکلیف رسیدم چون من یه دخترم. در عوض او هم بهم کتاب معرفی کرد و منم برای حل مشکلاتم به اعمال مذهبی روی آوردم.

توی خونه مشکلی داشتی؟

مشکل؟ اینقدر کتک خوردم، اینقدر پدرم منو با کابل زده که فکر نمیکنم هیچ دستگاهی اینقدر مجرم‌هاشو شکنجه داده باشه که من شکنجه شدم. یه بار تمام پشتم تیکه تیکه شده بود وقتی رفتم بیمارستان، دکتر بهم می‌گفت که شکایت کنم، ولی پدرم بود، هیچ کس طرف منو نمی‌گرفت. زیاد پیش اومده که لباسای دخترنمو پاره کردند، یا آرایشمو پاک کردند.

تراجنسی یا ترنسکسوالی از نظر تو چه مفهومی داره و ترنسکسوال به چه کسانی گفته میشه؟

کسی که لطیف باشه و احساسش زنانه است، دوست داره با پسرها باشه و آرایش کنه البته این مربوط به ترنس‌های مرد به زنه، در مورد ترنس‌های زن به مرد مطمئنا تمایلات هم برعکسه. به طور کلی کسی که از نظر جنسیت با جسم خودش نمیتونه کنار بیاد به نظر من ترنسکسواله، مثل مردی که میخواد زن باشه. خود من شاید تیپ مردونه داشته باشم ولی در مهمونی‌ها و جاهایی که خود واقیع هستم، لباس زنونه می‌پوشم یعنی لباسی که برازنده‌ی من هست رو می‌پوشم.

چه زمان متوجه شدم که رفتار متفاوتی نسبت به بقیه داری؟

من از بچگی کلا با برادر و خواهرم فرق داشتم، لباس دخترونه می‌پوشیدم، عاشق بازی‌های دخترونه بودم و آرایش می‌کردم، از اول هم صدای نازکی داشتم و سینه هام برای پسر بودن کمی برجسته بود. البته برادرم گاهی مثل من لباس دخترونه می‌پوشید اما الان می‌دونم که هر پسری توی بچگی‌اش ممکنه این کار رو برای شیطنت یا بازی یا تجربه یا هرچیز دیگه‌ای انجام بده ولی من واقعا اینطوری راحت تر بودم و بهم آرامش می‌داد. اما وقتی ۹ سالم بود، خونه‌ی مادر بزرگم یه جلسه‌ای برگزار شده بود که یه پسر ۱۷ یا ۱۸ ساله‌ای هم میومد، من از همون اول خیلی خوشم میومد ازش ولی نمیدونستم که یه پسر نباید دل‌باخته‌ی یه پسر بشه...

اما من از بچگی احساس می‌کردم که یه دخترم، هیچ فرقی بین خودم و دخترای دیگه نمی‌دیدم، همیشه موهای بلندی داشتم و رفتار دخترونه از خودم بروز می‌دادم تا اینکه یک روز متوجه شدم که

وقتی بزرگتر شدیم، تصمیم گرفت برای ادامه زندگی به خارج از ایران بره و من تنها شدم. بعد از اون، با چند نفر دیگه هم تریای کردم. این آخری هم با یکی آشنا شدم که خیلی دوش داشتم آخر سر معلوم شد بایسکشوال بوده.

با بایسکشوال‌ها مشکل داری؟

نه، به من میگفت که همجنسگراست ولی بعدا متوجه شدم غیر از من یه دوست دختر هم داره. با دروغ گفتن مشکل دارم.

با همجنسگراها چطور؟ کلا همجنسگرایی رو چطور می‌بینی؟

همجنسگرایی یک گرایش طبیعی ولی همجنس بازی ناشی از عقده‌های جنسیه که من اصلا تاییدش نمیکنم. البته همه جا خوب و بد هست ولی من بیشترین آسیب رو از طرف همجنس گراها دیدم. استریتها رفتار خیلی بهتری باهام داشتند تا همجنسگراها. از نظر من جامعه‌ی همجنسگراها ایرانی، دچار یه سرگشتگی و بلاتکلیفیه.

البته منظورم از اینها، فقط گی‌ها هستند، در مورد لزبین‌ها باید بگم که دخترای خوبی هستند و من کلا با دخترها راحت‌ترم تا پسرها.

پیش پزشک هم رفتی برای تغییر جنسیت؟

بله، خیلی زیاده! پیش انواع و اقسام پزشک‌ها رفتم؛ متخصص اعصاب و روان، پزشک بالینی، دکتر تغییر جنسیت، روان شناس و... پیش آخرین روان شناسی که رفتم بهم گفت چون ساده پوش هستم، میتونم تا مدتی به همین زندگی برزخی ادامه بدم ولی هر وقت که احساساتم رو دیگه نتونستم کنترل کنم بهتره که به تغییر جنسیت فکر کنم.

توی جامعه با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم کردی تا حالا؟

من آدم خیلی اجتماعی‌ای هستم و منظورم از اجتماعی یعنی کسی که بلد باشه هر چیزی رو سر جای خودش قرار بده، هر کاری رو به موقع انجام بده، هر حرفی رو هر جایی نزنه و... به قول معرف هر عمل جایی و هر نکته زمانی داره. به همین دلیل ترسی از رویارویی با مشکلات ندارم. با آدم‌های زیادی در ارتباط هستم و میدونم که هر کس ظرفیت و جنبه‌ی خاصی داره پس با این شناخت می‌تونم بگم مسخره کردن و ادا درآوردن مشکلاتی نیست که حل نشوند. خیلی وقت‌ها با گذشت زمان کسانی که مسخره‌ام می‌کردند ازم عذرخواهی کردند. رفتار درست توی همین جامعه‌ی پر از مشکل باعث میشه که اطرافیان در شرایط سخت ازت حمایت کنن.

برنامه‌ای داری برای آینده‌ات؟

اگر بتونم با کسی رابطه بگیرم که باهام بمونه که عالی میشه... ولی اگر نشد و سنم رفت بالاتر و مستقلا زندگی کردم حتما عمل جراحی تغییر جنسیت رو انجام میدم و ازدواج می‌کنم.

ولی مادرم اغلب هوای منو داشت و به خاطر نوع رفتارم هیچ وقت یادش نرفت که من فرزندشم. بزرگتر که شدم دعوای مادر و پدرم زیاد شد منم توی آتیش دعوای اونها اغلب قربانی می‌شدم. پدرم رفتار منو نتیجه‌ی تربیت بد مادرم می‌دونست. مادرم نمیذاشت لباس تنگ بپوشم. دایی و مادر بزرگم ادا می‌آوردن، مثلا دایی‌ام می‌گفت ابرو برداشتن کار اواخواهرا و هرزه‌هاست، پسر که ابرو برنمیداره، یا مادر بزرگم تا می‌رسید به من با حالت تمسخر آمیز می‌گفت: «اوا خواهر! چی شده؟!» و ازین جور چیزا.

بیرون از خونه چطور؟ فکر میکنم مشکلات بیشتری نسبت به خونه داشتی چون به نظر میرسه رفتار مردم عادی با ترنس‌ها زیاد جالب نیست

کسی که ناهنجاری از خودش بروز نده، مردم باهاش کاری ندارن. برعکس من خیلی در جامعه راحت تر بودم شاید البته این به خاطر وضعیت وخیم من توی خونه باشه. مردم مسخره می‌کنن و میرن مثلا میگن دو جنسه، اواخواهر یا چیزای بدتر کم پیش میاد که کسی گیر بده البته منم چند وقتی هست که هر کس مسخره‌ام کنه چه فامیل چه غریبه جوابشو میدم. توی مدرسه همه‌ی بچه‌ها با من دوست بودند، گاهی اوقات هم البته با بعضی هاشون دعوا می‌شد ولی دوران مدرسه‌ام از اول ابتدایی تا آخر دبیرستان خیلی خوب بود، ناظم‌ها با درک وضعیتی که داشتم اغلب از من دفاع می‌کردند و منو دوست داشتند چون منضبط و مظلوم بودم. اینم بگم که رفتار بچه‌های مدرسه وقتی مدرسمو عوض می‌کردم اول هر سال خیلی بد بود، همه‌اش مسخره می‌کردند منو ولی وقتی منو میشناختند خیلی بهم محبت می‌کردند.

وقتی وارد محیط کار شدم، زمانی بود که یه اصطلاح پوستم کلفت شده بود، دیگه حرف مردم برام اهمیتی نداشت، عادت کرده بودم، ادامو در می‌آوردند و مسخره‌ام می‌کردند، خیلی هاشون هم البته پیشنهاد رابطه جنسی می‌دادند ولی من هیچ وقت توی محیط کارم نلغزیدم، چون به شدت نیاز دارم که از نظر مالی مستقل باشم.

کلا اعتقاد دارم در دروازه رو میشه بست دهن مردم رو ولی نه. من چون ساده‌پوش هستم کسی تا حرف نزنم چیزی نمی‌فهمه، ولی وقتی که با دوستانم بیرون میرم، همه‌ی مردم بهمون اشاره می‌کنن و بهمون عنگ هرزگی می‌زنند.

رابطه‌ی جنسی هم داشتی توی مدرسه؟

بله. یه نفر بود که بهم می‌گفت خاله، اون با اغلب بچه‌های مدرسه رابطه‌ی جنسی داشت و برای من تعریف می‌کرد، تا اینکه یه روز خودم تجربه کردم. کلا در طول دوران تحصیل در مدرسه دو سه بار رابطه‌ی جنسی داشتم.

رابطه‌ی عاطفی چطور؟

بله. با یک نفر ۷ سال رابطه‌ی عمیق جنسی و عاطفی داشتم، همون پسری که وقتی بچه بودم به جلسات خونه‌ی مادر بزرگم می‌ومد ولی



وضعیت ترنس‌ها در ایران چگونه؟

در مورد مشکلات ترنس سکشوال‌ها اغلب خیلی سیاه‌نمایی میشه اما وضعیت ترنس‌ها خیلی هم بد نیست. اول و آخر اینکه عمل جراحی می‌کنیم من فکر می‌کنم که گی‌ها وضعیت بدتری نسبت به ترنس‌ها دارند. حداقل مارو به خاطر چیزی که هستیم، اعدام نمی‌کنند.

ترنس‌ها خودشون رو در معرض خطر قرار میدن، با رفتارهای فوق زنانه شون. ما چون فکر میکنیم که زن هستیم برای اثبات این موضوع به هر طریق مردانگی درونمون رو می‌پوشونیم، برای همین احساس میشه که ما زیادی زنیم. در صورتی که بیشتر رفتارهای ما عکس‌العملی نسبت به شرایط بسته‌ی جامعه است.

نظرت نسبت به عمل تغییر جنسیت چیه؟

خب یه کم مراحلش طولانیه، اولش با هورمون درمانی شروع میشه، برای از بین بردن موهای زاید بدن هم باید لیزر کرد. بعد دیگه وارد چند مرحله عمل جراحی میشه ولی همین پروسه خیلی طول میکشه و هزینه برداره.

اگر دکتر حاذق باشه، مشکلی پیش نیاده، ولی اغلب جراح‌ها مثل دکتر میر جلالی کارشون خیلی بده، یه دکتر توی مشهد هست که میگن توانایی فوق العاده‌ای درین زمینه داره.

یه موقع‌هایی فکر میکنم برم عمل کنم بهتره، لاقول ازین بلاتکلیفی بیرون می‌آم. ولی فعلا به دلایل مالی، خانوادگی و اینکه توی جامعه برام مشکل پیش نیاده نمی‌خواهم عمل کنم.

مادرم گاهی وقت‌ها که طاقتش تموم میشه میگه وقت دکتر بگیریم که عمل کنم ولی پدرم به شدت مخالفه، اون هنوز منو یه پسر میبینه که دچار انحرافات غربی شدم.

جامعه باید برای ترنس‌ها چی کار کنه؟

جامعه رفتارش با ترنس‌ها خیلی بده، من واقعا دلگیرم از دست مردم. باید برای ما یک دپارتمان درست کنن در مراکز بهداشتی و آموزشی و مشاوره بدن. سیاست‌ها باید در جهت آگاهی مردم باشند تا با ما بد برخورد نکنند. من برای امام حسین سینه می‌زنم، منم آدمم منم مسلمونم، حداقل ما ترنس‌ها ریاکار نیستیم.

من شنیدم که دولت و بهزیستی وام میدن برای این عمل و حتی قسمتی از هزینه‌ی عمل رو می‌بخشند. درست‌ه؟

بله درسته ولی در قبال این پول از ما یه تعهد نامه میگیرن که اگر در حال مرگ بودیم تمام اعضای قابل پیوندمون، به افراد دیگه اهدا بشه، این چه عدالتیه؟

خود ترنس‌ها برای بهتر شدن وضعیت چی کار کردند؟

هیچ کار. اگر خیلی بخوام بگم به تعداد انگشت هم نمیرسه، فقط حدود سی سال پیش خانم مریم ملک آرا تونست نظر روحانیت رو عوض کنه نسبت به ترنس سکشوالیسم. بعضی وقتا هم یه سری مستند ساختن که مایه‌ی آبرو ریزی هر چی مستند ساز و ترنس سکشواله. اخیرا هم البته فیلم آینه‌های روبرو رو ساختند که مربوط میشه به یک ترنس مرد به زن. وضعیت ترنس‌های زن به مرد خیلی بدتره، فکر نمی‌کنم هیچ وقت اجازه داده بشه در مورد ما یه فیلم رسمی درست کنن. ترنس‌های هم سن و سال من فقط با رفتارهاشون، باعث بدنامی ترنس سکشوال‌ها شدند و تنها وضع رو بدتر کردند. اما به جرات میتونم بگم برآیند رفتار مردم نسبت به گذشته با ترنس‌ها بهتر شده.

و سوالم آخرم اینکه خودت و همسرت رو به چه شکل می‌بینی؟

من یه زنم. گناه بی لذت برای خودم نمی‌خرم. واقعا متعهدم و دوست دارم خانه داری و بچه داری کنم. به عنوان یه زن دلم می‌خواهد همه‌ی زنان جامعه ترقی کنند. مرد من باید منو به خاطر خودم بخواد، هم کف من باشه و متعهد باشه. مثل منی که اون برام در اولویت اولمه، منم براش در اولویت باشم.

حرف آخر؟

حرف آخرم با خدای خودمه. خدایا من که تقصیری ندارم، خودت منو اینجوری کردی، من که دلم نمی‌خواست اینجوری باشم نجاتم بده...

فرزندان ما

پرسش و پاسخی برای والدین جوانان و بزرگسالان گی،
لژیبن، بای سکسوئل و ترنس سکسوئل

جزوه‌ی فرزندان ما، حاصل دست‌رنج وارتان پاکباز است که ترجمه‌ی آن را برعهده داشته است. در شماره پیشین قسمت اول آن منتشر شد و در این شماره قسمت دوم و آخر آن را می‌خوانید.

گروه سردبیری

جنسی یا هویت جنسی وجود دارد. تحقیقات موجود به موارد مختلفی اشاره می‌کنند، از ژن‌ها، تا مرتبه‌ی تولد، تا هورمون‌ها در دوران بارداری ولی هیچ یک از این‌ها قطعی نیست.

گرایش جنسی و هویت جنسی قابل تغییر نیست.

جامعه‌ی پزشکی و روان‌پزشکی در سراسر جهان، توافق دارند که تلاش برای تغییر گرایش جنسی یا هویت جنسی فرد بی‌اثر است و می‌تواند شدیداً مخرب باشد و در بسیاری موارد منجر به رفتارهای خود ویران‌گر مانند خودکشی می‌شود.

چه‌گونه پاسخ دهیم؟

وقتی پسر به من گفت گی است، آشفته و سردرگم بودم، ولی ترس و نگرانی‌ای که بر صورتش دیدم مانع این شد که شدت نگرانی‌ام را بروز دهم. به او گفتم که دوستش دارم و در این موضوع کنار هم خواهیم بود. با گذر هفته‌ها، دریافتم اندوه و نگرانی‌ام هر بار با گفتن این جمله کم‌رنگ‌تر می‌شود، «هرچه بشود یا باشد، دوست دارم.» مادر یک پسر هم‌جنس‌گرا

به یاد داشته باشید، مهم نیست این موضوع برای‌تان چه قدر سخت (یا حتی چه‌قدر آسان) است، احتمالاً گفتن به شما چه مستقیم چه غیر مستقیم، برای فرزندان فوق‌العاده سخت بوده. آن‌ها در وحشت از دست دادن عشق و محبت‌تان هستند. نگران واکنش و پاسخ‌تان هستند. حتی ممکن است نگران از دست دادن خانه و خانواده‌شان

چرا فرزندم گی است؟

«شبی که دخترم به من گفت هم‌جنس‌گرا است، ساعت‌ها اینترنت را زیر و رو کردم. باید می‌فهمیدم، چه اشتباهی کرده‌ام که او چنین شده، ولی در میانه‌ی تحقیق و گریه و اندوه بسیار، دریافتم، که من هیچ اشتباهی نکرده‌ام. این، تنها بخشی از هویت اوست. مادر یک دختر هم‌جنس‌گرا

راه‌های بسیاری برای پاسخ دادن به این پرسش وجود دارد:

شما «مقصر» نیستید.

هیچ یک از کارهایی که شما یا دیگری کرده‌اید، فرزندان را LGBT نکرده. افراد LGBT از همه جور خانواده‌ای می‌آیند، از خانواده‌های خیلی مذهبی تا خانواده‌های خداناباور، محافظه‌کار و مترقی، خانواده‌هایی از تمامی قومیت‌ها و تمام سطوح اقتصادی. برخی مادران سلطه‌گر داشته‌اند برخی پدران سلطه‌گر. برخی LGBT‌ها تک فرزندان، برخی کوچک‌ترین، بزرگ‌ترین و یا فرزند میانی خانواده. برخی از خانواده‌هایی می‌آیند که اقوام و بستگان هم‌جنس‌گرا دارند، برخی نه. برخی از خانواده‌هایی با یک سرپرست، دو سرپرست، یا ناپدری یا نامادری می‌آیند. آن‌ها از جوامع گوناگون کوچک و بزرگ می‌آیند. هیچ تحقیق معتبر و نموداری وجود ندارد که نشان داده باشد، عوامل تربیتی در گرایش جنسی یا هویت جنسی کودک دخیل بوده.

از ژن‌های من است.

برخی والدین کنج‌کاوند که آیا دلیلی ژنتیک یا بیولوژیک برای گرایش

چرا فرزندم گی است؟

«شبی که دخترم به من گفت همجنس‌گرا است، ساعت‌ها اینترنت را زیر و رو کردم. باید می‌فهمیدم، چه اشتباهی کرده‌ام که او چنین شده، ولی در میانه‌ی تحقیق و گریه و اندوه بسیار، دریافتم، که من هیچ اشتباهی نکرده‌ام. این، تنها بخشی از هویت اوست. مادر یک دختر همجنس‌گرا

راه‌های بسیاری برای پاسخ دادن به این پرسش وجود دارد:

شما «مقصر» نیستید.

هیچ یک از کارهایی که شما یا دیگری کرده‌اید، فرزندان را LGBT نکرده. افراد LGBT از همه جور خانواده‌ای می‌آیند، از خانواده‌های خیلی مذهبی تا خانواده‌های خداناباور، محافظه‌کار و مترقی، خانواده‌هایی از تمامی قومیت‌ها و تمام سطوح اقتصادی. برخی مادران سلطه‌گر داشته‌اند برخی پدران سلطه‌گر. برخی LGBT ها تک فرزندان، برخی کوچک‌ترین، بزرگ‌ترین و یا فرزند میانی خانواده. برخی از خانواده‌هایی می‌آیند که اقوام و بستگان همجنس‌گرا دارند، برخی نه. برخی از خانواده‌هایی با یک سرپرست، دو سرپرست، یا ناپدری یا نامادری می‌آیند. آن‌ها از جوامع گوناگون کوچک و بزرگ می‌آیند. هیچ تحقیق معتبر و نموداری وجود ندارد که نشان داده باشد، عوامل تربیتی در گرایش جنسی یا هویت جنسی کودک دخیل بوده.

از ژن‌های من است.

برخی والدین کنج‌کاوند که آیا دلیلی ژنتیک یا بیولوژیک برای گرایش جنسی یا هویت جنسی وجود دارد. تحقیقات موجود به موارد مختلفی اشاره می‌کنند، از ژن‌ها، تا مرتبه‌ی تولد، تا هورمون‌ها در دوران بارداری ولی هیچ یک از این‌ها قطعی نیست.

گرایش جنسی و هویت جنسی قابل تغییر نیست.

جامعه‌ی پزشکی و روان‌پزشکی در سراسر جهان، توافق دارند که تلاش برای تغییر گرایش جنسی یا هویت جنسی فرد بی‌اثر است و می‌تواند شدیداً مخرب باشد و در بسیاری موارد منجر به رفتارهای خود ویران‌گر مانند خودکشی می‌شود.

چه‌گونه پاسخ دهیم؟

وقتی پسر یا دخترم به من گفت گی است، آشفته و سردرگم بودم، ولی ترس و نگرانی‌ای که بر صورتش دیدم مانع این شد که شدت نگرانی‌ام را بروز دهم. به او گفتم که دوستش دارم و در این موضوع کنار هم خواهیم بود. با گذر هفته‌ها، دریافتم اندوه و نگرانی‌ام هر بار با گفتن این جمله کم‌رنگ‌تر می‌شود، «هرچه بشود یا باشد، دوستت دارم.» مادر یک پسر همجنس‌گرا

به یاد داشته باشید، مهم نیست این موضوع برای‌تان چه قدر سخت (یا حتی چه‌قدر آسان) است، احتمالاً گفتن به شما چه مستقیم چه غیر مستقیم، برای فرزندان فوق‌العاده سخت بوده. آن‌ها در وحشت از دست دادن عشق و محبت‌تان هستند. نگران واکنش و پاسخ‌تان هستند. حتی ممکن است نگران از دست دادن خانه و خانواده‌شان باشند. متأسفانه در بسیاری موارد، همه‌ی این‌ها برای افراد LGBT در سراسر جهان اتفاق افتاده و هنوز اتفاق می‌افتد. پاسخ شما به فرزندان اثر بسیار عظیمی بر سلامت و پیشرفت رابطه‌تان با او خواهد گذاشت. به یاد داشته باشید که هرچند نمی‌توانید پاسخ اولیه خود را تغییر دهید، اما می‌توانید پاسخ‌تان در مسیر پیشرفت را تعیین کنید.

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، کتلین رایان از پروژه‌ی پذیرش در خانواده‌ها، پی‌گیری و بررسی خانواده‌های در حال عبور از پرسه‌ی آشکارسازی را سرپرستی می‌کند. نتیجه‌ی نهایی به دست آمده از این پژوهش نقش بسیار نیرومند والدین در سلامت فرزندان LGBT را برجسته می‌کند: پاسخ‌های مثبت و لبریز از پشتیبانی و حمایت مایه‌ی سلامت بیش‌تر فرزندان است. پاسخ‌ها و واکنش‌های مشخصی، خطر مشکلات جسمی و روانی را کاهش می‌دهد. از این جمله می‌توان به این‌ها اشاره کرد، حرف زدن با فرزندان بر سر هویت LGBT او، بیان و ابراز عشق بی‌قید و شرط‌تان به او، حمایت و پشتیبانی از هویت LGBT فرزندان حتی اگر با آن کاملاً راحت نیستید، پیوند زدن فرزندان با یک چهره‌ی شاخص و الهام‌بخش LGBT و حمایت از بروز جنسی فرزندان.

پاسخ‌های منفی می‌تواند منجر به آسیب‌های دیرپا و گاه دائمی شود. برای عموم مردم واضح است که کتک زدن، ناسزاگویی یا بیرون انداختن فرزند از خانه، بر سلامت جسمی و روانی او اثر منفی خواهد داشت. ولی برخی رفتارها هست، که والدین ممکن است، ابتدا فکر کنند مفید است ولی در حقیقت، اثرات مخربی بر فرزند دارد. این رفتارها می‌تواند شامل این‌ها باشد، قطع تماس فرزندان با دوستان، گردهم‌آیی‌ها و رویدادها یا منابع LGBT، گفتن این به آن‌ها که خدا اگر LGBT باشند آن‌ها را مجازات می‌کند، وادار کردن فرزند به پنهان کردن هویت LGBT و صحبت نکردن درباره‌ی آن، یا وادار کردن او به داشتن رفتاری به اصطلاح زنانه‌تر یا مردانه‌تر. پژوهش دکتر رایان با استفاده از آزمایش و استدلال اثبات می‌کند این رفتارها می‌تواند منجر به افزایش خطر افسردگی شدید و مصرف داروهای غیر مجاز شود که تنها چند مورد از نتایج منفی جدی در بهداشت جسمی و روانی هستند.

مهم‌ترین پاسخی که می‌توانید به آشکار سازی فرزندان بدهید، این

بعد چه می شود؟

«هر بار که حقیقت وجودی مان را بیان می کنیم، جهانی خلق می کنیم که در آن، این تفکر که LGBT بودن یا داشتن فرزند یا عزیزی LGBT شرم آور است، سلطه‌ی و فراگیری کمتری دارد.»
پدر یک دختر هم جنس گرا

معمولاً والدین می گویند، بنا به تجربه شان، مهم ترین نکته‌ای که باید به خاطر سپرد، عشق نامشروطی است که نسبت به فرزندان دارید. برخی می گویند، که روند واکنش و پاسخ دادن به گرایش جنسی یا هویت جنسی فرزندان، آن‌ها را به فرزند و خانواده نزدیک تر کرده است. با گذر زمان، از این رازگشایی و تجلی چنان آسوده و راضی می شوید، که به مقطعی می رسید، که سرفراز و رسا در برابر خانواده، دوستان، همسایه ها و سرانجام حتی غریبه ها می ایستید و LGBT بودن فرزندان را با افتخار اعلام می کنید. افراد بسیاری، وقتی برای اولین بار، از گرایش جنسی یا هویت جنسی فرزندان آگاه می شوند، حتی نمی توانند رسیدن به این مقطع را تصور کنند، ولی همان گونه که بسیاری از والدین می توانند به شما بگویند، سرانجام همه به مقطعی رسیده اند، که این غیرممکن، ممکن شده است. با خودتان و فرزندان شکیبا باشید و به خاطر داشته باشید، همیشه دستی برای یاری رساندن به شما هست.

است که، عشق نامشروطتان را نشان دهید، با آن‌ها حرف بزنید و به حرف‌هایی که برای گفتن دارند، گوش کنید. سعی کنید وحشت، نگرانی، خشم، یا هر احساس ناشی از ضعف و اندوه که دارید را به دور از چشم فرزندان بروز دهید. به یاد داشته باشید که هرگز برای پاسخی لبریز از عشق و حمایت دیر نیست. برخی والدین زود به مرحله‌ی حمایت و درک و شناخت می‌رسند ولی برخی به زمان نیاز دارند. مهم این است که برای رسیدن به شناخت و درک تلاش کنید.

از مقطعی که هستیم چه گونه به پیش بروم؟

«فوق العاده مهم است که در این باره صحبت کنید، که بدانید تنها نیستید، که بدانید افراد بسیاری هستند که همه‌ی این‌ها را تجربه کرده و به شیوه‌ای مثبت با آن برخورد می کنند. ثمر این آگاهی ساختن رابطه‌ای سالم با فرزندان خواهد بود. والدین، می خواهند که پدر و مادر خوبی باشند و هیچ پدر و مادری نمی خواهد فرزندش را از دست بدهد.

مادر یک دختر هم جنس گرا

وقتی فرزندان برای اولین بار آشکارسازی می کند، ممکن است فکر کنید، دیگر قادر به فکر کردن به چیز دیگری نیستید. هویت LGBT او افکارتان را تا شدیداً آشفته می کند. ولی با گذشت زمان، به چیزهای دیگری فکر خواهید کرد، ادامه خواهید داد و به پیش خواهید رفت. شما با خواندن این جزوه گام اول در برخورد با این خبر را برداشته اید. کارهای دیگری برای کمک کردن به این موضوع و احساساتان می توانید انجام دهید:

تحقیق کنید. حجم عظیمی از اطلاعات در باره‌ی آشکار سازی، جامعه‌ی LGBT، والدین جوانان و بزرگ سالان LGBT و هر چیز دیگری که بخواهید بدانید، وجود دارد. وقت بگذارید و تحقیق کنید. منابع بسیاری در فضای مجازی وجود دارد که می توانند به پرسش‌هایتان پاسخ دهند، برای یافتن پاسخ هایتان جست و جو کنید و اطلاعات معتبر و علمی بیابید.

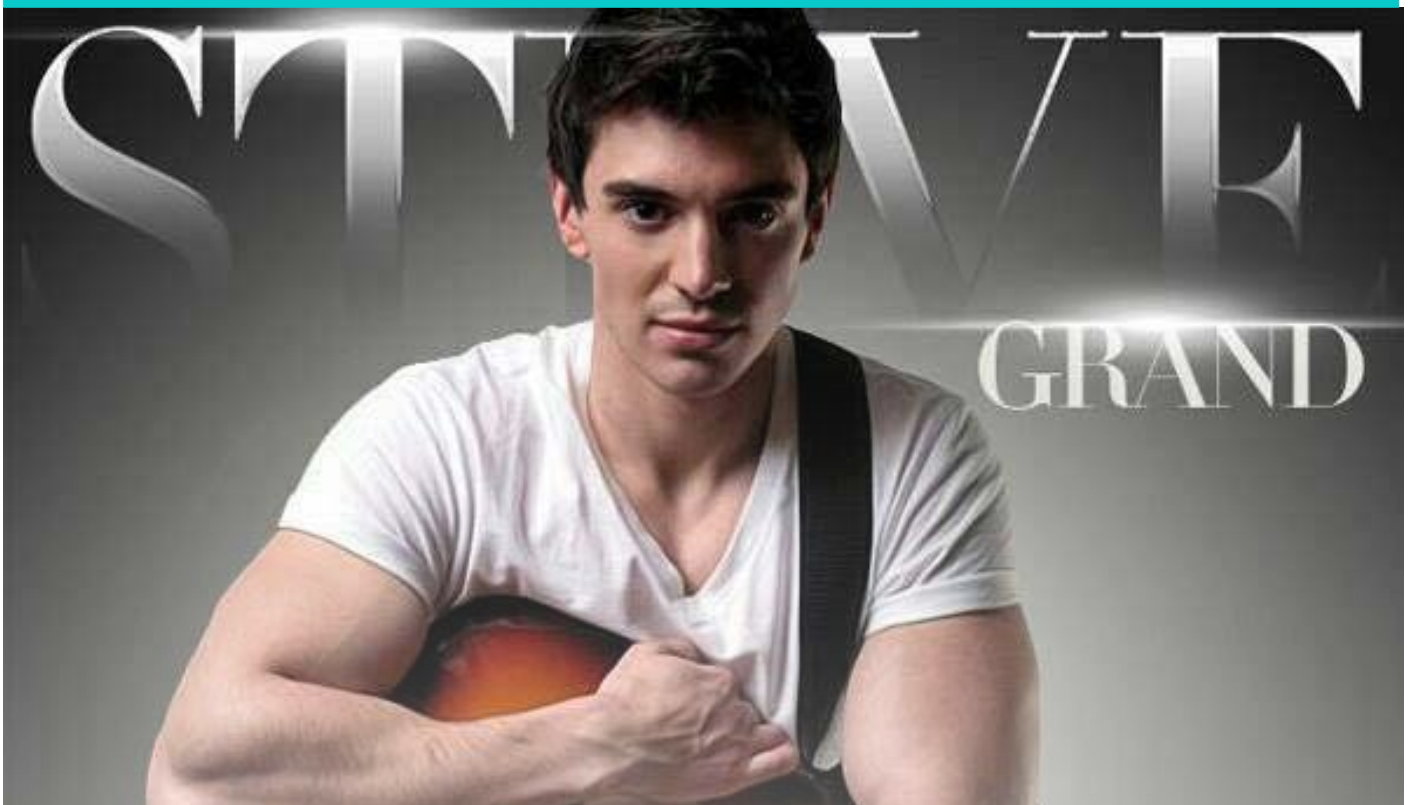
با کسانی که شرایط و تجارب مشابه را پشت سر گذاشته اند صحبت کنید، کسانی که ممکن است تمام آن چه تجربه می کنید را پشت سر گذاشته باشند و آماده هستند با شما بر سر آن‌ها حرف بزنند و نگرانی‌ها و پرسش هایتان را بشنوند. اگر هنوز صحبت حضوری یا تلفنی برایتان راحت نیست، از شیوه‌های تماس مجازی استفاده کنید. افراد بسیاری هستند که مشتاق یاری رساندن به شما و فرزندان هستند.

سایر کتب و مقالات PFLAG را بخوانید. از مجموعه این جزوات جزوه‌ی دیگری به نام «خودت باش» به فارسی در سه شماره‌ی پیشین مجله منتشر شده است، خواندن آن به برخی پرسش‌های شما پاسخ خواهد داد.

OUR DAUGHTERS
AND SONS:

QUESTIONS AND ANSWERS FOR
PARENTS OF LESBIAN, GAY,
BISEXUAL AND TRANSGENDER
YOUTH AND ADULTS

PFLAG
www.pflag.org



کاور از آهنگ **You And I** لیدی گاگا هستش. استیو خودش از طرفدارهای گاگا به حساب میاد و اون اوایل که **Poker Face** منتشر شده بود از گاگا خوشش نمیومد اما وقتی اجرای **Paparazzi** در امتی وی ۲۰۰۹ رو دید تحت تأثیرش قرار گرفت و حتی از دلایلی که باعث شد استیو به خودش بیاد و موزیک جدی بسازه گاگا بود! علاوه بر لیدی گاگا، استیو از کسانی که الهام میگیره میشه به این خواننده‌های بزرگ اشاره کرد:

Bruce Springsteen, Billy Joel, Elton John
و John Lennon !

استیو مثل لیدی گاگا، التون جان و بیلی جوئل پیانیست خوبیه. استیو در بچگی از اینکه گی بوده همیشه ناراحت بود که والدینش رو ناامید کرده از خودش! ماما باباش حتی اون رو برای درمان بردن و این درمان به مدت ۵ سال طول کشید، اما باز تأثیری نداشت و استیو هنوز همونی هستش که بود! چون این چیزا ذاتی هستن و نمیشه تغییرشون داد! ولی حالا ماما باباش به استیو افتخار میکنن به خاطر موفقیتش و اینکه چقدر مردم تونستن باهاش ارتباط برقرار کنند و داستان‌های زندگیشون رو باهاش درمیان گذاشتن!

ناگفته نمونه که استیو در سال ۲۰۱۰ با اسم **Steve Chatham** در کار **Modeling** بود!

به اونایی هم که از **Steve** خوششون میاد اینو بگم که یکی از طرفدارای ایرانیش واسش نقاشیش رو کشید و فرستاد براش! استیو هم نقاشی رو دید و ازش تعریف کرد. خیلی خوبه که اوایل شروع کارش در مورد ایران شنید و حتی اینکه اینجا هم طرفدار داره و مخصوصاً اینکه یک شخص برای اولین بار نقاشی اون رو کشید.

Steve Grand به عنوان اولین خواننده‌ی گی در سبک کانتری شناخته شده است. در حالیکه سبک موزیک استیو پاپ/راک هست اما آهنگ **All-American Boy** استایلش و متن آهنگ که مثل تعریف کردن داستان هست، به عنوان یک آهنگ کانتری به حساب میاد. متن این آهنگ و آهنگ سازی توسط خود **Steve** بوده.

استیو ۲۳ سال سن داره و در شیکاگو زندگی میکنه. از ۱۱ سالگی شروع به نوشتن موزیک کرد. اما تنها موزیک اورجینالی که از خودش منتشر کرده **All-American Boy** هست که با متنی زیبا و ویدیویی دردناک که خیلی‌ها باهاش ارتباط برقرار کردن کار اصلی خودش رو آغاز کرده. موضوع این آهنگ و ویدیو علاقه داشتن یک پسر به یک پسر هست. موزیک ویدیوی این آهنگ در مدت ۱ هفته بیش از ۱ میلیون بار در یوتیوب دیده شد. قضیه ویدیو اینه که یک پسر گی (استیو) از یه پسر خوشش میاد اما وقتی که دیگه این احساسش رو بروز میده و اون رو در یک دریاچه میبوسه، اون پسر با عقب کشیدن خودش میفهمونه که گی نیست اما بعد از اون رابطش رو با استیو قطع نمیکنه و اون رو درک نمیکنه! این چیزیه که استیو میخواد از مردم جهان تا گی‌هارو درک کنن و چقدر عذاب بدیه که یک پسر از پسر دیگه خوشش میاد و اما نمیتونه اینو بهش بگه از ترس اینکه طرف گی نباشه یا اگر گی نباشه باهاش بد رفتار کنه... استیو حتی در کلیساها هم اجرا میکرد و تا مدتی بعد از اینکه معروف شه در یک بار در شیکاگو اجرا میکرد اما الان به خاطر بیشتر شدن طرفدارهاش جای کافی اونجا نیست. قبل از اینکه استیو به **Steve Grand** تبدیل شه با اسم **Steve Starchild** چند تا آهنگ رو هم کاور کرده بوده و تو یوتیوب قرار میداد! که معروف‌ترینشون

معرفی سریال



خانواده‌ی فاستر

موسوم به «نویو ریکن» تهیه و پخش شده است، راوی زندگی خانواده‌ی «فاستر» است که مشغول پرورش فرزندان خود هستند.

«خانواده‌ی فاستر» سریالی جذاب و در ژانر درام است که دغدغه‌های یک خانواده‌ی چند ملیتی را در قالب برنامه‌ای یک ساعته به تصویر میکشد. در این فیلم، «لنا آدامز» و «استف فاستر»؛ زوجی همجنسگرا (لزبین) و با ملیت‌های متفاوتی هستند که با هم ازدواج کرده و مشغول بزرگ کردن ۳ فرزند خود در منطقه‌ی «میشن‌بی» واقع در «سن دیگو» میباشند.

خانواده‌ای با دو مادر «استف فاستر» (با بازی تری پولو) افسر پلیس دلسوز داستان است، که در کنار «لنا آدامز» (با بازی شری سوآم) که یک معاون مدرسه است؛ خانواد ای صمیمی و دوست‌داشتنی را همراه با فرزند خونی استف از ازدواج قبلی وی؛ «برندان» (با بازی دیوید لمبرت)؛ «ماريانا» (با بازی سیرا رامیرز) و «جیزس» (با بازی جیک تی آستین) تشکیل داده است.

این سریال تلویزیونی توسط «جنیفر لویز» تهیه، و توسط «بردلی بردوگ» و «پیتر پیگ» کارگردانی شده است. البته این دو تن در نویسندگی این مجموعه هم همکاری داشته اند.

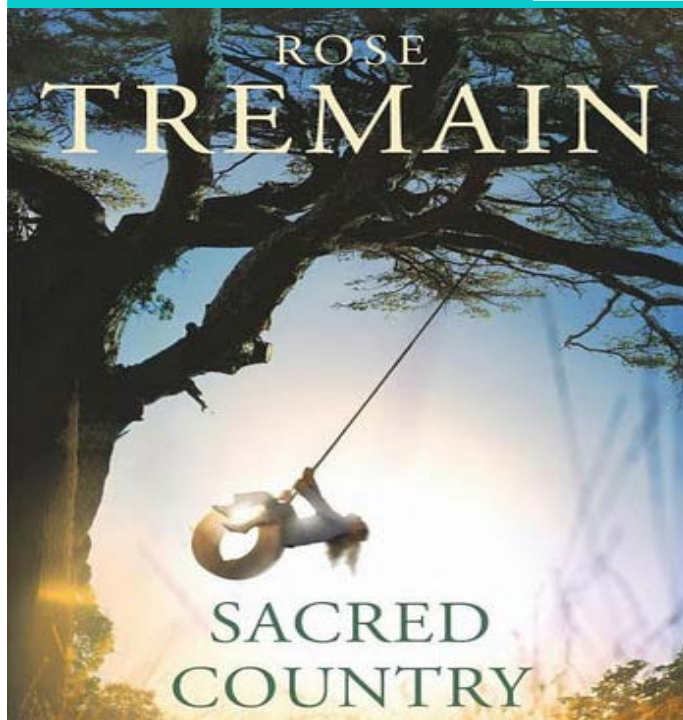


پخش درام آمریکایی «خانواده فاستر» که از سوم ژوئن ۲۰۱۳ میلادی شروع شده تاکنون با استقبال مخاطبان و نظر مثبت منتقدان مواجه شده. صاحبان شبکه امیدوارند که با افزایش تعداد بینندگان، پخش این سریال برای فصل‌های بعد هم تمدید شود. این مجموعه که توسط «جنیفر لویز» و کمپانی تولید فیلم وی

معرفی کتاب



Sacred Country



کشور مقدس، رمان قابل توجه، عاطفی ولی در عین حال غیر احساسی رز ترمین است که زندگی پر کشمکش دختری به نام ماری را به تصویر می‌کشد که در شش سالگی تصمیم می‌گیرد که اشتباهی رخ داده است و او قرار بوده پسر باشد. «بگذار یک رازی را برایت بگویم عزیزم. من ماری نیستم. یک اشتباهی شده! من دختر نیستم، من پسر ام!» این حقیقت ساده‌ی زندگی ماری است که برای اثبات آن به دیگران، تلاش می‌کند. کشمکش ماری برای مارتین شدن با خانواده و روستای کوچک هموفویکی که در آن زندگی می‌کند، محور اصلی این داستان را می‌سازد.

در بعضی از نقدها، حتی این داستان با آرلاندو نوشته ویرجینا وولف مقایسه شده که همانند این داستان، درک خواننده از هویت‌های جنسی را به چالش می‌کشد و او را به تجدید نظر در این مورد تشویق می‌کند. چنان که در نهایت، مادر ماری چنین می‌گوید: «هیچ حقیقت کاملی نیست. تنها روایهای ذهن یک فرد واقعیت دارند!»



Mim Noon

اجازه ندهیم هموفوبیای وجودمان، احساساتمان را زندانی کند.
میم.نون

اولدس

اقلیت ششم با پرونده‌ای درباره‌ی
روز ملی اقلیت‌های جنسی

